نقدی بر رئالیسم تدافعی والتز و رئالیسم تهاجمی مرشایمر

رئالیسم
در آزمون خاورمیانه



سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان و ناکارآمدی نظریه‌های ساختاری در خاورمیانهٔ ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶

ابراهیم روشندل

Realism on Trial in the Middle East · Waltz, Mearsheimer and the Logic of Dual Policy

نقدی بر رئالیسم تدافعی والتز و رئالیسم تهاجمی مرشایمر

رئالیسم در آزمون خاورمیانه

نقد نظریه‌های کنت والتز و جان مرشایمر و فرضیهٔ «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان» در خاورمیانهٔ ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶

ابراهیم روشندل

پاییز ۱۴۰۵ / ۲۰۲۶

Realism on Trial in the Middle East · Waltz, Mearsheimer and the Logic of Dual Policy

عنوان:	رئالیسم در آزمون خاورمیانه
زیرعنوان:	نقد نظریه‌های کنت والتز و جان مرشایمر و فرضیهٔ «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان» در خاورمیانهٔ ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶
نویسنده:	ابراهیم روشندل
عنوان انگلیسی:	Realism on Trial in the Middle East
تاریخ:	پاییز ۱۴۰۵ / ۲۰۲۶

همهٔ حقوق برای نویسنده محفوظ است.

فهرست اجمالی

پیشگفتار ۱۶

درآمد: سخنی با دولتمردان و سیاست‌گذاران ۱۸

مقدمه ۲۲

بخش نخست: رئالیسم ساختاری؛ والتز و مرشایمر ۲۶

فصل یکم: ریشه‌های رئالیسم؛ از توسیدید تا مورگنتا ۲۷

فصل دوم: کنت والتز؛ زندگی، آثار و «سه تصویر» جنگ ۳۶

فصل سوم: «نظریهٔ سیاست بین‌الملل»؛ معماری رئالیسم تدافعی والتز ۴۴

فصل چهارم: والتز، سلاح هسته‌ای و ایران؛ و شاخه‌های رئالیسم تدافعی پس از او ۵۷

فصل پنجم: جان مرشایمر و «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» ۶۷

فصل ششم: مرشایمر و خاورمیانه؛ از لابی اسرائیل تا «توهم بزرگ» ۸۱

فصل هفتم: مقایسهٔ تطبیقی رئالیسم تدافعی و تهاجمی ۸۹

فصل هشتم: نقدهای وارد بر رئالیسم ساختاری؛ با تأکید بر جهان غیرغربی ۹۹

بخش دوم: سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان در خاورمیانه (۲۰۱۱–۲۰۲۶) ۱۱۰

فصل نهم: چارچوب نظری فرضیه؛ «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان» ۱۱۱

فصل دهم: زمینهٔ تاریخی؛ خاورمیانه از بهار عربی تا جنگ ۲۰۲۶ ..... ۱۱۹

فصل یازدهم: اسرائیل؛ «صلح ابراهیمی» و برتری‌طلبی منطقه‌ای ۱۲۶

فصل دوازدهم: جمهوری اسلامی ایران؛ «گفت‌وگو» در ویترین، «عمق راهبردی» در میدان ۱۳۷

فصل سیزدهم: عربستان سعودی؛ از «طوفان قاطعیت» تا آشتی پکن ۱۵۰

فصل چهاردهم: ترکیه؛ میانجی بزرگ، بازیگر نظامی فرامرزی ۱۶۱

فصل پانزدهم: قطر؛ میانجی جهانی و میزبان اسلام سیاسی ۱۷۱

فصل شانزدهم: جمهوری آذربایجان؛ فتح سرزمین و دیپلماسی کریدور ۱۸۱

فصل هفدهم: امارات متحده عربی؛ «اسپارتای کوچک» و دیپلماسی عادی‌سازی ۱۹۱

فصل هجدهم: موارد کنترل و تکمیلی؛ عمان، مصر و پاکستان..... ۲۰۰
فصل نوزدهم: قدرت‌های بزرگ در برابر سیاست دوگانه؛ آمریکا، روسیه و چین..... ۲۰۴
فصل بیستم: سنتز؛ ناخوانایی دو نظریه و پیشنهاد «رئالیسم دوگانه» ۲۱۰
فصل بیست‌ویکم: سیاست خارجی ایران پس از گذار؛ از دوگانگی نهادی به دوگانگی هوشمند..... ۲۱۸
نتیجه‌گیری ۲۲۴
پیوست یکم: واژه‌نامهٔ اصطلاحات کلیدی ۲۲۸
پیوست دوم: گاه‌شمار جامع خاورمیانه (۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶) ۲۳۴
کتاب‌شناسی ۲۴۲

فهرست تفصیلی مطالب

پیشگفتار ۱۶

درآمد: سخنی با دولتمردان و سیاست‌گذاران ۱۸

خاورمیانه را نمی‌توان با یک چشم دید ۱۸

چرا نظریه برای دولتمرد مهم است ۱۸

سه پیام برای سه گروه از تصمیم‌گیرندگان ۱۹

لحظه‌ای که این کتاب در آن نوشته شد ۲۰

از دانش تا مسئولیت ۲۰

مقدمه ۲۲

مسئلهٔ پژوهش ۲۲

پرسش‌های پژوهش ۲۲

فرضیهٔ پژوهش ۲۳

اهمیت پژوهش ۲۳

روش پژوهش ۲۳

ساختار کتاب ۲۴

یادداشتی دربارهٔ اصطلاحات ۲۴

یادداشتی دربارهٔ منابع و محدودیت‌ها ۲۵

بخش نخست: رئالیسم ساختاری؛ والتز و مرشایمر ۲۶

فصل یکم: ریشه‌های رئالیسم؛ از توسیدید تا مورگنتا ۲۷

۱-۱. چرا باید از ریشه‌ها آغاز کرد؟ ۲۷

۱-۲. توسیدید و منطق ترس ۲۷

۱-۳. ماکیاولی و اخلاق دولت ۲۸

۱-۴. هابز و وضع طبیعی ۲۸

۱-۵. ای. اچ. کار و بحران بیست‌ساله ۲۹

۱-۶. هانس مورگنتا و رئالیسم کلاسیک ۲۹

۱-۷. گذار از رئالیسم کلاسیک به رئالیسم ساختاری ۳۰

۱-۸. کوتیلیه و «ارتهشاستره»: نخستین نظریهٔ سیاست دوگانه ۳۰

۱-۹. سنت ایرانی و اسلامی کشورداری ۳۲

۱-۱۰. کلاوزویتس: جنگ به‌عنوان ادامهٔ سیاست ۳۳

۱-۱۱. بیسمارک، «رئال‌پولیتیک» و هنر اتحادهای متقاطع ۳۳
۱-۱۲. کیسینجر و نظم مشروع ۳۴
۱-۱۳. رینهولد نیبور و تراژدی اخلاقی قدرت ۳۵
۱-۱۴. جمع‌بندی فصل ۳۵
فصل دوم: کنت والتز؛ زندگی، آثار و «سه تصویر» جنگ ۳۶
۲-۱. زندگی و جایگاه علمی ۳۶
۲-۲. «انسان، دولت و جنگ»: سه تصویر ۳۷
۲-۳. اهمیت «سه تصویر» برای خاورمیانه ۳۸
۲-۴. «سیاست خارجی و سیاست داخلی» ۳۸
۲-۵. والتز در جنگ سرد: مدافع دوقطبی ۳۸
۲-۶. سه تصویر به تفصیل: راه‌حل‌هایی که هر تصویر پیشنهاد می‌کند ۳۹
۲-۷. والتز و روسو؛ والتز و کانت ۴۰
۲-۸. پاسخ والتز به منتقدان: «سیاست بین‌الملل سیاست خارجی نیست» ۴۱
۲-۹. والتز در برابر «نئورئالیسم و منتقدانش» ۴۱
۲-۱۰. فروپاشی شوروی: نخستین آزمون بزرگ ۴۲
۲-۱۱. میراث والتز ۴۲
۲-۱۲. جمع‌بندی فصل ۴۳
فصل سوم: «نظریهٔ سیاست بین‌الملل»؛ معماری رئالیسم تدافعی والتز ۴۴
۳-۱. نظریه چیست؟ مبانی معرفت‌شناختی والتز ۴۴
۳-۲. نقد نظریه‌های «تقلیل‌گرا» ۴۴
۳-۳. سه عنصر ساختار ۴۵
۳-۴. خودیاری و منطق بقا ۴۵
۳-۵. نظریهٔ موازنهٔ قوا ۴۶
۳-۶. «امنیت، نه قدرت»: جملهٔ کلیدی رئالیسم تدافعی ۴۶
۳-۷. جامعه‌پذیری و رقابت: سازوکارهای ساختار ۴۷
۳-۸. ثبات دوقطبی و هسته‌ای ۴۷
۳-۹. ساختار پس از جنگ سرد: تک‌قطبی ناپایدار ۴۸
۳-۱۰. تمثیل بازار: از انحصار چندجانبه تا نظام بین‌الملل ۴۸
۳-۱۱. نقد شرودر: آیا تاریخ با نئورئالیسم سازگار است؟ ۴۹
۳-۱۲. شولر: همراهی برای سود ۴۹
۳-۱۳. منطق آنارشی بازنگری‌شده: بوزان، جونز و لیتل ۵۰

۳-۱۴. کاربرد سه عنصر ساختار بر خاورمیانه ۵۰
۳-۱۵. آیا نظریهٔ والتز «تدافعی» است؟ ۵۱
۳-۱۶. خوانش فصل‌به‌فصل «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» ۵۲
۳-۱۷. جمع‌بندی منطق نظریه در یک نگاه ۵۵
۳-۱۸. نخستین ملاحظات انتقادی (برای بخش دوم) ۵۵
فصل چهارم: والتز، سلاح هسته‌ای و ایران؛ و شاخه‌های رئالیسم تدافعی پس از او ۵۷
۴-۱. «بیشتر ممکن است بهتر باشد» ۵۷
۴-۲. «چرا ایران باید بمب داشته باشد» (۲۰۱۲) ۵۸
۴-۳. رئالیسم تدافعی پس از والتز: یک خانوادهٔ نظری ۵۹
۴-۴. فرض‌های مشترک خانوادهٔ رئالیسم تدافعی ۶۱
۴-۵. گلن اسنایدر و «پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی» ۶۲
۴-۶. جرویس: الگوی مارپیچ در برابر الگوی بازدارندگی ۶۲
۴-۷. والت: انقلاب و جنگ ۶۳
۴-۸. تالیافرو و «امنیت‌جویی در آنارشی» ۶۴
۴-۹. کید: گوسفند در لباس گوسفند ۶۵
۴-۱۰. ون اورا و فرضیهٔ برتری تهاجم و تدافع ۶۵
۴-۱۱. جمع‌بندی فصل ۶۶
فصل پنجم: جان مرشایمر و «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» ۶۷
۵-۱. زندگی و جایگاه علمی ۶۷
۵-۲. نقطهٔ عزیمت: پرسشی که والتز پاسخ نداد ۶۸
۵-۳. پنج فرض بنیادین ۶۸
۵-۴. سه الگوی رفتاری حاصل از فرض‌ها ۶۹
۵-۵. مفهوم قدرت در نظریهٔ مرشایمر ۶۹
۵-۶. «قدرت بازدارندهٔ آب» ۷۰
۵-۷. هدف دوگانهٔ هژمون منطقه‌ای ۷۰
۵-۸. راهبردهای کسب و حفظ قدرت ۷۰
۵-۹. توزیع قدرت و احتمال جنگ ۷۲
۵-۱۰. شواهد تاریخی مرشایمر: چهار قدرت تجدیدنظرطلب ۷۲
۵-۱۱. «قدرت بالقوهٔ هژمون» و منطق ترس ۷۴
۵-۱۲. سلاح هسته‌ای در نظریهٔ مرشایمر ۷۴
۵-۱۳. نسخهٔ روزآمد «تراژدی» (۲۰۱۴) و چین ۷۵

۵-۱۴. منتقدان «تراژدی» ۷۵
۵-۱۵. خوانش فصل‌به‌فصل «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» ۷۶
۵-۱۶. جمع‌بندی منطق نظریه در یک نگاه ۸۰
فصل ششم: مرشایمر و خاورمیانه؛ از لابی اسرائیل تا «توهم بزرگ» ۸۱
۶-۱. مرشایمر و جنگ عراق ۸۱
۶-۲. «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا» ۸۱
۶-۳. مرشایمر دربارهٔ اسرائیل و فلسطین ۸۲
۶-۴. مرشایمر دربارهٔ ایران ۸۲
۶-۵. «توهم بزرگ» (۲۰۱۸): نقد هژمونی لیبرال ۸۳
۶-۶. اوکراین و نقد گسترش ناتو ۸۳
۶-۷. چین و هژمونی بالقوه ۸۴
۶-۸. «چگونه دولت‌ها فکر می‌کنند» (۲۰۲۳) ۸۴
۶-۹. «موازنه از دور»: نسخهٔ تجویزی مرشایمر برای خلیج فارس ۸۴
۶-۱۰. مرشایمر و سوریه ۸۵
۶-۱۱. مسئلهٔ دامنه: آیا رئالیسم تهاجمی بر قدرت‌های منطقه‌ای صدق می‌کند؟ ۸۶
۶-۱۲. مرشایمر و جنگ غزه ۸۷
۶-۱۳. نقدهای وارد بر «چگونه دولت‌ها فکر می‌کنند» ۸۷
۶-۱۴. جمع‌بندی فصل ۸۸
فصل هفتم: مقایسهٔ تطبیقی رئالیسم تدافعی و تهاجمی ۸۹
۷-۱. اشتراکات: یک خانواده، دو فرزند ۸۹
۷-۲. تفاوت‌های کلیدی ۸۹
۷-۳. جدول تطبیقی جامع ۹۱
۷-۴. اختلاف بر سر «مسئلهٔ نیت» ۹۱
۷-۵. آیا دو نظریه مکمل‌اند؟ ۹۲
۷-۶. بروکس: «رئالیسم‌های رقیب» و مسئلهٔ احتمال ۹۲
۷-۷. تانگ شیپینگ: از رئالیسم تهاجمی به رئالیسم تدافعی، یک تکامل تاریخی ۹۳
۷-۸. گونه‌شناسی شولر و کشورهای خاورمیانه ۹۳
۷-۹. پیش‌بینی‌های دو نظریه برای خاورمیانه: یک آزمون فکری ۹۴
۷-۱۰. یک نظریه، دو نظریه، یا هیچ‌کدام؟ ۹۵
۷-۱۱. چگونه میان دو نظریه داوری کنیم؟ ملاحظات روش‌شناختی ۹۵
۷-۱۲. سطح تحلیل: مسئلهٔ سینگر ۹۸

۱۳-۷. جمع‌بندی فصل ۹۸

فصل هشتم: نقدهای وارد بر رئالیسم ساختاری؛ با تأکید بر جهان غیرغربی ۹۹

۸-۱. نقد لیبرال و نهادگرا ۹۹

۸-۲. نقد سازه‌انگارانه ۹۹

۸-۳. رئالیسم نئوکلاسیک ۱۰۰

۸-۴. نقد از منظر جهان سوم: امنیت رژیم و «موازنهٔ همه‌جانبه» ۱۰۰

۸-۵. نظریهٔ مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای ۱۰۲

۸-۶. نقدهای درونی: مشکلات ابطال‌پذیری ۱۰۲

۸-۷. موازنهٔ نرم و پوشش ریسک ۱۰۲

۸-۸. مکتب انگلیسی: جامعهٔ آنارشیک ۱۰۳

۸-۹. لاستیک: چرا خاورمیانه قدرت بزرگ ندارد؟ ۱۰۳

۸-۱۰. فرد هالیدی: جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل خاورمیانه ۱۰۴

۸-۱۱. رمضانی و دوگانگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ۱۰۵

۸-۱۲. احتشامی و هینبوش: قدرت‌های متوسط در نظام نفوذپذیر ۱۰۵

۸-۱۳. کورتیس رایان و اتحادهای امنیت رژیم ۱۰۵

۸-۱۴. والبیورن و بنک: جنگ سرد عربی جدید ۱۰۶

۸-۱۵. التقاط تحلیلی: پاسخی به تکثر نظریه‌ها ۱۰۶

۸-۱۶. نظریهٔ کلان یا نظریهٔ میان‌برد؟ ۱۰۷

۸-۱۷. معیارهای ارزیابی یک نظریهٔ خوب ۱۰۷

۸-۱۸. جمع‌بندی بخش نخست ۱۰۸

بخش دوم: سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان در خاورمیانه (۲۰۱۱–۲۰۲۶) ۱۱۰

فصل نهم: چارچوب نظری فرضیه؛ «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان» ۱۱۱

۹-۱. صورت‌بندی فرضیه ۱۱۱

۹-۲. سه فرضیهٔ فرعی ۱۱۱

۹-۳. تعریف عملیاتی دو منطق ۱۱۲

۹-۴. انواع دوگانگی ۱۱۲

۹-۵. چرا دوگانگی عقلانی است؟ پنج سازوکار ۱۱۳

۹-۶. پیشینهٔ مفهومی: از «بازی دوسطحی» تا «پوشش ریسک راهبردی» ۱۱۴

۹-۷. شاخص سنجش دوگانگی ۱۱۵

۹-۸. مرزهای مفهومی: چه چیزی سیاست دوگانه نیست؟ ۱۱۶

۹-۹. روش مطالعهٔ موردی ۱۱۷

۹-۱۰. پیش‌بینی‌های رقیب ۱۱۷

فصل دهم: زمینهٔ تاریخی؛ خاورمیانه از بهار عربی تا جنگ ۲۰۲۶ ..... ۱۱۹

۱-۱۰. چرا ۲۰۱۱ نقطهٔ عزیمت است؟ ۱۱۹

۲-۱۰. گاه‌شمار رویدادهای کلیدی ۱۱۹

۳-۱۰. چهار موج تحول ۱۲۱

۴-۱۰. ساختار منطقه در سال ۲۰۲۶ ..... ۱۲۲

۵-۱۰. نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در پانزده سال گذشته ۱۲۲

۶-۱۰. جنگ دریای سرخ: نمونهٔ فشردهٔ منطق دوگانه ۱۲۴

۷-۱۰. تحولات اقتصادی و فناورانه ۱۲۵

۸-۱۰. جمع‌بندی فصل ۱۲۵

فصل یازدهم: اسرائیل؛ «صلح ابراهیمی» و برتری‌طلبی منطقه‌ای ۱۲۶

۱-۱۱. جایگاه ساختاری ۱۲۶

۲-۱۱. منطق تنش‌زدا: صلح، عادی‌سازی و یکپارچگی منطقه‌ای ۱۲۶

۳-۱۱. منطق قدرت‌افزا: برتری نظامی و عمل فرامرزی ۱۲۷

۴-۱۱. پیوند دو منطق: صلح به‌عنوان عمق راهبردی ۱۲۹

۵-۱۱. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ اسرائیل ۱۲۹

۶-۱۱. هزینه‌های سیاست دوگانه برای اسرائیل ۱۳۱

۷-۱۱. مطالعهٔ موشکافانه: تابستان ۲۰۲۰؛ الحاق یا عادی‌سازی؟ ۱۳۲

۸-۱۱. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: سپتامبر ۲۰۲۴؛ از پیجرها تا آتش‌بس لبنان ۱۳۳

۹-۱۱. آزمون در برابر دو نظریه ۱۳۵

۱۰-۱۱. جدول دوگانه‌های اسرائیل ۱۳۶

فصل دوازدهم: جمهوری اسلامی ایران؛ «گفت‌وگو» در ویترین، «عمق راهبردی» در میدان ۱۳۷

۱-۱۲. جایگاه ساختاری ۱۳۷

۲-۱۲. آموزهٔ رسمی دوگانگی: از «نرمش قهرمانانه» تا «نه جنگ، نه مذاکره» ۱۳۷

۳-۱۲. منطق تنش‌زدا ۱۳۸

۴-۱۲. منطق قدرت‌افزا: معماری عمق راهبردی ۱۳۹

۵-۱۲. پیوند دو منطق: تقسیم کار نهادی ۱۴۰

۶-۱۲. فروپاشی تعادل: ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶ ..... ۱۴۱

۷-۱۲. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ جمهوری اسلامی ۱۴۱

۸-۱۲. جمهوری اسلامی در جنگ ۲۰۲۶: فرجام دوگانگی ۱۴۳

۹-۱۲. درس‌ها برای ایران پس از گذار ۱۴۴

۱۲-۱۰. مطالعهٔ موشکافانه: سال برجام (آوریل ۲۰۱۵ تا ژانویهٔ ۲۰۱۶) ۱۴۴
۱۲-۱۱. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: آوریل ۲۰۲۴؛ حمله‌ای که از پیش اعلام شد ۱۴۶
۱۲-۱۲. آزمون در برابر دو نظریه ۱۴۸
۱۲-۱۳. جدول دوگانه‌های جمهوری اسلامی ۱۴۸
فصل سیزدهم: عربستان سعودی؛ از «طوفان قاطعیت» تا آشتی پکن ۱۵۰
۱۳-۱. جایگاه ساختاری ۱۵۰
۱۳-۲. منطق قدرت‌افزا ۱۵۰
۱۳-۳. منطق تنش‌زدا ۱۵۲
۱۳-۴. رفتار سعودی در جنگ ۲۰۲۶: نمونهٔ ناب دوگانگی ۱۵۳
۱۳-۵. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ عربستان ۱۵۳
۱۳-۶. منطق داخلی: محمد بن سلمان و دو منبع مشروعیت ۱۵۵
۱۳-۷. مطالعهٔ موشکافانه: سال ۲۰۲۳؛ پکن، صنعا و واشنگتن هم‌زمان ۱۵۵
۱۳-۸. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: ابقیق ۲۰۱۹؛ ضربه‌ای که به تنش‌زدایی انجامید ۱۵۷
۱۳-۹. آزمون در برابر دو نظریه ۱۵۹
۱۳-۱۰. جدول دوگانه‌های عربستان سعودی ۱۶۰
فصل چهاردهم: ترکیه؛ میانجی بزرگ، بازیگر نظامی فرامرزی ۱۶۱
۱۴-۱. جایگاه ساختاری ۱۶۱
۱۴-۲. منطق قدرت‌افزا: حضور نظامی در پنج جبهه ۱۶۱
۱۴-۳. منطق تنش‌زدا: میانجی‌گری و عادی‌سازی ۱۶۲
۱۴-۴. پیوند دو منطق: «میانجی مسلح» ۱۶۳
۱۴-۵. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ ترکیه ۱۶۴
۱۴-۶. «قرن ترکیه» و دو منبع مشروعیت اردوغان ۱۶۵
۱۴-۷. مطالعهٔ موشکافانه: دوازده روز که سوریه را دگرگون کرد (نوامبر و دسامبر ۲۰۲۴) ۱۶۶
۱۴-۸. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: سال ۲۰۲۰؛ سه جبهه و یک میز مذاکره ۱۶۸
۱۴-۹. آزمون در برابر دو نظریه ۱۶۹
۱۴-۱۰. جدول دوگانه‌های ترکیه ۱۷۰
فصل پانزدهم: قطر؛ میانجی جهانی و میزبان اسلام سیاسی ۱۷۱
۱۵-۱. جایگاه ساختاری: دولت کوچک، قدرت بزرگ ۱۷۱
۱۵-۲. منطق تنش‌زدا: «میانجی ضروری» ۱۷۱
۱۵-۳. منطق قدرت‌افزا: نفوذ ایدئولوژیک و رسانه‌ای ۱۷۲
۱۵-۴. پیوند دو منطق: «رابط با همه» ۱۷۴

۱۵-۵. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ قطر ۱۷۴
۱۵-۶. قطر در مقام نظریه: «دولت کوچک بیش‌نقش» ۱۷۵
۱۵-۷. مطالعهٔ موشکافانه: دو سال میانجی‌گری غزه (اکتبر ۲۰۲۳ تا اکتبر ۲۰۲۵) ۱۷۶
۱۵-۸. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: محاصرهٔ قطر (ژوئن ۲۰۱۷ تا ژانویهٔ ۲۰۲۱) ۱۷۸
۱۵-۹. آزمون در برابر دو نظریه ۱۷۹
۱۵-۱۰. جدول دوگانه‌های قطر ۱۸۰
فصل شانزدهم: جمهوری آذربایجان؛ فتح سرزمین و دیپلماسی کریدور ۱۸۱
۱۶-۱. جایگاه ساختاری ۱۸۱
۱۶-۲. منطق قدرت‌افزا: بازپس‌گیری سرزمین با زور ۱۸۱
۱۶-۳. منطق تنش‌زدا: صلح از راه تجارت ۱۸۲
۱۶-۴. پیوند دو منطق: کریدور به‌عنوان ادامهٔ جنگ با ابزار دیگر ۱۸۳
۱۶-۵. ایران و آذربایجان: بازتاب دوگانگی متقابل ۱۸۴
۱۶-۶. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ آذربایجان ۱۸۴
۱۶-۷. آذربایجان و الگوی «صلح پیروزمند» در نظریه ۱۸۵
۱۶-۸. مطالعهٔ موشکافانه: چهل‌وچهار روز و یک بند (سپتامبر تا نوامبر ۲۰۲۰) ۱۸۶
۱۶-۹. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: پاییز ۲۰۲۳؛ از فتح کامل تا نخستین بیانیهٔ مشترک ۱۸۸
۱۶-۱۰. آزمون در برابر دو نظریه ۱۸۹
۱۶-۱۱. جدول دوگانه‌های آذربایجان ۱۹۰
فصل هفدهم: امارات متحده عربی؛ «اسپارتای کوچک» و دیپلماسی عادی‌سازی ۱۹۱
۱۷-۱. جایگاه ساختاری ۱۹۱
۱۷-۲. ایدئولوژی راهبردی امارات: ضدیت با اسلام سیاسی ۱۹۲
۱۷-۳. منطق قدرت‌افزا ۱۹۲
۱۷-۴. منطق تنش‌زدا ۱۹۳
۱۷-۵. پیوند دو منطق: امارات به‌عنوان «دولت شبکه‌ای» ۱۹۵
۱۷-۶. مطالعهٔ موشکافانه: ژانویهٔ ۲۰۲۲؛ حملهٔ حوثی‌ها به ابوظبی ۱۹۵
۱۷-۷. امارات در جنگ ۲۰۲۶ ..... ۱۹۶
۱۷-۸. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: تابستان ۲۰۱۹؛ خروج از یمن، گفت‌وگو با ایران، تقابل با متحد ۱۹۶
۱۷-۹. آزمون در برابر دو نظریه ۱۹۸
۱۷-۱۰. جدول دوگانه‌های امارات ۱۹۸
فصل هجدهم: موارد کنترل و تکمیلی؛ عمان، مصر و پاکستان ۲۰۰
۱۸-۱. چرا موارد کنترل؟ ۲۰۰

۱۸-۲. مورد کنترل: عمان و «بی‌طرفی فعال» ۲۰۰
۱۸-۳. مورد تکمیلی: مصر و «میانجی‌گری مرزی» ۲۰۱
۱۸-۴. پاکستان: قدرت هسته‌ای در نقش میانجی ۲۰۲
۱۸-۵. الگوهای مشترک در هفت مورد ۲۰۲
فصل نوزدهم: قدرت‌های بزرگ در برابر سیاست دوگانه؛ آمریکا، روسیه و چین ۲۰۴
۱۹-۱. پرسش فصل ۲۰۴
۱۹-۲. آمریکا: حامی‌ای که دوگانگی را ممکن کرد ۲۰۴
۱۹-۳. روسیه: بازیگری که خود دوگانه بود ۲۰۶
۱۹-۴. چین: قدرت اقتصادی بدون مسئولیت امنیتی ۲۰۷
۱۹-۵. ساختار سه‌قطبی و فضای مانور قدرت‌های میانی ۲۰۸
۱۹-۶. پیامد برای نظریه ۲۰۸
۱۹-۷. جدول جمع‌بندی ۲۰۹
فصل بیستم: سنتز؛ ناخوانایی دو نظریه و پیشنهاد «رئالیسم دوگانه» ۲۱۰
۲۰-۱. بازگشت به فرضیه ۲۱۰
۲۰-۲. ارزیابی فرضیه‌های فرعی ۲۱۰
۲۰-۳. ارزیابی پیش‌بینی‌های رقیب ۲۱۱
۲۰-۴. کجا والتز ناخوانا می‌شود؟ ۲۱۱
۲۰-۵. کجا مرشایمر ناخوانا می‌شود؟ ۲۱۲
۲۰-۶. پیشنهاد نظری: «رئالیسم دوگانه» ۲۱۲
۲۰-۷. ماتریس دوگانگی: ابزاری برای تحلیل ۲۱۳
۲۰-۸. گزاره‌های آزمون‌پذیر برای پژوهش‌های آینده ۲۱۴
۲۰-۹. مقایسه با مناطق دیگر ۲۱۵
۲۰-۱۰. آیا رئالیسم مرده است؟ ۲۱۵
۲۰-۱۱. پیامدها برای سیاست‌گذاری ۲۱۶
۲۰-۱۲. محدودیت‌های پژوهش و افق‌های آینده ۲۱۶
فصل بیست‌ویکم: سیاست خارجی ایران پس از گذار؛ از دوگانگی نهادی به دوگانگی هوشمند ۲۱۸
۲۱-۱. چرا این فصل؟ ۲۱۸
۲۱-۲. درس‌هایی از هفت مورد ۲۱۸
۲۱-۳. اصول پیشنهادی: دکترین «دوگانگی هوشمند» ۲۱۹
۲۱-۴. نمودار دوگانگی برای ایران آینده ۲۲۱
۲۱-۵. چالش‌های گذار ۲۲۲

۶-۲۱. ایران و نظریه: بازگشت به کوتیلیه و نظام‌الملک ۲۲۳

نتیجه‌گیری ۲۲۴

پاسخ به پرسش اصلی ۲۲۴

پاسخ به پرسش‌های فرعی ۲۲۵

دستاورد نظری: بازگشت به رئالیسم، نه وداع با آن ۲۲۶

پیام برای سیاست‌گذاری ۲۲۶

ایران فردا: از دوگانگی ویرانگر به دوگانگی هوشمند ۲۲۷

سخن پایانی ۲۲۷

پیوست یکم: واژه‌نامهٔ اصطلاحات کلیدی ۲۲۸

الف) مفاهیم بنیادین رئالیسم ۲۲۸

ب) مفاهیم رئالیسم تهاجمی ۲۲۹

ج) مفاهیم نقدها و نظریه‌های رقیب ۲۳۰

د) مفاهیم پیشنهادی این کتاب ۲۳۱

پیوست دوم: گاه‌شمار جامع خاورمیانه (۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶) ۲۳۴

۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ ..... ۲۳۴

۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ ..... ۲۳۵

۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲ ..... ۲۳۷

۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴ ..... ۲۳۸

۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶ ..... ۲۴۰

کتاب‌شناسی ۲۴۲

آثار کنت والتز ۲۴۲

آثار جان مرشایمر ۲۴۲

رئالیسم کلاسیک و تدافعی ۲۴۳

نقدها و رئالیسم نئوکلاسیک ۲۴۴

خاورمیانه ۲۴۵

یادداشت دربارهٔ منابع رویدادهای ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶ ..... ۲۴۶

پیشگفتار

در سال‌هایی که در دستگاه دیپلماسی ایران، در حوزه های سیاسی مختلف بعنوان دیپلمات فعالیت حرفه ای داشتم ، با پرونده‌های منطقه سروکار داشتم، بارها با پدیده‌ای روبه‌رو شدم که در هیچ‌یک از کتاب‌های درسی روابط بین‌الملل توضیحی قانع‌کننده برایش نمی‌یافتم: دولت‌هایی که در یک روز، در یک پایتخت، با یک زبان از صلح و همسایگی سخن می‌گفتند و در همان روز، در پایتختی دیگر و با زبانی دیگر، طرح نفوذ و برتری می‌ریختند. نخست گمان می‌کردم این ناهمخوانی، نشانهٔ آشفتگی تصمیم‌گیری یا ریاکاری سیاستمداران است. اما هرچه بیشتر پیش رفتم، دریافتم که این «ناهمخوانی» در بسیاری از موارد، خود یک راهبرد است؛ راهبردی آگاهانه، حساب‌شده و گاه بسیار کارآمد.

پانزده سال گذشته، از بهار عربی تا جنگ ۲۰۲۶، این دریافت را به یقینی تحلیلی تبدیل کرد. در همین سال‌ها اسرائیل صلح ابراهیمی را امضا کرد و هم‌زمان مرزهای عملیات نظامی خود را تا عمق ایران گسترش داد. آذربایجان قره‌باغ را با زور پس گرفت و هم‌زمان خود را معمار کریدورهای صلح معرفی کرد. قطر میانجی بی‌بدیل منطقه شد و هم‌زمان میزبان چهره‌های رادیکال اسلام سیاسی ماند. عربستان، ترکیه و امارات نیز هر یک به شیوهٔ خود همین مسیر را پیمودند. و جمهوری اسلامی، که سرزمین من از نتایج سیاست‌هایش بیشترین آسیب را دید، این دوگانگی را به شکلی نهادینه کرد که سرانجام هزینه‌اش را ملت ایران پرداخت.

در همین حال، دو نظریهٔ مسلط رئالیسم ساختاری، یعنی رئالیسم تدافعی کنت والتز و رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر، که هنوز در دانشگاه‌ها و اتاق‌های فکر جهان، از جمله در واشنگتن، مبنای تحلیل خاورمیانه‌اند، این پدیده را نمی‌دیدند. هر یک نیمی از واقعیت را توضیح می‌داد و نیم دیگر را «انحراف» می‌نامید. این کتاب حاصل کوشش برای دیدن هر دو نیمه با هم است.

این کتاب برای سه گروه از خوانندگان نوشته شده است. نخست، دانشجویان و پژوهشگران روابط بین‌الملل که می‌خواهند والتز و مرشایمر را نه از راه خلاصه‌های درسی، بلکه به‌طور دقیق و انتقادی بشناسند؛ بخش نخست کتاب برای آنان است. دوم، تحلیلگران و سیاست‌گذارانی که با خاورمیانه سروکار دارند و به چارچوبی برای فهم رفتار پیچیدهٔ دولت‌های منطقه نیاز دارند؛ بخش دوم برای آنان است. سوم،

ایرانیانی که به آیندهٔ میهن خود می‌اندیشند و می‌خواهند بدانند ایران پس از گذار، در منطقه‌ای که چنین منطقی بر آن حاکم است، چه راهی باید برگزیند؛ فصل بیست‌ویکم برای آنان است.

امیدوارم این کتاب گامی کوچک در راه بازاندیشی در نظریه‌های رایج و نیز در راه ساختن سیاست خارجی‌ای ملی، عقلانی و کارآمد برای ایران فردا باشد. داوری نهایی با خوانندگان است.

ابراهیم روشندل

پاییز ۱۴۰۵

درآمد

سخنی با دولتمردان و سیاست‌گذاران

خاورمیانه را نمی‌توان با یک چشم دید

سیاست‌گذار در خاورمیانه کمتر فرصت داوری آرام دارد. هر روز خبری تازه از آشتی و میانجی‌گری می‌رسد و هم‌زمان خبری دیگر از حمله، تصرف و رقابت پنهان. کسی که تنها یکی از این دو دسته خبر را جدی بگیرد، دیر یا زود غافلگیر می‌شود: یا خوش‌بینانه به توافقی دل می‌بندد که برای طرف مقابل تنها ابزاری برای خرید زمان بوده است، یا بدبینانه فرصتی تاریخی برای تنش‌زدایی را از دست می‌دهد، چون آن را فریبی بیش نمی‌داند. این کتاب برای پرهیز از هر دو خطاست.

نگارنده این سطور سال‌ها در دستگاه سیاست خارجی ایران، به‌ویژه در حوزهٔ ترکیه و در ادارهٔ «بولتن سیاسی»، با این پرسش زیسته است که چرا دولت‌های منطقه در یک زمان دو زبان دارند و هر دو را جدی می‌گیرند. پاسخ این کتاب ساده اما پیامدهایش گسترده است: در خاورمیانه، دوگانگی نه استثنا، بلکه قاعده است. دولت‌های کامیاب منطقه آموخته‌اند که دست صلح را با مشت قدرت هم‌زمان پیش ببرند؛ و دولت‌هایی که این دوگانگی را بی‌مهار، چندمرکزی و در خدمت ایدئولوژی به کار گرفته‌اند، سرانجام بهای سنگینی پرداخته‌اند. جمهوری اسلامی روشن‌ترین نمونهٔ گروه دوم است.

چرا نظریه برای دولتمرد مهم است

دولتمردان معمولاً به نظریه بدگمان‌اند و حق هم دارند؛ بسیاری از نظریه‌ها در کتابخانه زاده می‌شوند و در میدان می‌میرند. اما هیچ تصمیم‌گیرنده‌ای بی‌نظریه تصمیم نمی‌گیرد. هر ارزیابی از نیت یک دولت، هر برآورد از واکنش یک رقیب و هر طرح برای یک ائتلاف، بر فرض‌هایی دربارهٔ چرایی رفتار دولت‌ها استوار است. پرسش این نیست که آیا سیاست‌گذار نظریه دارد یا نه؛ پرسش این است که آیا نظریه‌اش را آگاهانه برگزیده یا ناآگاهانه به ارث برده است.

دو نظریهٔ مسلط رئالیسم ساختاری، یعنی رئالیسم تدافعی کنت والتز و رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر، چنین میراثی‌اند. این دو نظریه هنوز زبان مشترک بسیاری از اتاق‌های فکر، دانشکده‌های روابط بین‌الملل و نهادهای تصمیم‌گیری در واشنگتن، اروپا و حتی تهران‌اند. نخستین می‌گوید دولت‌ها در پی امنیت‌اند و از زیاده‌خواهی پرهیز می‌کنند؛ دومی می‌گوید دولت‌ها در پی بیشینه‌سازی قدرت‌اند و تنها جاه‌طلبی است که بقا را تضمین می‌کند. اما هر دو در یک فرض مشترک‌اند: دولت یا این است یا آن. خاورمیانهٔ پانزده سال اخیر این فرض را درهم شکسته است. سیاست‌گذاری که با عینک یکی از این دو نظریه به منطقه بنگرد، نیمی از واقعیت را می‌بیند و نیم دیگر را «انحراف» یا «ریاکاری» می‌نامد؛ و در سیاست، نیمه‌ای که دیده نشود، همان نیمه‌ای است که غافلگیر می‌کند.

سه پیام برای سه گروه از تصمیم‌گیرندگان

به سیاست‌گذاران ایالات متحده و اروپا: علامت‌های تنش‌زدای دولت‌های منطقه را با تغییر راهبرد آنها یکی ندانید. توافق، آتش‌بس یا آشتی دیپلماتیک ممکن است جزئی از یک راهبرد قدرت‌افزا باشد، نه پایان آن. داوری دربارهٔ نیت یک دولت نباید تنها بر پایهٔ رفتار وزارت خارجهٔ آن صورت گیرد؛ باید هم‌زمان به نهادهای نظامی، امنیتی و شبکه‌های غیررسمی آن نگریست. تجربهٔ برجام نشان داد که مذاکره با یک «ویترین» دیپلماتیک، بی‌آنکه «میدان» در محاسبه وارد شود، می‌تواند به تقویت همان منطقی بینجامد که توافق برای مهار آن طراحی شده بود. در عین حال، خطای مقابل نیز پرهزینه است: هر تنش‌زدایی فریب نیست، و توافق‌هایی چون پیمان ابراهیم، پایان محاصرهٔ قطر یا آشتی پکن پیامدهای واقعی و ماندگار داشته‌اند. هنر سیاست‌گذاری در این منطقه، سنجیدن هم‌زمان هر دو دست است.

به رهبران کشورهای منطقه: دوگانگی ابزاری کارآمد است، اما مرزی دارد. این کتاب نشان می‌دهد که تقویت متقابل تنش‌زدایی و قدرت‌افزایی تا «آستانه‌ای» معین برقرار است و پس از آن، دو منطق یکدیگر را ویران می‌کنند. جنگ غزه و توقف روند عادی‌سازی، و حملات جمهوری اسلامی به همسایگان خلیج فارس و فروپاشی «سیاست همسایگی» آن، نمونه‌های روشن عبور از این آستانه‌اند. ثبات منطقه در گرو آن است که قدرت‌های منطقه‌ای این آستانه را بشناسند و آن را محترم بدارند؛ و نیز در گرو پرکردن خلأهای قدرت در دولت‌های شکننده‌ای چون سوریه، لبنان، یمن، عراق، لیبی و سودان، که میدان اصلی منطق تهاجمی‌اند.

به ایرانیانی که فردای میهن را می‌سازند: ایران پس از گذار، در منطقه‌ای که چنین منطقی بر آن حاکم است، نه می‌تواند خود را به سادگی «صلح‌طلب» و بی‌دفاع معرفی کند و نه می‌تواند میراث شبکهٔ نیابتی

جمهوری اسلامی را ادامه دهد. راه سوم، که این کتاب آن را «دوگانگی هوشمند» می‌نامد، بر پنج اصل استوار است: وحدت فرماندهی سیاست خارجی در یک مرکز پاسخ‌گو؛ منافع ملی به‌عنوان تنها معیار؛ بازدارندگی شفاف و تدافعی؛ تبدیل ایران به «گرهٔ ضروری» تجارت، انرژی و ترانزیت منطقه؛ و ایفای نقش میانجی به جای نقش آتش‌افروز. مشکل جمهوری اسلامی دوگانگی به‌خودی‌خود نبود؛ همهٔ قدرت‌های منطقه دوگانه عمل کرده‌اند. مشکل این بود که دو دستگاه رقیب، با دو ایدئولوژی ناهمساز، سیاست خارجی کشور را میان خود تقسیم کرده بودند و سهم قدرت‌افزای آن در خدمت پروژه‌ای فراملی بود، نه در خدمت ملت ایران.

لحظه‌ای که این کتاب در آن نوشته شد

این کتاب در هنگامه‌ای به پایان رسید که خاورمیانه یکی از سرنوشت‌سازترین دوره‌های تاریخ معاصر خود را از سر می‌گذراند. جنگ ۲۰۲۶، کشته‌شدن علی خامنه‌ای و جانشینی مجتبی خامنه‌ای، نظم منطقه‌ای را در وضعیتی سیال قرار داده است. در چنین لحظه‌هایی، وسوسهٔ تحلیل‌های شتاب‌زده و نسخه‌های ساده بسیار است. نگارنده کوشیده است در برابر این وسوسه بایستد: رویدادهای در جریان را «شواهد در حال شکل‌گیری» دانسته و داوری نهایی را به آینده سپرده است. اما یک نکته از هم‌اکنون روشن است: نظمی که پس از این جنگ در منطقه شکل می‌گیرد، نظمی خواهد بود که در آن، توان ترکیب هوشمندانهٔ دیپلماسی و بازدارندگی، جایگاه هر دولت را تعیین می‌کند. ایرانی که این زبان را نیاموزد، بار دیگر به حاشیه رانده خواهد شد؛ ایرانی که آن را بیاموزد، می‌تواند از کشوری منزوی و آسیب‌دیده، به یکی از ستون‌های ثبات منطقه بدل شود.

از دانش تا مسئولیت

تجربهٔ سال‌ها کار در دستگاه دیپلماسی و همراهی با جنبش‌های تحول‌خواه در کشورهای گوناگون به نگارنده آموخته است که گذار سیاسی، پیش از آنکه در خیابان یا در میز مذاکره رقم بخورد، در ذهن نخبگان آن رقم می‌خورد. کشورهایی که پس از فروپاشی یک نظام اقتدارگرا، چارچوبی روشن برای سیاست خارجی و امنیتی خود نداشتند، فرصت گذار را در کشمکش‌های داخلی و مداخله‌های خارجی از دست دادند. ایران نباید چنین تجربه‌ای را تکرار کند. سیاست خارجی ایران فردا باید پیش از فردا طراحی شود.

از این رو، این کتاب تنها یک نقد دانشگاهی بر دو نظریه‌پرداز آمریکایی نیست. کوششی است برای ساختن زبانی مشترک میان پژوهشگر و دولتمرد، میان تحلیلگر واشنگتن و سیاست‌گذار منطقه، و میان نسل کنونی اپوزیسیون ایران و نسلی که فردا مسئولیت ادارهٔ کشور را بر دوش خواهد داشت. بخش نخست کتاب ابزار نظری این گفت‌وگو را فراهم می‌کند؛ بخش دوم آن را در هفت مطالعهٔ موردی می‌آزماید؛ و فصل پایانی آن را به دکترینی برای ایران آینده بدل می‌سازد.

کوتیلیه، نظریه‌پرداز هند باستان، «سیاست دوگانه» را یکی از شش سیاست بنیادین فرمانروا می‌دانست و خواجه نظام‌الملک، وزیر بزرگ ایرانی، ترکیب «مدارا» و «هیبت» را شرط حکمرانی کامیاب می‌شمرد. خاورمیانهٔ امروز، این بصیرت کهن را با زبان نو تأیید کرده است. وظیفهٔ دولتمرد ایرانی فردا آن است که این بصیرت را از خدمت ایدئولوژی رها کند و در خدمت ملت ایران قرار دهد. این کتاب، سهمی است در این وظیفه.

مقدمه

مسئلهٔ پژوهش

رئالیسم ساختاری، که با کتاب «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» کنت والتز در ۱۹۷۹ پایه‌گذاری شد و با «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» جان مرشایمر در ۲۰۰۱ به نسخهٔ تهاجمی خود رسید، نزدیک به نیم قرن یکی از نیرومندترین چارچوب‌های فهم سیاست بین‌الملل بوده است. این دو نظریه، با وجود اختلاف‌هایشان، در یک فرض بنیادین مشترک‌اند: رفتار دولت‌ها را منطقی واحد هدایت می‌کند. از نگاه والتز این منطق، «امنیت‌جویی» است و از نگاه مرشایمر، «قدرت‌جویی». در هر دو حالت، دولت یا تدافعی است یا تهاجمی؛ یا حافظ وضع موجود است یا تجدیدنظرطلب.

تجربهٔ خاورمیانه در پانزده سال گذشته این فرض را به چالش می‌کشد. در این دوره، دولت‌های اصلی منطقه نه یکی از دو منطق، بلکه هر دو را هم‌زمان دنبال کرده‌اند. پرسش این است که آیا این رفتار «ناهنجاری»هایی است که باید با متغیرهای فرعی توضیح داده شود، یا نشانه‌ای از ناکارآمدی بنیادین هر دو نظریه در فهم نظام‌های منطقه‌ای؟

پرسش‌های پژوهش

پرسش اصلی: آیا نظریه‌های رئالیسم تدافعی والتز و رئالیسم تهاجمی مرشایمر قادر به تبیین رفتار سیاست خارجی و امنیتی دولت‌های اصلی خاورمیانه در دورهٔ ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶ هستند؟

پرسش‌های فرعی:

- مبانی، فرض‌ها و پیش‌بینی‌های اصلی هر یک از دو نظریه چیست و چه نقدهایی بر آنها وارد شده است؟
- دولت‌های اصلی منطقه در این دوره چه سیاست‌هایی را در پیش گرفته‌اند و آیا این سیاست‌ها با منطق تدافعی، تهاجمی یا ترکیبی از هر دو سازگار است؟

- اگر رفتار دولت‌ها ترکیبی است، این ترکیب چگونه سامان می‌یابد، چه سازوکارهایی آن را ممکن می‌کند و در چه شرایطی فرو می‌پاشد؟
- چه چارچوب نظری جایگزینی می‌تواند این رفتار را بهتر توضیح دهد و چه پیامدهایی برای سیاست‌گذاری، به‌ویژه برای ایران آینده، دارد؟

فرضیهٔ پژوهش

فرضیهٔ اصلی کتاب این است که در خاورمیانهٔ پس از ۲۰۱۱، دولت‌های اصلی منطقه سیاست خارجی و امنیتی خود را نه بر پایهٔ انتخاب میان منطق امنیت‌جویی و منطق قدرت‌جویی، بلکه بر پایهٔ ترکیب هم‌زمان و آگاهانهٔ این دو منطق سامان داده‌اند. نگارنده این الگو را «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان» می‌نامد و استدلال می‌کند که این الگو نه ناهنجاری، بلکه راهبرد عقلانی قدرت‌های منطقه‌ای در نظام‌های منطقه‌ای نفوذپذیر است. پیامد این فرضیه آن است که هر دو نظریهٔ والتز و مرشایمر در سطح منطقه‌ای دچار «ناخوانایی» و «عدم تطابق» می‌شوند.

اهمیت پژوهش

اهمیت این پژوهش در سه سطح است. در **سطح نظری**، کتاب یکی از مفروضات بنیادین رئالیسم ساختاری را به چالش می‌کشد و چارچوب جایگزینی با عنوان «رئالیسم دوگانه» پیشنهاد می‌کند که می‌تواند در مطالعهٔ دیگر نظام‌های منطقه‌ای نیز به کار رود. در **سطح تحلیلی** ، کتاب ابزارهایی چون «شاخص دوگانگی» و «ماتریس دوگانگی» را برای ارزیابی رفتار دولت‌ها عرضه می‌کند. در **سطح سیاستی**، کتاب به سیاست‌گذاران هشدار می‌دهد که علامت‌های تنش‌زدای دولت‌های منطقه را با تغییر راهبرد آنها یکی ندانند، و برای ایران پس از گذار دکترینی با عنوان «دوگانگی هوشمند» پیشنهاد می‌کند.

روش پژوهش

روش کتاب، «مطالعهٔ موردی تطبیقی» با بهره‌گیری از «ردیابی فرایند» است. در بخش نخست، دو نظریه از راه خوانش دقیق متون اصلی و ادبیات انتقادی پیرامون آنها بازسازی می‌شوند. در بخش دوم، هفت دولت (اسرائیل، جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، ترکیه، قطر، جمهوری آذربایجان و امارات متحده عربی) به‌عنوان موارد اصلی و سه دولت (عمان، مصر و پاکستان) به‌عنوان موارد کنترل و تکمیلی بررسی می‌شوند. برای هر مورد اصلی، سیاست‌های تنش‌زدا و قدرت‌افزا با معیارهای عملیاتی مشخص (فصل نهم)

شناسایی، هم‌زمانی و پیوند آنها ردیابی و نتیجه با پیش‌بینی‌های دو نظریه مقایسه می‌شود. هر فصل موردی دو «مطالعهٔ موشکافانه» از رویدادهای کلیدی با گاه‌شمار دقیق دارد.

ساختار کتاب

کتاب در دو بخش و بیست‌ویک فصل سامان یافته است.

بخش نخست (فصل‌های یکم تا هشتم) به نظریه‌ها اختصاص دارد. فصل یکم ریشه‌های رئالیسم را از توسیدید، کوتیلیه و ماکیاولی تا نظام‌الملک، ابن‌خلدون، کلاوزویتس، بیسمارک، کیسینجر و مورگنتا بررسی می‌کند. فصل‌های دوم تا چهارم به والتز می‌پردازند: زندگی و «سه تصویر» جنگ، معماری «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» با شرح فصل‌به‌فصل آن، و دیدگاه او دربارهٔ سلاح هسته‌ای و ایران به همراه شاخه‌های رئالیسم تدافعی پس از او. فصل‌های پنجم و ششم به مرشایمر اختصاص دارند: نظریهٔ «تراژدی» با شرح فصل‌به‌فصل آن، و دیدگاه‌های او دربارهٔ خاورمیانه. فصل هفتم دو نظریه را به‌طور تطبیقی می‌سنجد و فصل هشتم نقدهای وارد بر آنها را، با تأکید بر جهان غیرغربی، مرور می‌کند.

بخش دوم (فصل‌های نهم تا بیست‌ویکم) به آزمون فرضیه می‌پردازد. فصل نهم چارچوب نظری و ابزارهای سنجش را عرضه می‌کند و فصل دهم زمینهٔ تاریخی پانزده سال گذشته را ترسیم می‌کند. فصل‌های یازدهم تا هفدهم هفت مطالعهٔ موردی اصلی‌اند و فصل هجدهم به موارد کنترل می‌پردازد. فصل نوزدهم نقش قدرت‌های بزرگ را بررسی می‌کند، فصل بیستم یافته‌ها را در چارچوب «رئالیسم دوگانه» جمع‌بندی می‌کند و فصل بیست‌ویکم این چارچوب را برای سیاست خارجی ایران پس از گذار به کار می‌گیرد. کتاب با نتیجه‌گیری، دو پیوست (واژه‌نامه و گاه‌شمار) و کتاب‌شناسی پایان می‌یابد.

یادداشتی دربارهٔ اصطلاحات

در سراسر کتاب، «منطق تنش‌زدا» برای اشاره به سیاست‌هایی چون عادی‌سازی، آشتی، میانجی‌گری و همکاری اقتصادی، و «منطق قدرت‌افزا» برای اشاره به سیاست‌هایی چون تصرف سرزمین، حمایت از گروه‌های نیابتی، مداخلهٔ نظامی و گسترش توان تسلیحاتی به کار رفته است. این دو اصطلاح به‌ترتیب با منطق رئالیسم تدافعی و رئالیسم تهاجمی متناظرند، اما نه با آنها یکسان. تعریف دقیق‌تر این دو منطق در فصل نهم و معادل انگلیسی اصطلاحات کلیدی در پیوست یکم آمده است.

یادداشتی دربارهٔ منابع و محدودیت‌ها

بازهٔ زمانی بررسی از آغاز بهار عربی (۲۰۱۱) تا تابستان ۲۰۲۶ است. رویدادهای ماه‌های اخیر، از جمله جنگ آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی که از ۲۸ فوریهٔ ۲۰۲۶ آغاز شد، کشته‌شدن علی خامنه‌ای و جانشینی مجتبی خامنه‌ای، هنوز در جریان‌اند و داوری نهایی دربارهٔ آنها زود است؛ از این رو در این کتاب به‌عنوان «شواهد در حال شکل‌گیری» به کار رفته‌اند. ارزیابی‌های کمّی کتاب، از جمله امتیازهای «شاخص دوگانگی»، برآوردهای کیفی نگارنده‌اند و پژوهش‌های بعدی می‌توانند آنها را با داده‌های نظام‌مند بیازمایند.

بخش نخست

◆

رئالیسم ساختاری؛ والتز و مرشایمر

فصل یکم

ریشه‌های رئالیسم؛ از توسیدید تا مورگنتا

۱-۱. چرا باید از ریشه‌ها آغاز کرد؟

والتز و مرشایمر هر دو مدعی‌اند که نظریه‌ای «علمی» و «ساختاری» ساخته‌اند که از طبیعت بشر و ویژگی‌های درونی دولت‌ها مستقل است. اما هیچ‌یک از این دو نظریه بدون سنت طولانی اندیشهٔ رئالیستی قابل فهم نیست. رئالیسم ساختاری در واقع تلاشی است برای تبدیل بصیرت‌های پراکندهٔ مورخان، فیلسوفان و دولتمردان دربارهٔ ترس، قدرت و بقا به یک نظریهٔ منسجم. بنابراین برای نقد والتز و مرشایمر باید دانست که آنها چه چیزی را از این سنت گرفتند، چه چیزی را کنار گذاشتند و چه چیزی را بازتعریف کردند. این بازخوانی برای بخش دوم کتاب نیز اهمیت دارد، زیرا بسیاری از آنچه در خاورمیانه «ناهنجاری» نظریه‌های ساختاری به نظر می‌رسد، در رئالیسم کلاسیک کاملاً عادی بود.

۱-۲. توسیدید و منطق ترس

تاریخ جنگ پلوپونزی توسیدید، مورخ آتنی سدهٔ پنجم پیش از میلاد، را معمولاً نخستین متن رئالیستی می‌دانند. توسیدید علت «واقعی» جنگ میان آتن و اسپارت را نه حوادث ظاهری، بلکه رشد قدرت آتن و ترسی می‌داند که این رشد در اسپارت برانگیخت. این جمله هستهٔ آن چیزی است که امروز «دام توسیدید» خوانده می‌شود: قدرت در حال صعود و قدرت مستقر، حتی بدون نیت خصمانه، ممکن است به سوی جنگ کشیده شوند.

گفت‌وگوی ملیان در کتاب پنجم توسیدید مشهورترین بیان منطق قدرت در سنت غربی است. آتنیان به اهالی جزیرهٔ ملوس، که می‌خواستند بی‌طرف بمانند، می‌گویند که عدالت تنها میان طرف‌های برابر معنا دارد و در غیر آن، قوی آنچه را می‌تواند انجام می‌دهد و ضعیف آنچه را باید تحمل می‌کند. اما نکتهٔ کمتر گفته‌شده این است که توسیدید این منطق را ستایش نمی‌کند؛ او نشان می‌دهد که همین غرور قدرت، آتن را به لشکرکشی فاجعه‌بار سیسیل و سقوط نهایی کشاند. به بیان دیگر، توسیدید هم «رئالیست تهاجمی» است و هم منتقد آن. او نشان می‌دهد که دولت‌ها می‌توانند هم‌زمان با ترس (منطق تدافعی) و با جاه‌طلبی

(منطق تهاجمی) عمل کنند. این دوگانگی، که در رئالیسم ساختاری حذف شد، دقیقاً همان چیزی است که در فرضیهٔ این کتاب بازمی‌گردد.

توسیدید سه انگیزهٔ اصلی برای رفتار دولت‌ها برمی‌شمارد: ترس، افتخار و منفعت. والتز تقریباً همه‌چیز را به «ترس» و نیاز به امنیت فرومی‌کاهد و مرشایمر همه‌چیز را به «قدرت به‌عنوان بهترین تضمین امنیت». هیچ‌یک «افتخار» یا حیثیت را جدی نمی‌گیرد، در حالی که در خاورمیانه حیثیت، مشروعیت دینی و رهبری جهان اسلام یا جهان عرب، از انگیزه‌های اصلی سیاست خارجی است.

۱-۳. ماکیاولی و اخلاق دولت

نیکولو ماکیاولی در «شهریار» و «گفتارها» میان اخلاق فردی و اخلاق دولت تمایز می‌گذارد. شهریار برای حفظ دولت گاه باید «نیک نبودن» را بیاموزد. او باید هم شیر باشد و هم روباه: شیر برای ترساندن گرگ‌ها و روباه برای شناختن دام‌ها. این استعاره، شاید بهتر از هر نظریهٔ جدیدی، سیاست دوگانهٔ دولت‌های خاورمیانه را توصیف می‌کند. دولتی که هم‌زمان میانجی‌گری می‌کند و شبکهٔ نفوذ می‌سازد، در واقع هم روباه است و هم شیر.

ماکیاولی همچنین بر نقش «بخت» (فورتونا) و «فضیلت» (ویرتو) تأکید می‌کند. فضیلت در معنای ماکیاولیایی توانایی رهبر در بهره‌گیری از فرصت‌ها و مهار تصادف‌هاست. رئالیسم ساختاری این عنصر را عمداً حذف کرد، زیرا آن را «تقلیل‌گرایانه» یعنی وابسته به سطح فرد و دولت می‌دانست. اما در خاورمیانه، که تصمیمات سیاست خارجی اغلب در دست شمار اندکی از رهبران است (محمد بن سلمان، اردوغان، علی‌اف، نتانیاهو، امیر قطر، رهبر جمهوری اسلامی)، ویرتو و شخصیت رهبر نقش تعیین‌کننده دارد.

۱-۴. هابز و وضع طبیعی

توماس هابز در «لویاتان» وضع طبیعی را جنگ همه علیه همه توصیف می‌کند؛ وضعیتی که در آن زندگی انسان تنها، فقیرانه، زشت، وحشیانه و کوتاه است. سه علت اصلی نزاع از نظر هابز رقابت، بی‌اعتمادی و افتخار است. راه برون‌رفت، ایجاد یک قدرت برتر یعنی لویاتان است که همه را بترساند و نظم برقرار کند.

رئالیست‌ها این تصویر را به عرصهٔ بین‌الملل منتقل کردند: نظام بین‌الملل فاقد لویاتان است، پس دولت‌ها در وضع طبیعی به سر می‌برند. والتز این ایده را با مفهوم «آنارشی» صورت‌بندی کرد. اما خود هابز تصریح کرده بود که وضع دولت‌ها به اندازهٔ وضع افراد در حالت طبیعی فلاکت‌بار نیست، زیرا دولت‌ها می‌توانند از خود محافظت کنند و همه‌چیز را در یک لحظه از دست نمی‌دهند. این ملاحظه بعدها مبنای تمایز میان

رئالیسم تدافعی و تهاجمی شد: آیا آنارشی آن‌قدر خطرناک است که دولت‌ها را به بیشینه‌سازی قدرت وادار کند (مرشایمر)، یا امکان امنیت نسبی و همزیستی را باقی می‌گذارد (والتز)؟

۱-۵. ای. اچ. کار و بحران بیست‌ساله

ادوارد هالت کار در کتاب «بحران بیست‌ساله» (۱۹۳۹) به آرمان‌گرایی لیبرال دوران میان دو جنگ حمله کرد. او نشان داد که «هماهنگی منافع» که لیبرال‌ها از آن سخن می‌گفتند، در واقع ایدئولوژی قدرت‌های مسلط و راضی از وضع موجود است. هر نظم بین‌المللی بازتاب توزیع معینی از قدرت است و هر دولت ناراضی، آن نظم را ناعادلانه می‌داند. کار البته رئالیسم محض را نیز ناکافی می‌دانست و معتقد بود سیاست بدون آرمان عقیم است و آرمان بدون قدرت ناتوان.

بصیرت کار برای خاورمیانه بسیار مهم است. گفتمان‌های «مقاومت»، «امت»، «صلح ابراهیمی» یا «میانجی‌گری بشردوستانه» هر یک پوشش هنجاری منافع معینی‌اند. اما برخلاف آنچه رئالیست‌های ساختاری می‌پندارند، این پوشش‌ها صرفاً تزئینی نیستند؛ آنها ابزار قدرت‌اند و خود به منبع قدرت تبدیل می‌شوند.

۱-۶. هانس مورگنتا و رئالیسم کلاسیک

هانس مورگنتا با کتاب «سیاست میان ملت‌ها» (۱۹۴۸) رئالیسم را به نظریهٔ غالب روابط بین‌الملل در آمریکای پس از جنگ تبدیل کرد. او شش اصل رئالیسم سیاسی را برشمرد که خلاصهٔ آن چنین است:

- سیاست، مانند جامعه، تابع قوانینی عینی است که ریشه در طبیعت بشر دارد.
- مفهوم کلیدی سیاست بین‌الملل «منافع تعریف‌شده بر حسب قدرت» است.
- معنای منافع و قدرت ثابت نیست و به زمینهٔ تاریخی و فرهنگی بستگی دارد.
- اصول اخلاقی جهان‌شمول را نمی‌توان در صورت انتزاعی بر کنش دولت‌ها اعمال کرد؛ احتیاط برترین فضیلت سیاسی است.
- رئالیسم آرمان‌های اخلاقی یک ملت را با قوانین اخلاقی حاکم بر جهان یکی نمی‌داند.
- قلمرو سیاست مستقل از اقتصاد، حقوق و اخلاق است.

برای مورگنتا ریشهٔ کشمکش قدرت در «میل به قدرت» نهفته در طبیعت بشر است (اندیشه‌ای که از آگوستین و نیبور گرفته بود). او سه نوع سیاست را از هم جدا می‌کرد: سیاست حفظ وضع موجود، سیاست امپریالیستی (تغییر توزیع قدرت) و سیاست حیثیت (نمایش قدرت). نکتهٔ مهم این است که مورگنتا می‌پذیرفت یک دولت می‌تواند در عرصه‌ها یا زمان‌های مختلف ترکیبی از این سیاست‌ها را دنبال کند و تشخیص نوع سیاست دولت رقیب را مهم‌ترین و دشوارترین وظیفهٔ دیپلماسی می‌دانست.

مورگنتا همچنین «دیپلماسی» را عنصر محوری قدرت ملی و ابزار اصلی حفظ صلح می‌دانست و نه اقدامی در برابر قدرت. این نکته در رئالیسم ساختاری کم‌رنگ شد. در رئالیسم کلاسیک، تنش‌زدایی خود نوعی کاربرد هوشمندانهٔ قدرت بود، نه نشانهٔ «تدافعی بودن» یک دولت.

۱-۷. گذار از رئالیسم کلاسیک به رئالیسم ساختاری

در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رئالیسم کلاسیک از دو سو زیر فشار قرار گرفت. از یک سو «انقلاب رفتارگرایی» در علوم اجتماعی آمریکا نظریه‌هایی آزمون‌پذیر و دقیق می‌طلبید و تکیهٔ مورگنتا بر «طبیعت بشر» را غیرعلمی می‌دانست. از سوی دیگر لیبرال‌ها با نظریه‌های وابستگی متقابل (کوهن و نای) نشان می‌دادند که اقتصاد، نهادها و بازیگران فراملی نقش روزافزونی دارند. والتز در پاسخ به هر دو چالش، رئالیسم را از نو ساخت: او ریشهٔ کشمکش را از طبیعت بشر به ساختار نظام بین‌الملل منتقل کرد و نظریه‌ای «صرفه‌جو» (parsimonious) عرضه کرد که با چند متغیر اندک، الگوهای تکرارشوندهٔ سیاست بین‌الملل را توضیح می‌داد.

این صرفه‌جویی قیمتی داشت. والتز برای ساختن نظریه‌ای ظریف، متغیرهای داخلی، ایدئولوژی، رهبری، هویت و حیثیت را کنار گذاشت. مرشایمر نیز در همین چارچوب ماند. استدلال اصلی این کتاب آن است که آنچه حذف شد، در خاورمیانه بازمی‌گردد و نظریه را ناکارآمد می‌کند.

۱-۸. کوتیلیه و «ارتهشاستره»: نخستین نظریهٔ سیاست دوگانه

اگر رئالیسم غربی را از توسیدید آغاز می‌کنیم، باید یادآوری کرد که در سنت آسیایی متنی کهن‌تر و از جهاتی نظام‌مندتر وجود دارد: «ارتهشاستره»، رساله‌ای در کشورداری که به کوتیلیه (چانکیه)، وزیر چندرگوپته موریه در هند سدهٔ چهارم پیش از میلاد، نسبت داده می‌شود. اهمیت این متن برای کتاب حاضر از آن روست که کوتیلیه، بیش از دو هزار سال پیش از والتز و مرشایمر، «سیاست دوگانه» را نه یک انحراف، بلکه یکی از شش سیاست بنیادین فرمانروا می‌دانست.

نظریهٔ «مَندَله»

کوتیلیه جهان پیرامون فرمانروا را به‌صورت دایره‌هایی متحدالمرکز (مندله) تصویر می‌کند. همسایهٔ بی‌واسطه به‌طور طبیعی دشمن است؛ همسایهٔ آن همسایه، یعنی کشوری که آن سوی دشمن قرار دارد، به‌طور طبیعی دوست است؛ و دایره‌ها به همین ترتیب ادامه می‌یابند. این منطق، که امروز با عبارت «دشمنِ دشمن من دوست من است» شناخته می‌شود، دقیقاً همان چیزی است که در خاورمیانهٔ معاصر دیده می‌شود: اسرائیل با امارات و آذربایجان، یعنی کشورهایی که آن سوی رقبای نزدیکش قرار دارند، پیوند می‌سازد؛ جمهوری اسلامی با گروه‌هایی در لبنان و یمن که در پشت جبههٔ رقبایش قرار دارند، متحد می‌شود.

شش سیاست (شَدگونیه)

کوتیلیه شش سیاست بنیادین را برای فرمانروا برمی‌شمارد:

- **سَندهی:** صلح و پیمان.
- **ویگرَهه:** جنگ و خصومت.
- **آسَنه:** بی‌طرفی و درنگ.
- **یانه:** لشکرکشی و آمادگی برای حمله.
- **سَمشرَیه:** پناه‌بردن به قدرتی بزرگ‌تر و جست‌وجوی حمایت.
- **دْوَیدهیبهاوه:** «سیاست دوگانه»، یعنی صلح با یک طرف و جنگ با طرف دیگر به‌طور هم‌زمان.

نکتهٔ شگفت‌انگیز آن است که کوتیلیه سیاست دوگانه را صریحاً یکی از ابزارهای عقلانی کشورداری می‌داند و شرایط کاربرد آن را نیز توضیح می‌دهد: هنگامی که فرمانروا می‌تواند با صلح با یک همسایه، منابع خود را برای جنگ با همسایهٔ دیگر آزاد کند، یا هنگامی که پیمان با یک قدرت، فرصت تضعیف قدرت دیگر را فراهم می‌آورد. این تعریف تقریباً عیناً با «دوگانگی جغرافیایی» در فصل نهم این کتاب منطبق است.

پیامد برای نقد رئالیسم ساختاری

وجود این سنت دو نکته را آشکار می‌کند. نخست، آنچه نگارنده «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان» می‌نامد، کشفی تازه نیست، بلکه بازگشت به یکی از کهن‌ترین بصیرت‌های کشورداری است. دوم، رئالیسم ساختاری آمریکایی، با تکیهٔ تقریباً انحصاری بر تجربهٔ اروپای مدرن و رقابت قدرت‌های بزرگ، این بصیرت را از دست

داده است. خاورمیانه، که از نظر ساختار منطقه‌ای (کثرت دولت‌های متوسط، مرزهای ناپایدار، حضور قدرت‌های بیرونی) شباهت بیشتری به نظام مندله دارد تا به اروپای سدهٔ نوزدهم، دقیقاً همان جایی است که این بصیرت دوباره ضرورت می‌یابد.

۹-۱. سنت ایرانی و اسلامی کشورداری

خواننده‌ای که با متون کلاسیک فارسی آشناست، می‌داند که «اندرزنامه»ها و «سیاست‌نامه»ها نیز سرشار از بصیرت‌هایی‌اند که امروز رئالیستی خوانده می‌شوند. این سنت به‌ویژه برای تحلیل‌گر ایرانی اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد که فهم پیچیدهٔ قدرت در فرهنگ سیاسی منطقه ریشه‌ای دیرینه دارد.

نظام‌الملک و «سیاست‌نامه»

خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر نامدار سلجوقیان در سدهٔ پنجم هجری، در «سیرالملوک» یا «سیاست‌نامه» بر چند اصل تأکید می‌کند که با منطق رئالیستی همخوانی دارد: ضرورت شبکهٔ گستردهٔ جاسوسان و خبرگیران برای آگاهی از نیات دیگران، احتیاط در اعتماد به کارگزاران و همسایگان، و ترکیب «مدارا» و «سیاست» (به معنای کیفر و قهر) در حکمرانی. نظام‌الملک بارها یادآوری می‌کند که پادشاه باید هم «عدل» را نمایش دهد تا مشروعیت داشته باشد و هم «هیبت» را تا ترس از او زایل نشود. این ترکیب «مشروعیت و هیبت» صورت کهن همان دوگانهٔ «تنش‌زدایی و قدرت‌افزایی» است.

ابن‌خلدون و عصبیت

ابن‌خلدون، مورخ و اندیشمند تونسی سدهٔ هشتم هجری، در «مقدمه» نظریه‌ای دربارهٔ چرخهٔ ظهور و سقوط دولت‌ها ارائه کرد که بر مفهوم «عصبیت» یعنی همبستگی گروهی استوار است. به نظر او دولت‌ها با عصبیت قوی قبایل بیابانی تأسیس می‌شوند، در شهرنشینی و تجمل عصبیت خود را از دست می‌دهند و سرانجام به دست گروهی تازه‌نفس با عصبیت قوی‌تر سقوط می‌کنند. ابن‌خلدون همچنین معتقد بود که دعوت دینی می‌تواند عصبیت را چندبرابر کند و به دولت قدرتی فراتر از توان مادی آن بدهد.

این بصیرت برای فهم خاورمیانهٔ معاصر بسیار گویاست. نیرویی که رئالیسم ساختاری آن را نمی‌بیند، یعنی همبستگی ایدئولوژیک و دینی، در تجربهٔ جمهوری اسلامی، اخوان المسلمین، حزب‌الله و حتی داعش نقش تعیین‌کننده داشته است. از منظر ابن‌خلدونی، «عمق راهبردی» جمهوری اسلامی چیزی جز تلاش برای گسترش عصبیت فراملی از طریق دعوت دینی نبود؛ و فرسایش آن، که در فصل دوازدهم بررسی می‌شود، با فرسایش عصبیت در درون خود نظام هم‌زمان شد.

اندرزنامه‌های ایرانی

در سنت ایران پیش از اسلام نیز متونی چون «نامهٔ تنسر» و «عهد اردشیر» بر پیوند دین و دولت و ضرورت هوشیاری دائمی نسبت به دشمنان بیرونی و درونی تأکید دارند. این متون نشان می‌دهند که در اندیشهٔ سیاسی ایرانی، امنیت همواره هم‌زمان در دو سطح، یعنی درونی و بیرونی، فهمیده شده است؛ بصیرتی که بعدها استیون دیوید با مفهوم «موازنهٔ همه‌جانبه» در ادبیات علمی غرب صورت‌بندی کرد (فصل هشتم).

۱۰-۱. کلاوزویتس: جنگ به‌عنوان ادامهٔ سیاست

کارل فون کلاوزویتس، افسر و نظریه‌پرداز نظامی پروس، در کتاب «دربارهٔ جنگ» (که پس از مرگش در ۱۸۳۲ منتشر شد) جملهٔ مشهوری دارد: جنگ ادامهٔ سیاست با ابزارهای دیگر است. معنای این جمله آن است که جنگ و دیپلماسی دو قلمرو جدا نیستند، بلکه دو ابزار یک هدف سیاسی واحدند. فرمانده و سیاستمدار باید هم‌زمان به هر دو بیندیشند.

کلاوزویتس همچنین مفهوم «تثلیث» را مطرح کرد: هر جنگ تابع سه نیرو است؛ شور و دشمنی مردم، احتمالات و خلاقیت فرماندهان، و عقلانیت سیاسی دولت. این مفهوم نشان می‌دهد که حتی بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز جنگ، تصمیم به جنگ یا صلح را به ساختار نظام فرونمی‌کاست، بلکه آن را حاصل تعامل نیروهای اجتماعی، نظامی و سیاسی می‌دانست.

اگر جملهٔ کلاوزویتس را وارونه کنیم، به یکی از کلیدهای فهم خاورمیانهٔ امروز می‌رسیم: صلح و میانجی‌گری نیز می‌تواند «ادامهٔ جنگ با ابزارهای دیگر» باشد. کریدور زنگزور آذربایجان، توافق‌های ابراهیم اسرائیل و میانجی‌گری‌های قطر، چنان‌که در بخش دوم خواهیم دید، تا حدی همین کارکرد را داشته‌اند.

۱۱-۱. بیسمارک، «رئال‌پولیتیک» و هنر اتحادهای متقاطع

اصطلاح «رئال‌پولیتیک» را نخستین بار لودویگ فون روخاو، نویسندهٔ آلمانی، در ۱۸۵۳ به کار برد؛ اما نماد عملی آن اتو فون بیسمارک، صدراعظم پروس و سپس آلمان، بود. بیسمارک آلمان را با سه جنگ کوتاه و حساب‌شده (علیه دانمارک در ۱۸۶۴، اتریش در ۱۸۶۶ و فرانسه در ۱۸۷۰–۱۸۷۱) متحد کرد؛ اما پس از ۱۸۷۱ سیاست خارجی آلمان را بر حفظ وضع موجود و جلوگیری از ائتلاف ضدآلمانی متمرکز کرد.

نکتهٔ مهم برای بحث ما، سامانهٔ اتحادهای پیچیدهٔ بیسمارک در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ است: «اتحاد سه امپراتور» با روسیه و اتریش، «اتحاد دوگانه» با اتریش (۱۸۷۹)، «اتحاد سه‌گانه» با اتریش و ایتالیا (۱۸۸۲) و سرانجام «پیمان بیمه» محرمانه با روسیه (۱۸۸۷). این اتحادها گاه با یکدیگر در تعارض بودند: آلمان هم‌زمان به اتریش و روسیه، که رقیب یکدیگر در بالکان بودند، تعهد سپرده بود. بیسمارک با این شبکهٔ متقاطع، هر دو رقیب را به خود وابسته نگه می‌داشت و مانع ائتلاف آنها علیه آلمان می‌شد.

رفتار بیسمارک را نه می‌توان با منطق صرف تدافعی توضیح داد (زیرا او پیش از ۱۸۷۱ سه جنگ تهاجمی به راه انداخت) و نه با منطق صرف تهاجمی (زیرا پس از ۱۸۷۱ آگاهانه از گسترش بیشتر پرهیز کرد). او ترکیب این دو را در قالب یک «سامانهٔ» دیپلماتیک ساخت. سیاست قطر و ترکیه در بخش دوم این کتاب، به‌ویژه در پیوند هم‌زمان با رقبای یکدیگر، شباهت چشمگیری با این سامانه دارد.

۱۲-۱. کیسینجر و نظم مشروع

هنری کیسینجر در رسالهٔ دکترای خود که با عنوان «جهانی بازسازی‌شده» (۱۹۵۷) منتشر شد، نظم اروپایی پس از کنگرهٔ وین (۱۸۱۵) را بررسی کرد. او میان «نظم مشروع» و «نظم انقلابی» تمایز گذاشت. در نظم مشروع، همهٔ قدرت‌های بزرگ چارچوب کلی نظم را می‌پذیرند و اختلاف‌هایشان را در درون آن حل می‌کنند. در نظم انقلابی، دست‌کم یک قدرت بزرگ خود چارچوب را نمی‌پذیرد و هیچ امتیازی او را راضی نمی‌کند، زیرا هدفش نه امتیاز، بلکه دگرگونی نظم است.

کیسینجر بعدها در «دیپلماسی» (۱۹۹۴) و «نظم جهانی» (۲۰۱۴) این تحلیل را گسترش داد و به‌ویژه دربارهٔ جمهوری اسلامی پرسید که آیا ایران «یک ملت» است یا «یک آرمان»؛ یعنی آیا دولتی است با منافع ملی که می‌توان با آن معامله کرد، یا جنبشی انقلابی که هدفش دگرگونی نظم منطقه‌ای است. پاسخ این کتاب به پرسش کیسینجر این است که جمهوری اسلامی، دست‌کم تا ۲۰۲۶، هم‌زمان هر دو بوده است: در وزارت خارجه یک ملت و در نیروی قدس یک آرمان. همین دوگانگی است که هم دیپلماسی با آن را ممکن و هم آن را ناپایدار کرده است.

تمایز کیسینجر میان «مشروعیت» و «موازنهٔ قدرت» نیز اهمیت دارد. از نظر او نظم پایدار هم به موازنهٔ قدرت نیاز دارد (تا هیچ دولتی نتواند نظم را با زور برهم زند) و هم به مشروعیت (تا هیچ دولتی نخواهد چنین کند). رئالیسم ساختاری تنها بر رکن نخست تأکید دارد و رکن دوم را نادیده می‌گیرد.

۱-۱۳. رینهولد نیبور و تراژدی اخلاقی قدرت

رینهولد نیبور، الهی‌دان پروتستان آمریکایی، در «انسان اخلاقی و جامعهٔ غیراخلاقی» (۱۹۳۲) استدلال کرد که گروه‌ها و ملت‌ها، به‌مراتب کمتر از افراد، قادر به رفتار اخلاقی‌اند؛ زیرا خودخواهی جمعی با «میهن‌دوستی» مشروعیت می‌یابد و به فضیلت تبدیل می‌شود. نیبور بر مورگنتا، کنان و بسیاری از رئالیست‌های نسل نخست اثر عمیق گذاشت.

بصیرت نیبور برای خاورمیانه اهمیتی ویژه دارد: هنگامی که خودخواهی جمعی با زبان دینی بیان شود، مشروعیت آن چندبرابر می‌شود. دولت‌های منطقه، از جمهوری اسلامی تا عربستان و از اسرائیل تا ترکیه، هر یک بخشی از قدرت‌طلبی خود را در قالب روایت‌های دینی یا تمدنی بیان کرده‌اند. این روایت‌ها، برخلاف آنچه رئالیسم ساختاری فرض می‌کند، تزئینی نیستند؛ آنها بسیج را ممکن می‌کنند، هزینهٔ عقب‌نشینی را بالا می‌برند و گاه دولت‌ها را در دام گفتار خود گرفتار می‌کنند.

۱-۱۴. جمع‌بندی فصل

رئالیسم کلاسیک، از توسیدید تا مورگنتا، هرگز دولت‌ها را مجبور به انتخاب میان «امنیت» و «قدرت» نمی‌دانست. ترس و جاه‌طلبی، شیر و روباه، دیپلماسی و زور، در این سنت اجزای یک کل بودند. رئالیسم ساختاری با جداکردن این اجزا و ساختن دو نظریهٔ رقیب (تدافعی و تهاجمی)، دقت و آزمون‌پذیری بیشتری به دست آورد، اما توانایی خود را برای فهم «رفتار ترکیبی» از دست داد. فصل‌های بعدی نشان می‌دهند که والتز و مرشایمر هر یک چگونه این جداسازی را انجام دادند.

فصل دوم

کنت والتز؛ زندگی، آثار و «سه تصویر» جنگ

۱-۲. زندگی و جایگاه علمی

کنت نیل والتز (۱۹۲۴–۲۰۱۳) در شهر اَن‌آربر ایالت میشیگان متولد شد. او در جنگ جهانی دوم و جنگ کره خدمت نظامی کرد، تجربه‌ای که به تعبیر بسیاری از شاگردانش نگاه او را به جنگ واقع‌بینانه و بی‌توهم کرد. والتز نخست اقتصاد خواند و سپس به علوم سیاسی روی آورد و دکترای خود را از دانشگاه کلمبیا گرفت. او سال‌ها در کالج سوارثمور، دانشگاه برندایس و سپس دانشگاه کالیفرنیا در برکلی تدریس کرد و در سال‌های پایانی عمر با مؤسسهٔ جنگ و صلح سالتزمن در دانشگاه کلمبیا همکاری داشت. او رئیس انجمن علوم سیاسی آمریکا نیز بود.

آموزش اقتصادی والتز در نظریهٔ او اثر عمیقی گذاشت. همان‌گونه که اقتصاد خرد رفتار بنگاه‌ها را از ساختار بازار (رقابت کامل، انحصار چندجانبه و غیره) استنتاج می‌کند، والتز کوشید رفتار دولت‌ها را از ساختار نظام بین‌الملل استنتاج کند. این تمثیل اقتصادی کلید فهم کل نظریهٔ اوست.

مهم‌ترین آثار والتز عبارت‌اند از:

- «انسان، دولت و جنگ: یک تحلیل نظری» (۱۹۵۹)، برگرفته از رسالهٔ دکترای او.
- «سیاست خارجی و سیاست داخلی: تجربهٔ آمریکا و بریتانیا» (۱۹۶۷).
- «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۹)، اثر بنیادین رئالیسم ساختاری یا نئورئالیسم.
- «گسترش سلاح‌های هسته‌ای: بیشتر ممکن است بهتر باشد» (۱۹۸۱)، رسالهٔ پژوهشی مؤسسهٔ بین‌المللی مطالعات راهبردی.
- «گسترش سلاح‌های هسته‌ای: یک مناظره» با اسکات سیگن (۱۹۹۵ و ویرایش‌های بعدی).
- «ساختار پس از جنگ سرد» (۲۰۰۰)، مقاله‌ای در مجلهٔ امنیت بین‌الملل.

• «چرا ایران باید بمب داشته باشد» (۲۰۱۲)، مقاله‌ای در مجلهٔ فارین افرز.

۲-۲. «انسان، دولت و جنگ»: سه تصویر

والتز در نخستین کتاب خود پرسید: علل اصلی جنگ کجاست؟ او پاسخ‌های اندیشمندان را در سه «تصویر» (image) دسته‌بندی کرد.

تصویر نخست: طبیعت انسان

بر اساس این تصویر، جنگ از خودخواهی، پرخاشگری یا حماقت انسان سرچشمه می‌گیرد. آگوستین، اسپینوزا، نیبور و مورگنتا در این گروه‌اند. اگر چنین باشد، راه صلح اصلاح انسان یا مهار انگیزه‌های او است. والتز این تبیین را ناکافی می‌داند: طبیعت انسان ثابت است، اما جنگ و صلح متغیرند؛ ثابت نمی‌تواند متغیر را توضیح دهد. طبیعت بشر هم جنگ را توضیح می‌دهد و هم صلح را، پس در واقع هیچ‌کدام را توضیح نمی‌دهد.

تصویر دوم: ساختار درونی دولت‌ها

بر اساس این تصویر، جنگ ناشی از نوع حکومت‌هاست. لیبرال‌ها می‌گویند حکومت‌های استبدادی جنگ‌طلب‌اند و دموکراسی‌ها صلح‌جو؛ مارکسیست‌ها می‌گویند سرمایه‌داری علت جنگ است. راه صلح، تغییر نوع حکومت‌هاست. والتز می‌پذیرد که ویژگی‌های داخلی مؤثرند، اما استدلال می‌کند که دولت‌هایی با نظام‌های داخلی بسیار متفاوت، رفتار بین‌المللی مشابهی دارند. «دولت‌های خوب» نیز در محیطی که دولت‌های دیگر ممکن است «بد» باشند، ناچارند مانند دیگران رفتار کنند.

تصویر سوم: نظام بین‌الملل

بر اساس این تصویر، که والتز آن را از روسو گرفت، جنگ رخ می‌دهد زیرا هیچ چیزی مانع آن نمی‌شود. در غیاب یک حکومت جهانی، هر دولت داور نهایی منافع خود است و ناچار است برای تأمین امنیت به خود متکی باشد. والتز تمثیل «شکار گوزن» روسو را به کار می‌برد: گروهی از شکارچیان برای شکار گوزن باید همکاری کنند؛ اما اگر یکی از آنها خرگوشی ببیند و برای سیرکردن شکم خود رهایش نکند، گوزن می‌گریزد و همکاری فرومی‌پاشد. منطق فرد در شرایط بی‌اعتمادی، همکاری جمعی را ناممکن می‌کند.

نتیجه‌گیری والتز این است که تصویر سوم «علت مجاز» (permissive cause) جنگ است: آنارشی جنگ را ممکن می‌کند، و تصویر اول و دوم «علل فوری» یا «کارآمد»اند. در کتاب ۱۹۵۹ والتز هنوز هر سه

تصویر را برای فهم کامل لازم می‌دانست. اما در کتاب ۱۹۷۹ او عمداً تنها بر تصویر سوم تمرکز کرد و نظریه‌ای «سیستمی» ساخت.

۲-۳. اهمیت «سه تصویر» برای خاورمیانه

پیش از ورود به نظریهٔ ساختاری باید یادآوری کرد که خود والتز در ۱۹۵۹ می‌پذیرفت که برای فهم یک جنگ خاص یا سیاست خارجی یک دولت خاص، تصویر سوم کافی نیست. این نکته غالباً در خوانش‌های بعدی فراموش می‌شود. والتز بعدها تصریح کرد که «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» نظریهٔ سیاست خارجی نیست؛ یعنی نمی‌گوید فلان دولت در فلان زمان چه خواهد کرد، بلکه می‌گوید در نظامی با فلان ساختار، چه الگوهای کلی‌ای تکرار خواهد شد.

این اعتراف اهمیت زیادی برای نقد ما دارد. اگر نظریهٔ والتز نظریهٔ سیاست خارجی نیست، پس دفاع والتزی‌ها در برابر شواهد خاورمیانه این خواهد بود که «نظریه چنین ادعایی نکرده است». پاسخ این کتاب آن است که در این صورت، رئالیسم تدافعی ابزار مفیدی برای تحلیل‌گر سیاست خارجی و سیاست‌گذار منطقه‌ای نیست و دست‌کم در سطح نظام منطقه‌ای خاورمیانه، الگوی کلی پیش‌بینی‌شدهٔ آن (موازنه‌سازی و حفظ وضع موجود) نیز تحقق نیافته است.

۲-۴. «سیاست خارجی و سیاست داخلی»

کتاب کمتر شناخته‌شدهٔ والتز در ۱۹۶۷ به مقایسهٔ نظام‌های سیاسی آمریکا و بریتانیا و اثر آنها بر سیاست خارجی می‌پرداخت. والتز در این کتاب، برخلاف بسیاری از منتقدان دموکراسی، استدلال کرد که نظام‌های دموکراتیک لزوماً در سیاست خارجی ناکارآمدتر از نظام‌های اقتدارگرا نیستند. این کتاب نشان می‌دهد که والتز به نقش نهادهای داخلی بی‌اعتنا نبود؛ او تنها معتقد بود که نظریهٔ بین‌الملل باید از این متغیرها مستقل ساخته شود. بعدها رئالیست‌های نئوکلاسیک دقیقاً همین ارتباط را بازسازی کردند.

۲-۵. والتز در جنگ سرد: مدافع دوقطبی

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بسیاری از تحلیلگران آمریکایی از «دنیای خطرناک دوقطبی» سخن می‌گفتند و چندقطبی شدن جهان را نشانهٔ صلح می‌دانستند. والتز در مقالهٔ مشهور «ثبات جهان دوقطبی» (۱۹۶۴) برعکس استدلال کرد که نظام دوقطبی باثبات‌ترین نظام است، زیرا:

- با وجود تنها دو قدرت بزرگ، محاسبهٔ خطر و پاسخ ساده‌تر است و احتمال محاسبهٔ غلط کمتر است.

- هر ابرقدرت عمدتاً به توان داخلی خود متکی است (موازنهٔ درونی)، نه به متحدان ناپایدار.
- هیچ «منطقهٔ پیرامونی» بی‌اهمیت نیست، پس ابرقدرت‌ها همه‌جا هوشیارند و از غافلگیری پرهیز می‌کنند.
- سلاح هسته‌ای هزینهٔ جنگ مستقیم را چنان بالا می‌برد که هر دو طرف محتاط می‌شوند.

این دیدگاه در «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» تکمیل شد و شهرت والتز را تثبیت کرد. اما فروپاشی اتحاد شوروی بدون جنگ در ۱۹۹۱، که نظریهٔ او پیش‌بینی نکرده بود، نخستین ضربهٔ جدی بر اعتبار نئورئالیسم بود.

۶-۲. سه تصویر به تفصیل: راه‌حل‌هایی که هر تصویر پیشنهاد می‌کند

ارزش ماندگار «انسان، دولت و جنگ» تنها در دسته‌بندی علل جنگ نیست، بلکه در این است که والتز نشان می‌دهد هر تصویر، راه‌حل خاص خود را برای صلح پیشنهاد می‌کند و هر راه‌حل محدودیت‌های خاص خود را دارد.

راه‌حل‌های تصویر نخست

اگر جنگ از طبیعت انسان سرچشمه می‌گیرد، دو راه پیش روست. راه خوش‌بینانه، اصلاح انسان از طریق آموزش، اخلاق و دین است؛ راهی که از اراسموس تا جنبش‌های صلح‌طلب قرن بیستم دنبال شده است. راه بدبینانه، پذیرش این است که انسان اصلاح‌ناپذیر است و تنها می‌توان شر او را با قدرت مهار کرد؛ راهی که آگوستین و نیبور به آن نزدیک‌اند. والتز معتقد است هر دو راه به بن‌بست می‌رسند: اولی چون انسان‌ها با وجود همهٔ آموزش‌ها همچنان می‌جنگند و دومی چون اگر همه‌چیز به طبیعت انسان بازگردد، دیگر نمی‌توان تفاوت میان دوره‌های جنگ و صلح را توضیح داد.

راه‌حل‌های تصویر دوم

اگر جنگ از ساختار درونی دولت‌ها برمی‌خیزد، راه صلح «دولت خوب» است. اما اینکه دولت خوب کدام است، در سنت‌های مختلف پاسخ‌های متفاوت دارد. کانت جمهوری‌های مبتنی بر قانون را، لیبرال‌های سدهٔ نوزدهم دولت‌های مبتنی بر تجارت آزاد را، و سوسیالیست‌ها دولت‌های بی‌طبقه را راه صلح می‌دانستند. والتز بر دو مشکل انگشت می‌گذارد: نخست، تجربهٔ تاریخی نشان می‌دهد که دولت‌های «خوب» نیز

می‌جنگند؛ دوم، حتی اگر همهٔ دولت‌ها خوب باشند، هیچ‌یک نمی‌تواند از خوب‌ماندن دیگری مطمئن باشد. بنابراین تصویر دوم به تصویر سوم وابسته می‌شود.

والتز همچنین با نگاهی انتقادی، خطر «جنگ برای ساختن دولت‌های خوب» را یادآوری کرد: کسانی که صلح را در گسترش نوع خاصی از حکومت می‌بینند، ممکن است برای تحقق صلح به جنگ متوسل شوند. این هشدار نیم قرن بعد، در تجربهٔ عراق ۲۰۰۳ و نقد مرشایمر بر «هژمونی لیبرال»، پژواک یافت.

راه‌حل‌های تصویر سوم

اگر جنگ از آنارشی نظام بین‌الملل ناشی می‌شود، دو راه منطقی وجود دارد: یا حذف آنارشی از راه ایجاد حکومت جهانی، یا مدیریت آن از راه موازنهٔ قدرت. والتز راه نخست را غیرواقعی می‌داند؛ زیرا هیچ دولتی حاکمیت خود را داوطلبانه واگذار نمی‌کند و حکومت جهانی، اگر با زور ساخته شود، خود به منبع جنگ داخلی جهانی تبدیل می‌شود. بنابراین تنها راه عملی، پذیرش آنارشی و مدیریت آن با موازنه است. این نتیجه‌گیری پایهٔ کل نظریهٔ بعدی والتز شد.

۲-۷. والتز و روسو؛ والتز و کانت

والتز خود را وامدار ژان-ژاک روسو می‌دانست. روسو در نوشته‌های پراکندهٔ خود دربارهٔ جنگ و صلح، به‌ویژه در نقد طرح «صلح دائمی» آبه دو سن‌پیر، استدلال کرده بود که در غیاب یک قدرت برتر، حتی دولت‌هایی با نیت صلح‌آمیز ناچارند برای امنیت خود آماده باشند و همین آمادگی دیگران را ناامن می‌کند. والتز این استدلال را بنیان تصویر سوم قرار داد.

در مقابل، کانت در «صلح پایدار» (۱۷۹۵) سه شرط برای صلح برشمرده بود: قانون اساسی جمهوری در هر دولت، فدراسیونی از دولت‌های آزاد و «حق جهان‌شهری» محدود به مهمان‌نوازی. والتز به‌جای رد کامل کانت، او را اندیشمندی پیچیده می‌دانست که هم به تصویر دوم (جمهوری) و هم به تصویر سوم (فدراسیون) توجه داشت. بعدها نظریهٔ «صلح دموکراتیک» که از دههٔ ۱۹۸۰ رواج یافت، خود را میراث‌دار کانت دانست و به یکی از مهم‌ترین چالش‌های رئالیسم والتزی تبدیل شد.

برای خاورمیانه، این بحث اهمیت عملی دارد. منطقه‌ای که در آن تقریباً هیچ دموکراسی تثبیت‌شده‌ای، جز با قیدهای جدی، وجود ندارد، آزمایشگاهی برای سنجش تصویر دوم نیست؛ اما نشان می‌دهد که نوع رژیم، به‌ویژه رژیم‌های ایدئولوژیک و شخصی، چگونه رفتار خارجی را شکل می‌دهد. چنان‌که در فصل هشتم خواهیم دید، نقدهای ناظر بر «امنیت رژیم» در واقع بازگشت به تصویر دوم والتز است.

۲-۸. پاسخ والتز به منتقدان: «سیاست بین‌الملل سیاست خارجی نیست»

در دهۀ ۱۹۹۰، کالین المن مقاله‌ای با عنوان «اسب‌ها برای مسابقه‌ها: چرا نه نظریه‌های نئورئالیستی سیاست خارجی؟» (۱۹۹۶) منتشر کرد و استدلال کرد که می‌توان و باید از نئورئالیسم برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها استفاده کرد. والتز در همان سال در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «سیاست بین‌الملل سیاست خارجی نیست» پاسخ داد.

استدلال والتز این بود که نظریۀ او، مانند نظریۀ بازار در اقتصاد، تنها می‌گوید ساختار چه «فشارها» و «محدودیت‌هایی» بر واحدها وارد می‌کند و چه نتایج کلی‌ای از تعامل آنها پدید می‌آید. اینکه یک دولت خاص به این فشارها چگونه پاسخ می‌دهد، به عوامل بسیاری بستگی دارد که در نظریه نیامده است. همان‌گونه که نظریۀ بازار نمی‌گوید فلان شرکت فردا چه تصمیمی می‌گیرد، نظریۀ سیاست بین‌الملل نیز نمی‌گوید فلان دولت چه سیاستی را دنبال خواهد کرد.

این پاسخ از نظر منطقی دقیق است، اما بهایی دارد. اگر نظریه نمی‌تواند رفتار دولت‌ها را پیش‌بینی کند، پس تنها می‌تواند «نتایج سیستمی» را پیش‌بینی کند. مهم‌ترین نتیجۀ سیستمی پیش‌بینی‌شده در نظریۀ والتز، تکرار موازنۀ قواست. بنابراین آزمون نظریه در خاورمیانه باید این باشد: آیا در نظام منطقه‌ای، موازنۀ قوا تکرار شده است؟ بخش دوم کتاب نشان خواهد داد که پاسخ پیچیده است: هیچ دولتی به هژمونی نرسید، که با پیش‌بینی والتز سازگار است؛ اما این نتیجه بیش از آنکه حاصل «موازنه‌سازی» دولت‌های منطقه باشد، حاصل مداخلۀ قدرت فرامنطقه‌ای (آمریکا) و فرسایش ناشی از رقابت‌های نیابتی بود. به بیان دیگر، نتیجه درست بود اما سازوکار، آن نبود که نظریه پیش‌بینی می‌کرد.

۲-۹. والتز در برابر «نئورئالیسم و منتقدانش»

در ۱۹۸۶ رابرت کوهن مجموعه‌ای با عنوان «نئورئالیسم و منتقدانش» منتشر کرد که در آن فصل‌هایی از کتاب والتز در کنار نقدهای جان راگی، رابرت کاکس، ریچارد اشلی و خود کوهن آمده بود. این کتاب به یکی از مهم‌ترین منابع بحث نظری در روابط بین‌الملل تبدیل شد. خلاصۀ نقدها چنین بود:

- **راگی:** والتز عنصر دوم ساختار یعنی «تمایز واحدها» را ثابت فرض کرده است؛ در حالی که گذار از نظام قرون وسطایی به نظام دولت‌های حاکم مدرن نشان می‌دهد که خود اصول تمایز واحدها می‌تواند تغییر کند. بنابراین نظریۀ والتز نمی‌تواند «دگرگونی» نظام را توضیح دهد، فقط «تداوم» را.

- **کاکس:** نظریهٔ والتز «نظریهٔ حل مسئله» است، یعنی نظم موجود را مفروض می‌گیرد و می‌کوشد آن را بهتر مدیریت کند، نه اینکه بپرسد این نظم به سود چه کسانی است. در برابر آن، «نظریهٔ انتقادی» باید ریشه‌های تاریخی و اجتماعی نظم را بکاود.
- **اشلی:** نئورئالیسم با ادعای علمی بودن، در واقع ایدئولوژی دولت‌محور و مادی‌گرایانه‌ای را بازتولید می‌کند و امکان تغییر را نادیده می‌گیرد.
- **کوهن:** نئورئالیسم نقطهٔ عزیمت خوبی است، اما برای فهم همکاری باید آن را با نظریهٔ نهادها تکمیل کرد.

والتز در فصل پایانی همان کتاب به منتقدان پاسخ داد و بر این نکته پافشاری کرد که هر نظریه‌ای ناچار است ساده‌سازی کند و ایراد گرفتن به آنچه نظریه کنار گذاشته، بدون ارائهٔ نظریه‌ای بهتر، نقدی بی‌حاصل است. این پاسخ برای نقد حاضر نیز چالشی است: نقد والتز و مرشایمر تنها زمانی معنادار است که چارچوب جایگزینی پیشنهاد شود. فصل بیستم این کتاب کوششی در همین جهت است.

۲-۱۰. فروپاشی شوروی: نخستین آزمون بزرگ

پایان جنگ سرد برای والتز آزمونی دشوار بود. نظریهٔ او پیش‌بینی می‌کرد که نظام دوقطبی پایدار است. اما نظام دوقطبی در ۱۹۸۹–۱۹۹۱ به‌طور مسالمت‌آمیز و بدون جنگ میان ابرقدرت‌ها فروپاشید. منتقدان، به‌ویژه سازه‌انگاران، گفتند این تحول با «تغییر ایده‌ها» در رهبری شوروی (اندیشهٔ جدید گورباچف) توضیح داده می‌شود، نه با ساختار.

والتز پاسخ داد که نظریهٔ او پیش‌بینی نمی‌کرد که نظام دوقطبی ابدی است، بلکه می‌گفت تا زمانی که دوقطبی باقی است، پایدار است. فروپاشی شوروی از درون اتفاق افتاد، یعنی از عوامل داخلی (اقتصاد فرسوده، بحران مشروعیت)، و نظریهٔ ساختاری ادعای پیش‌بینی چنین تحولاتی را ندارد. این پاسخ بار دیگر نشان داد که والتز برای حفظ نظریه، دامنهٔ ادعاهای آن را محدود می‌کرد.

۲-۱۱. میراث والتز

با وجود همهٔ نقدها، والتز تأثیری بی‌نظیر بر رشتهٔ روابط بین‌الملل گذاشت. در نظرسنجی‌های متعدد از استادان روابط بین‌الملل در آمریکا، او همواره در شمار اثرگذارترین پژوهشگران دهه‌های اخیر بوده است. «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» تقریباً در همهٔ دوره‌های تحصیلات تکمیلی این رشته تدریس می‌شود. حتی

منتقدان او، از ونت تا کوهن، نظریه‌های خود را در گفت‌وگو با او ساختند. والتز به‌جای یک «پاسخ»، یک «زبان» به رشته داد: زبان ساختار، آنارشی، قطبیت و موازنه. نقد حاضر نیز به همین زبان نوشته می‌شود.

۱۲-۲. جمع‌بندی فصل

والتز اندیشمندی بود که از اقتصاد، فلسفهٔ سیاسی و تجربهٔ جنگ، نظریه‌ای سیستمی ساخت. «سه تصویر» او هنوز یکی از بهترین چارچوب‌های آموزشی برای تحلیل علل جنگ است. اما گذار او از «سه تصویر» به «یک تصویر» در ۱۹۷۹، تصمیمی روش‌شناختی بود که هم قدرت نظریه را ساخت و هم محدودیت آن را. در فصل بعد این نظریه را به تفصیل بررسی می‌کنیم.

فصل سوم

«نظریهٔ سیاست بین‌الملل»؛ معماری رئالیسم تدافعی والتز

۳-۱. نظریه چیست؟ مبانی معرفت‌شناختی والتز

والتز کتاب ۱۹۷۹ را با بحثی دربارهٔ چیستی نظریه آغاز می‌کند. از نظر او «قانون» رابطه‌ای تکرارشونده میان متغیرهاست، اما «نظریه» توضیح می‌دهد که چرا این قانون برقرار است. نظریه بازنمایی واقعیت نیست، بلکه ابزاری ذهنی است که با ساده‌سازی عمدی، بخشی از واقعیت را جدا می‌کند تا آن را قابل فهم سازد. پس اینکه نظریه‌ای «غیرواقع‌گرایانه» باشد، ایراد آن نیست؛ معیار نظریهٔ خوب قدرت تبیینی آن است.

والتز در این بخش از فیلسوفان علم، به‌ویژه از ابزارانگاری میلتون فریدمن در اقتصاد و از نوعی ابطال‌گرایی ملایم، الهام گرفت. او معتقد بود که نظریه را باید با پرسش‌هایی از این دست آزمود: آیا پیش‌بینی‌های آن با رفتار مشاهده‌شده سازگار است؟ آیا الگوهای تکرارشونده‌ای را توضیح می‌دهد که نظریه‌های رقیب توضیح نمی‌دهند؟

۳-۲. نقد نظریه‌های «تقلیل‌گرا»

والتز نظریه‌هایی را که رفتار کل نظام را از ویژگی‌های واحدهای آن (دولت‌ها، رهبران، ایدئولوژی‌ها) استنتاج می‌کنند، «تقلیل‌گرا» می‌نامد. او نمونهٔ بارز آن را نظریه‌های امپریالیسم لنین و هابسون می‌داند که جنگ و توسعه‌طلبی را به سرمایه‌داری نسبت می‌دادند. استدلال والتز این است که اگر دولت‌هایی با ساختارهای داخلی بسیار متفاوت رفتار مشابهی دارند و اگر رفتار دولت‌ها با تغییر رژیم‌هایشان تغییر نمی‌کند، پس علت اصلی باید در سطح نظام جست‌وجو شود. نظریهٔ سیستمی باید نشان دهد که ساختار چگونه بر واحدها «فشار» می‌آورد و نتایج مشابهی پدید می‌آورد.

۳-۳. سه عنصر ساختار

مهم‌ترین نوآوری والتز تعریف دقیق «ساختار» نظام بین‌الملل است. ساختار هر نظام سیاسی با سه عنصر تعریف می‌شود:

الف) اصل سازمان‌دهنده

نظام‌های سیاسی داخلی «سلسله‌مراتبی»اند: واحدها در رابطهٔ فرمان و اطاعت قرار دارند و یک قدرت مرکزی انحصار مشروع زور را در اختیار دارد. نظام بین‌الملل «آنارشیک» است: هیچ قدرتی فراتر از دولت‌ها وجود ندارد که بتواند قواعد را اجرا کند. آنارشی در معنای والتزی به معنای هرج‌ومرج یا بی‌نظمی نیست، بلکه به معنای فقدان حکومت مرکزی است.

ب) تمایز کارکردی واحدها

در نظام‌های سلسله‌مراتبی، واحدها کارکردهای متفاوت دارند (قوهٔ قضائیه، مجریه، ارتش و غیره) و تقسیم کار میان آنها برقرار است. در نظام آنارشیک، همهٔ دولت‌ها «واحدهای همانند»اند، زیرا هر یک باید همهٔ کارکردهای اساسی را برای بقای خود انجام دهد. دولت‌ها نمی‌توانند به تقسیم کار تن دهند، زیرا وابستگی به دیگران در محیط ناامن خطرناک است. والتز این عنصر را در نظام بین‌الملل ثابت فرض می‌کند و عملاً از معادله حذف می‌کند.

ج) توزیع توانمندی‌ها

تنها عنصری که در نظام بین‌الملل تغییر می‌کند، توزیع توانمندی‌ها میان واحدهاست. توانمندی شامل جمعیت، سرزمین، منابع، توان اقتصادی، توان نظامی، ثبات سیاسی و شایستگی است. والتز تأکید می‌کند که توانمندی ویژگی واحدهاست، اما «توزیع» آن ویژگی نظام است. بر این اساس، نظام‌ها بر حسب شمار قدرت‌های بزرگ از هم متمایز می‌شوند: چندقطبی، دوقطبی و (پس از جنگ سرد) تک‌قطبی.

۳-۴. خودیاری و منطق بقا

در نظامی آنارشیک، هر دولت باید به خود متکی باشد. والتز این را «نظام خودیاری» می‌نامد. او فرض می‌کند که دولت‌ها «دست‌کم» به‌دنبال حفظ خود و «حداکثر» به‌دنبال سلطه بر جهان‌اند. اما نکتهٔ کلیدی او این است که برای ساختن نظریه، فرض بقا کافی است. دولت‌ها می‌توانند اهداف دیگری داشته باشند، اما بقا پیش‌شرط تحقق هر هدف دیگری است.

از این فرض، والتز دو پیامد مهم را استنتاج می‌کند:

- **نگرانی از دستاوردهای نسبی:** در نظام خودیاری، دولت‌ها نمی‌پرسند «آیا هر دو سود می‌بریم؟» بلکه می‌پرسند «چه کسی بیشتر سود می‌برد؟» زیرا دستاورد بیشتر دیگری امروز، ممکن است فردا علیه من به کار رود. این نگرانی همکاری را دشوار می‌کند.
- **نگرانی از وابستگی:** دولت‌ها از وابستگی متقابل بیش از حد پرهیز می‌کنند و ترجیح می‌دهند تا حد امکان خودکفا باشند.

۳-۵. نظریهٔ موازنهٔ قوا

هستهٔ پیش‌بینی‌کنندهٔ نظریهٔ والتز «نظریهٔ موازنهٔ قوا» است. والتز می‌گوید که در یک نظام آنارشیک که دولت‌هایش دست‌کم به‌دنبال بقا هستند، موازنهٔ قوا «تکرار می‌شود». یعنی هرگاه یک دولت بیش از حد قدرتمند شود، دیگران به موازنه‌سازی علیه آن روی می‌آورند و موازنه دوباره برقرار می‌شود. این نتیجه لزوماً قصد هیچ‌یک از دولت‌ها نیست؛ پیامد ناخواستهٔ رفتار همهٔ آنهاست، همان‌گونه که قیمت تعادلی در بازار پیامد ناخواستهٔ رفتار تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است.

والتز دو شیوهٔ موازنه‌سازی را از هم جدا می‌کند:

- **موازنهٔ درونی:** افزایش توان اقتصادی، تقویت ارتش و طراحی راهبردهای هوشمندانه‌تر با تکیه بر منابع خود.
- **موازنهٔ بیرونی:** تقویت و گسترش اتحادهای خود یا تضعیف و کوچک‌کردن اتحادهای رقیب.

والتز پیش‌بینی می‌کند که دولت‌ها عموماً به «موازنه‌سازی» (balancing) دست می‌زنند، نه «همراهی با قدرت برتر» (bandwagoning). دلیل او این است که در نظام آنارشیک نخستین دغدغهٔ دولت‌ها حفظ موقعیتشان است، نه بیشینه‌سازی قدرت. پیوستن به طرف قوی‌تر، دولت را در برابر خطر آیندهٔ همان طرف قوی بی‌دفاع می‌کند. به همین دلیل دولت‌های ضعیف‌تر به طرف ضعیف‌تر می‌پیوندند تا قدرت برتر را مهار کنند.

۳-۶. «امنیت، نه قدرت»: جملهٔ کلیدی رئالیسم تدافعی

مهم‌ترین جمله‌ای که والتز را از مرشایمر جدا می‌کند این ادعاست که دغدغهٔ نخست دولت‌ها بیشینه‌سازی قدرت نیست، بلکه حفظ موقعیت خود در نظام است. والتز قدرت را «وسیله» می‌داند و امنیت را «هدف».

او هشدار می‌دهد که دولتی که بیش از حد قدرت می‌اندوزد، دیگران را به موازنه‌سازی علیه خود برمی‌انگیزد و در نتیجه امنیت خود را کاهش می‌دهد. بنابراین عقلانیت حکم می‌کند که دولت‌ها به «مقدار مناسب» از قدرت بسنده کنند.

این استدلال پایهٔ آن چیزی است که بعدها «رئالیسم تدافعی» نامیده شد. منطق آن چنین است: آنارشی دولت‌ها را به احتیاط وامی‌دارد، نه به تهاجم؛ تهاجم معمولاً پرهزینه و خودشکن است؛ دولت‌هایی که منطق نظام را درست بفهمند، محافظه‌کار و حافظ وضع موجود خواهند بود. دولت‌های تجدیدنظرطلب و تهاجمی، به این دلیل که از منطق نظام تخطی می‌کنند، معمولاً «مجازات» می‌شوند، یعنی با ائتلاف موازنه‌گر روبه‌رو و سرانجام شکست می‌خورند (ناپلئون، آلمان ویلهلمی، آلمان نازی، ژاپن امپراتوری).

۳-۷. جامعه‌پذیری و رقابت: سازوکارهای ساختار

والتز می‌پرسد: ساختار چگونه بر دولت‌ها اثر می‌گذارد؟ او دو سازوکار را برمی‌شمارد:

- **رقابت:** دولت‌هایی که از رفتار موفق دیگران تقلید نکنند، در رقابت عقب می‌مانند و حتی ممکن است حذف شوند. بنابراین دولت‌ها به سوی شیوه‌های موفق (ارتش مدرن، فناوری نظامی، سازمان‌دهی کارآمد) همگرا می‌شوند. والتز نمونهٔ ژاپن عصر میجی را ذکر می‌کند.
- **جامعه‌پذیری:** دولت‌ها رفتارهای پذیرفته‌شده در نظام را می‌آموزند. حتی دولت‌های انقلابی، مانند اتحاد شوروی پس از ۱۹۱۷، پس از مدتی مجبور شدند دیپلماسی متعارف را بپذیرند.

این بخش از نظریهٔ والتز برای مطالعهٔ جمهوری اسلامی بسیار مهم است. پیش‌بینی والتزی این بود که جمهوری اسلامی نیز پس از دوره‌ای انقلابی، «جامعه‌پذیر» و به دولتی عادی تبدیل شود. چهار دهه شواهد نشان می‌دهد که این جامعه‌پذیری دست‌کم در سطح راهبرد منطقه‌ای رخ نداد، یا به شکلی دوگانه رخ داد: نظام در سطح دیپلماسی رسمی «عادی» شد و در سطح سپاه و نیروی قدس «انقلابی» ماند. این دوگانگی، چنان‌که در فصل دوازدهم خواهیم دید، یکی از شواهد اصلی فرضیهٔ کتاب است.

۳-۸. ثبات دوقطبی و هسته‌ای

والتز در فصل‌های پایانی «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» استدلال پیشین خود دربارهٔ ثبات نظام دوقطبی را تکمیل کرد. او همچنین مدیریت امور جهانی را از جمله «کالاهای عمومی» دانست که قدرت‌های بزرگ در آن مسئولیت ویژه دارند. در نظام دوقطبی، دو ابرقدرت هم انگیزه و هم توان مدیریت بحران‌ها را دارند. والتز

در این بخش بدبینی خود را نسبت به نهادهای بین‌المللی و وابستگی متقابل اقتصادی نیز ابراز کرد: وابستگی متقابل در نظام دوقطبی پایین است و این خود عامل ثبات است، زیرا اصطکاک کمتری میان ابرقدرت‌ها ایجاد می‌کند.

۳-۹. ساختار پس از جنگ سرد: تک‌قطبی ناپایدار

والتز در مقالهٔ «ساختار پس از جنگ سرد» (۲۰۰۰) پذیرفت که جهان تک‌قطبی شده است، اما پیش‌بینی کرد که این وضعیت دوام نخواهد آورد. از نظر او تک‌قطبی کم‌دوام‌ترین شکل نظام است، زیرا:

- قدرت برتر وسوسه می‌شود که بیش از حد گسترش یابد و در این مسیر خود را فرسوده کند.
- دیگر دولت‌ها، حتی متحدان، از قدرت بی‌مهار نگران‌اند و دیر یا زود به موازنه‌سازی روی می‌آورند.
- قدرت بی‌مهار، حتی اگر نیت خیر داشته باشد، از نظر دیگران خطرناک است.

والتز پیش‌بینی کرد که چین، اتحادیهٔ اروپا، ژاپن یا روسیه به‌تدریج به قطب‌های موازنه‌گر تبدیل خواهند شد. صعود چین و بازگشت روسیه این پیش‌بینی را تا حدی تأیید کرد، اما شکل آن پیچیده‌تر از موازنه‌سازی کلاسیک بود. در خاورمیانه، چنان‌که خواهیم دید، دولت‌ها به‌جای موازنه‌سازی شفاف علیه آمریکا، به راهبرد «پوشش ریسک» (hedging) روی آوردند: هم‌زمان با آمریکا، چین و روسیه کار کردند.

۳-۱۰. تمثیل بازار: از انحصار چندجانبه تا نظام بین‌الملل

برای فهم دقیق نظریهٔ والتز باید تمثیل اقتصادی او را جدی گرفت. در اقتصاد خرد، رفتار بنگاه‌ها در بازار رقابت کامل با رفتار آنها در بازار انحصار چندجانبه (الیگوپولی) متفاوت است. در رقابت کامل، هیچ بنگاهی به‌تنهایی بر قیمت اثر ندارد و نیازی نیست رفتار رقیبان را محاسبه کند. در انحصار چندجانبه، شمار اندکی بنگاه بزرگ بازار را در اختیار دارند و هر یک باید واکنش دیگران را در محاسبهٔ خود وارد کند.

والتز نظام بین‌الملل را به انحصار چندجانبه تشبیه می‌کند: چند قدرت بزرگ بر نظام مسلط‌اند و رفتار آنها به‌شدت به یکدیگر وابسته است. هرچه شمار قدرت‌های بزرگ کمتر باشد، محاسبه ساده‌تر و رفتار پیش‌بینی‌پذیرتر است. از همین رو دوقطبی، که شبیه «انحصار دوجانبه» است، باثبات‌تر از چندقطبی است.

اما تمثیل بازار یک پیامد مهم دیگر نیز دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است: بنگاه‌های بزرگ در بازارهای انحصار چندجانبه معمولاً هم‌زمان رقابت و همکاری می‌کنند. آنها در یک بازار با هم رقابت می‌کنند

و در بازار دیگر سرمایه‌گذاری مشترک دارند؛ در قیمت با هم می‌جنگند و در استانداردها با هم توافق می‌کنند. اقتصاددانان این پدیده را «همکاری-رقابت» (coopetition) می‌نامند. اگر والتز تمثیل خود را تا آخر دنبال کرده بود، شاید به این نتیجه می‌رسید که دولت‌ها نیز، مانند بنگاه‌های بزرگ، می‌توانند هم‌زمان در یک حوزه رقیب و در حوزهٔ دیگر شریک باشند. این دقیقاً همان رفتاری است که فرضیهٔ کتاب حاضر در خاورمیانه مشاهده می‌کند.

۳-۱۱. نقد شرودر: آیا تاریخ با نئورئالیسم سازگار است؟

پل شرودر، مورخ برجستهٔ دیپلماسی اروپایی، در مقالهٔ «واقعیت تاریخی در برابر نظریهٔ نئورئالیستی» (۱۹۹۴) با بررسی تاریخ اروپا از ۱۶۴۸ تا ۱۹۴۵ نشان داد که دولت‌ها در بسیاری از موارد نه موازنه‌سازی، بلکه رفتارهای دیگری را برگزیده‌اند. او چهار راهبرد را برشمرد:

- **پنهان‌شدن (hiding):** پرهیز از درگیری با اعلام بی‌طرفی، انزوا یا امید به اینکه تهدید به دیگری معطوف شود.
- **فرارفتن (transcending):** تلاش برای فراتر رفتن از منطق قدرت از راه ایجاد نهادها، قواعد و هنجارهای مشترک؛ مانند «کنسرت اروپا» پس از ۱۸۱۵.
- **همراهی با قدرت برتر (bandwagoning):** پیوستن به طرف قوی‌تر برای کسب امنیت یا غنیمت.
- **موازنه‌سازی (balancing):** که تنها یکی از گزینه‌ها بود و نه لزوماً رایج‌ترین آن.

شرودر نتیجه گرفت که «موازنه‌سازی» به‌عنوان قاعدهٔ عمومی، با شواهد تاریخی سازگار نیست و دولت‌ها در عمل ترکیبی از این چهار راهبرد را به کار برده‌اند. این یافته برای کتاب حاضر اهمیتی بنیادین دارد: اگر حتی در اروپای کلاسیک، که الگوی نظریهٔ والتز بود، دولت‌ها راهبردهای ترکیبی داشتند، شگفت‌آور نیست که در خاورمیانه نیز چنین باشد.

۳-۱۲. شولر: همراهی برای سود

رندال شولر در مقالهٔ «همراهی برای سود: بازگرداندن دولت تجدیدنظرطلب به صحنه» (۱۹۹۴) نشان داد که والتز و والت «همراهی با قدرت برتر» را تنها به‌عنوان رفتار دولت‌های ضعیف و ترسیده تعریف کرده‌اند، در حالی که بسیاری از دولت‌ها برای «سود» و نه از سر ترس، به طرف قوی‌تر می‌پیوندند. دولت‌های ناراضی از وضع موجود ممکن است به قدرت تجدیدنظرطلب بپیوندند تا در غنایم تغییر نظم سهیم شوند.

شولر استدلال کرد که نظریهٔ والتز «سوگیری به سود وضع موجود» دارد: فرض می‌کند همهٔ دولت‌ها اول از همه به امنیت می‌اندیشند، در حالی که برخی دولت‌ها خواهان تغییرند. همراهی برای سود را در خاورمیانه بسیار می‌توان دید: پیوستن کشورهای عربی به توافق‌های ابراهیم، تنها از سر ترس از ایران نبود، بلکه برای دستیابی به فناوری، سرمایه، تسلیحات پیشرفتهٔ آمریکایی و جایگاه ممتاز در نزد واشنگتن نیز بود. پیوستن مراکش به این توافق‌ها در برابر به رسمیت شناختن حاکمیت آن بر صحرای غربی از سوی آمریکا (دسامبر ۲۰۲۰)، نمونهٔ آشکار همراهی برای سود است.

۱۳-۳. منطق آنارشی بازنگری‌شده: بوزان، جونز و لیتل

باری بوزان، چارلز جونز و ریچارد لیتل در «منطق آنارشی» (۱۹۹۳) کوشیدند نئورئالیسم را از درون بازسازی کنند. آنها دو مفهوم را به نظریهٔ والتز افزودند:

- **ظرفیت تعامل:** میزان توان فناورانه و نهادی واحدها برای ارتباط و تعامل با یکدیگر (حمل‌ونقل، ارتباطات، نهادهای مشترک). هرچه ظرفیت تعامل بالاتر باشد، نظام فشرده‌تر و پیوندهای میان واحدها پیچیده‌تر است.
- **ساختار عمیق و ساختار سطحی:** آنارشی ممکن است در سطح عمیق ثابت بماند، اما در سطح سطحی، از نظر هنجارها، نهادها و الگوهای تعامل، تغییرات بزرگی رخ دهد.

این بازسازی برای خاورمیانهٔ معاصر سودمند است. ظرفیت تعامل در منطقه در دو دههٔ اخیر به‌شدت افزایش یافته است: رسانه‌های فراملی، شبکه‌های اجتماعی، کریدورهای حمل‌ونقل، خطوط لولهٔ انرژی و صندوق‌های سرمایه‌گذاری، دولت‌ها را با رشته‌هایی متعدد به هم پیوند داده‌اند. در چنین نظامی، رقابت امنیتی در یک حوزه می‌تواند با وابستگی متقابل در حوزهٔ دیگر هم‌زیستی کند. این هم‌زیستی، زمینهٔ ساختاری سیاست دوگانه است.

۱۴-۳. کاربرد سه عنصر ساختار بر خاورمیانه

اکنون می‌توان سه عنصر ساختار والتزی را بر نظام منطقه‌ای خاورمیانه آزمود:

اصل سازمان‌دهنده

خاورمیانه آنارشیک است، به این معنا که هیچ حکومت منطقه‌ای فراتر از دولت‌ها وجود ندارد. اتحادیهٔ عرب، شورای همکاری خلیج فارس و سازمان همکاری اسلامی هیچ‌یک قدرت اجرایی ندارند. اما حضور

دائمی آمریکا، با پایگاه‌ها، ناوگان‌ها و تعهدات دفاعی، نوعی «سلسله‌مراتب جزئی» پدید آورده است. دیوید لیک در «سلسله‌مراتب در روابط بین‌الملل» (۲۰۰۹) نشان داد که بسیاری از دولت‌ها بخشی از حاکمیت امنیتی خود را در عمل به قدرت مسلط واگذار کرده‌اند. کشورهای حوزهٔ خلیج فارس نمونهٔ بارز این وضعیت‌اند. بنابراین خاورمیانه «آنارشی خالص» نیست، بلکه «آنارشی با حامی» است.

تمایز کارکردی

برخلاف فرض والتز، دولت‌های خاورمیانه کارکردهای متفاوتی یافته‌اند: قطر و عمان میانجی‌اند؛ امارات و بحرین مرکز مالی و پایگاه‌اند؛ عربستان تنظیم‌کنندهٔ بازار نفت و رهبر دینی است؛ ایران تا ۲۰۲۴ گرهٔ شبکهٔ نیابتی بود؛ ترکیه پل ارتباطی با ناتو و اروپاست؛ اسرائیل قطب فناوری و قدرت نظامی برتر. این تقسیم کار نانوشته، که با فرض «واحدهای همانند» در تعارض است، یکی از دلایلی است که دولت‌ها می‌توانند در یک حوزه رقیب و در حوزهٔ دیگر مکمل یکدیگر باشند.

توزیع توانمندی‌ها

توزیع توانمندی در خاورمیانه «چندقطبی نامتوازن» است، اما ابعاد مختلف قدرت در دست بازیگران مختلف متمرکز است. برتری نظامی و فناورانه با اسرائیل، برتری جمعیتی و جغرافیایی با ایران و ترکیه و مصر، برتری مالی با عربستان، امارات و قطر، و برتری رسانه‌ای و دیپلماتیک با قطر است. در چنین توزیعی، هیچ دولتی در همهٔ ابعاد برتر نیست و هر دولت ناچار است در برخی ابعاد همکاری و در برخی دیگر رقابت کند. این «توزیع ناهمگن» توانمندی‌ها، که والتز با شاخص یکپارچهٔ قدرت آن را نمی‌بیند، یکی دیگر از زمینه‌های ساختاری سیاست دوگانه است.

۱۵-۳. آیا نظریهٔ والتز «تدافعی» است؟

پیش از پایان این فصل باید به نکته‌ای ظریف اشاره کرد. برخی پژوهشگران، از جمله خود مرشایمر، گفته‌اند که والتز در «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» به‌طور صریح و نظام‌مند نظریهٔ «رئالیسم تدافعی» را صورت‌بندی نکرد؛ بلکه گزاره‌هایی در کتاب او وجود دارد که بعدها مبنای این شاخه شد. والتز خود اصطلاح «رئالیسم تدافعی» را به‌کار نمی‌برد و ترجیح می‌داد نظریه‌اش را «رئالیسم ساختاری» یا «نئورئالیسم» بنامد.

با این حال، دو گزارهٔ کلیدی والتز، یعنی اولویت حفظ موقعیت بر بیشینه‌سازی قدرت و خطر قدرت‌اندوزی بیش از حد، آشکارا رئالیسم تدافعی را پایه‌گذاری کرد. از همین رو در ادبیات روابط بین‌الملل، والتز را پدر

رئالیسم تدافعی می‌دانند. این کتاب نیز همین سنت را دنبال می‌کند، اما خواننده باید بداند که «رئالیسم تدافعی» یک خانوادهٔ نظری است و نه دقیقاً متن «نظریهٔ سیاست بین‌الملل».

۱۶-۳. خوانش فصل‌به‌فصل «نظریهٔ سیاست بین‌الملل»

«نظریهٔ سیاست بین‌الملل» کتابی کوتاه اما فشرده در نه فصل است. بسیاری از خوانندگان تنها فصل‌های پنجم و ششم آن را می‌شناسند، اما استدلال والتز تنها در پرتو کل کتاب قابل فهم است. در این بخش، هر فصل را به‌اختصار شرح می‌دهیم و نکته‌ای را که برای نقد حاضر اهمیت دارد، برجسته می‌کنیم.

فصل یکم: قوانین و نظریه‌ها

والتز کتاب را با بحثی معرفت‌شناختی آغاز می‌کند. او میان «قانون» (رابطهٔ پایدار و تکرارشونده میان متغیرها) و «نظریه» (توضیح اینکه چرا قانون برقرار است) تمایز می‌گذارد. نظریه، به تعبیر او، تصویری ذهنی از یک حوزهٔ محدود از واقعیت است که با «جداسازی» آن حوزه از بقیهٔ جهان ساخته می‌شود. او هشدار می‌دهد که انباشت داده‌ها و یافتن همبستگی‌ها به‌خودی‌خود نظریه نمی‌سازد. نظریه نیازمند «جهش خلاقانه» است. والتز همچنین معیارهای آزمون نظریه را برمی‌شمارد: استنتاج فرضیه‌ها، آزمودن آنها، و به‌ویژه دشوار ساختن آزمون‌ها.

اهمیت برای نقد ما: والتز خود پذیرفته است که نظریه باید با آزمون‌های «دشوار» سنجیده شود. خاورمیانه، با پیچیدگی‌اش، دقیقاً همان آزمون دشواری است که نظریه باید از آن سربلند بیرون آید.

فصل دوم: نظریه‌های تقلیل‌گرا

در این فصل والتز نظریه‌های امپریالیسم، از هابسون و لنین تا نظریه‌پردازان وابستگی، را بررسی و نقد می‌کند. استدلال اصلی او این است که این نظریه‌ها رفتار نظام را از ویژگی‌های واحدها (سرمایه‌داری) استنتاج می‌کنند؛ در حالی که امپریالیسم پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته و دولت‌های غیرسرمایه‌داری نیز امپریالیستی بوده‌اند. پس علت باید در جای دیگری باشد.

اهمیت برای نقد ما: همین منطق را می‌توان علیه خود والتز به کار برد. اگر دولت‌هایی با موقعیت ساختاری متفاوت (قدرت برتر مانند اسرائیل، دولت کوچک مانند قطر، دولت متوسط مانند آذربایجان) همگی رفتار دوگانه دارند، پس علت دوگانگی نه در موقعیت ساختاری خاص آنها، بلکه در ویژگی دیگری از محیط مشترکشان، یعنی نظام منطقه‌ای نفوذپذیر، نهفته است.

فصل سوم: رویکردها و نظریه‌های سیستمی

والتز رویکردهای سیستمی پیشین، به‌ویژه آثار مورتون کاپلان، استنلی هافمن و ریچارد روزکرانس، را نقد می‌کند. به نظر او، این آثار با وجود ادعای سیستمی بودن، در عمل ساختار نظام را از ویژگی‌های واحدها تفکیک نکرده‌اند. کاپلان شش «نظام» بین‌المللی فرضی را با قواعد رفتاری‌شان توصیف کرده بود؛ والتز این قواعد را دلبخواهی و غیرقابل استنتاج از ساختار می‌داند.

اهمیت برای نقد ما: والتز در این فصل نشان می‌دهد که تعریف دقیق ساختار چقدر دشوار است. پرسش ما این است که آیا تعریف او از ساختار، که تنها سه عنصر دارد، برای نظامی منطقه‌ای که در درون نظام جهانی جای دارد، کافی است.

فصل چهارم: نظریه‌های تقلیل‌گرا و سیستمی

در این فصل والتز به‌طور دقیق‌تر توضیح می‌دهد که نظریهٔ سیستمی چیست. ساختار نظام، «علت» رفتار نیست، بلکه «محدودیت» و «فشار» بر رفتار است. ساختار از دو راه عمل می‌کند: جامعه‌پذیری و رقابت. والتز همچنین تأکید می‌کند که ساختار، الگوهای تکرارشونده را توضیح می‌دهد، نه رویدادهای منفرد را.

اهمیت برای نقد ما: اگر ساختار تنها «فشار» وارد می‌کند و نه «تعیین»، پس دولت‌ها در پاسخ به فشار ساختاری آزادی عمل دارند. فرضیهٔ کتاب حاضر دربارهٔ همین «آزادی عمل» است: اینکه دولت‌های خاورمیانه به فشارهای ساختاری چندگانه با ترکیب دو پاسخ متفاوت واکنش نشان داده‌اند.

فصل پنجم: ساختارهای سیاسی

این فصل، که هستهٔ نظری کتاب است، سه عنصر ساختار را تعریف می‌کند: اصل سازمان‌دهنده، تمایز کارکردی واحدها و توزیع توانمندی‌ها. والتز ابتدا این سه عنصر را در ساختارهای سیاسی داخلی (با نمونهٔ بریتانیا و آمریکا) توضیح می‌دهد و سپس به ساختار سیاسی بین‌المللی می‌پردازد.

اهمیت برای نقد ما: چنان‌که در بخش‌های پیشین همین فصل نشان دادیم، دو عنصر نخست در خاورمیانه دچار تغییر شده‌اند: آنارشی با حامی جایگزین آنارشی خالص شده و تمایز کارکردی نانوشته‌ای میان دولت‌ها شکل گرفته است.

فصل ششم: نظم‌های آنارشیک و موازنهٔ قوا

والتز در این فصل نظریهٔ موازنهٔ قوا را صورت‌بندی می‌کند. او منطق خودیاری را توضیح می‌دهد، تفاوت «دستاوردهای نسبی» و «مطلق» را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که موازنهٔ قوا، پیامد ناخواستهٔ رفتار دولت‌هایی است که دست‌کم به‌دنبال بقا هستند. در همین فصل است که والتز موازنه‌سازی را بر همراهی با قدرت برتر مقدم می‌داند و مشهورترین گزاره‌اش را مطرح می‌کند: دغدغهٔ نخست دولت‌ها نه بیشینه‌سازی قدرت، بلکه حفظ موقعیت در نظام است.

اهمیت برای نقد ما: این فصل منبع اصلی رئالیسم تدافعی است. آزمون آن در خاورمیانه، که در بخش دوم کتاب انجام شد، نشان داد که دولت‌ها نه موازنه‌گر محض‌اند و نه حافظ صرف موقعیت.

فصل هفتم: علل ساختاری و پیامدهای اقتصادی

والتز در این فصل به نقد نظریه‌های «وابستگی متقابل» می‌پردازد. او استدلال می‌کند که وابستگی متقابل در جهان دوقطبی پایین است و این خود عامل ثبات است. قدرت‌های بزرگ، به دلیل اقتصاد بزرگ و نسبتاً خودکفا، کمتر به یکدیگر وابسته‌اند و در نتیجه کمتر اصطکاک دارند. او همچنین نشان می‌دهد که وابستگی متقابل در میان نابرابرها به معنای وابستگی ضعیف به قوی است.

اهمیت برای نقد ما: در خاورمیانه وابستگی متقابل اقتصادی، به‌ویژه از راه انرژی، سرمایه و ترانزیت، به‌شدت افزایش یافته است. اگر والتز درست می‌گوید که وابستگی متقابل منبع اصطکاک است، این افزایش باید به تنش بیشتر انجامیده باشد. اما شواهد نشان می‌دهد که وابستگی متقابل در خاورمیانه هم منبع اصطکاک بوده و هم ابزار تنش‌زدایی؛ یعنی خود دوگانه عمل کرده است.

فصل هشتم: علل ساختاری و پیامدهای نظامی

این فصل استدلال والتز دربارهٔ ثبات نظام دوقطبی را به تفصیل عرضه می‌کند. والتز نشان می‌دهد که در نظام دوقطبی، ابرقدرت‌ها عمدتاً به «موازنهٔ درونی» تکیه می‌کنند و این از عدم قطعیت می‌کاهد. او همچنین نقش سلاح هسته‌ای را در تقویت ثبات توضیح می‌دهد.

اهمیت برای نقد ما: در خاورمیانه، دولت‌ها به‌شدت به «موازنهٔ بیرونی»، یعنی اتحاد با قدرت فرامنطقه‌ای، وابسته‌اند. این وابستگی، به تعبیر والتز، منبع عدم قطعیت و بی‌ثباتی است؛ زیرا دولت‌ها هرگز نمی‌دانند که حامی‌شان تا کجا همراهی خواهد کرد. همین عدم قطعیت، یکی از انگیزه‌های سیاست دوگانه است: دولت‌ها با تنش‌زدایی با رقیب، خود را در برابر احتمال رهاشدن از سوی حامی بیمه می‌کنند.

فصل نهم: مدیریت امور بین‌المللی

در فصل پایانی، والتز به این پرسش می‌پردازد که قدرت‌های بزرگ چگونه امور بین‌المللی را مدیریت می‌کنند. او استدلال می‌کند که در نظام دوقطبی، دو ابرقدرت هم انگیزه و هم توان مدیریت بحران‌ها و تأمین «کالاهای عمومی» مانند ثبات اقتصادی و کنترل تسلیحات را دارند. او به نهادهای بین‌المللی بدبین است و مدیریت امور جهانی را عمدتاً وظیفهٔ قدرت‌های بزرگ می‌داند.

اهمیت برای نقد ما: در خاورمیانهٔ پس از ۲۰۱۱، هیچ قدرت بزرگی به‌طور مستمر و منسجم «مدیریت» منطقه را بر عهده نگرفت. آمریکا میان مداخله و عقب‌نشینی نوسان کرد، روسیه به سوریه محدود ماند و چین از نقش امنیتی پرهیز کرد. در غیاب مدیر، قدرت‌های منطقه‌ای ناچار شدند هم‌زمان خود را مدیریت کنند و با یکدیگر رقابت کنند؛ وضعیتی که بستر سیاست دوگانه است.

۳-۱۷. جمع‌بندی منطق نظریه در یک نگاه

عنصر	مدعای والتز
اصل سازمان‌دهنده	آنارشی: فقدان حکومت فرادولتی
واحدها	دولت‌های همانند از نظر کارکرد؛ تفاوت فقط در توانمندی
انگیزهٔ پایه	بقا و حفظ موقعیت، نه بیشینه‌سازی قدرت
سازوکار اصلی	خودیاری، رقابت، جامعه‌پذیری
رفتار پیش‌بینی‌شده	موازنه‌سازی درونی و بیرونی؛ پرهیز از همراهی با قدرت برتر
نتیجهٔ نظام	تکرار موازنهٔ قوا؛ مجازات دولت‌های تهاجمی
نظام باثبات‌تر	دوقطبی؛ با سلاح هسته‌ای ثبات بیشتر
سطح تحلیل	نظام بین‌الملل؛ نه سیاست خارجی دولت‌های منفرد

۳-۱۸. نخستین ملاحظات انتقادی (برای بخش دوم)

در این مرحله چند پرسش انتقادی را ثبت می‌کنیم که در بخش دوم کتاب به آنها بازخواهیم گشت:

- آیا «ساختار» نظام منطقه‌ای خاورمیانه آنارشیک است، یا آنارشی‌ای «نفوذپذیر» که در آن قدرت فرامنطقه‌ای (آمریکا) نقش شبه‌سلسله‌مراتبی دارد؟

- آیا دولت‌های خاورمیانه واقعاً «واحدهای همانند»ند؟ آیا قطر و ایران و اسرائیل کارکرد مشابهی دارند، یا میان آنها نوعی تقسیم کار نانوشته (میانجی، پایگاه، تأمین‌کنندهٔ انرژی، بازیگر نیابتی) شکل گرفته است؟
- آیا تهدیدها در خاورمیانه بیشتر از «توزیع توانمندی» ناشی می‌شوند یا از ایدئولوژی، هویت و امنیت رژیم؟
- آیا دولت‌ها در خاورمیانه «موازنه» می‌کنند یا هم‌زمان «موازنه»، «همراهی» و «پوشش ریسک» را ترکیب می‌کنند؟
- اگر دولت‌ها هم‌زمان رفتار تدافعی و تهاجمی دارند، آیا می‌توان آنها را «حافظ وضع موجود» یا «تجدیدنظرطلب» نامید؟

فصل چهارم

والتز، سلاح هسته‌ای و ایران؛ و شاخه‌های رئالیسم تدافعی پس از او

۴-۱. «بیشتر ممکن است بهتر باشد»

والتز در رسالهٔ ۱۹۸۱ خود استدلالی خلاف جریان غالب مطرح کرد: گسترش تدریجی سلاح‌های هسته‌ای ممکن است به جای افزایش خطر جنگ، ثبات را افزایش دهد. منطق او چنین بود:

- سلاح هسته‌ای هزینهٔ جنگ را چنان بالا می‌برد که هیچ رهبر عاقلی آغاز آن را به صرفه نمی‌داند.
- بازدارندگی هسته‌ای ساده است: کافی است دولت توان ضربهٔ دوم داشته باشد، یعنی بتواند پس از تحمل حملهٔ نخست، پاسخ ویرانگر بدهد.
- دولت‌های هسته‌ای، حتی دولت‌های رادیکال، پس از دستیابی به بمب محتاط می‌شوند؛ نمونه‌ها چین مائوئیستی، اتحاد شوروی و پاکستان‌اند.
- گسترش «تدریجی» به دولت‌ها فرصت می‌دهد تا آموزه‌ها و سازوکارهای امنیت هسته‌ای را بیاموزند.

اسکات سیگن در مناظرهٔ مشهور خود با والتز پاسخ داد که این استدلال بر فرض دولت‌های «عقلانی» و یکپارچه بنا شده است، در حالی که سازمان‌های نظامی دولت‌ها منافع، فرهنگ و روال‌های خود را دارند و می‌توانند به حوادث، سرقت سلاح، کودتا یا تصمیم‌های پیشگیرانهٔ خطرناک منجر شوند. سیگن به‌ویژه بر خطر دولت‌هایی تأکید کرد که در آنها کنترل غیرنظامی بر ارتش ضعیف است. این نقد برای جمهوری اسلامی، که در آن سپاه پاسداران نهادی موازی و نیمه‌مستقل است، اهمیت ویژه دارد.

۴-۲. «چرا ایران باید بمب داشته باشد» (۲۰۱۲)

والتز در یکی از آخرین مقالات خود، که در تابستان ۲۰۱۲ در فارین افرز منتشر شد، استدلال کرد که دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای احتمالاً به ثبات خاورمیانه کمک می‌کند. خلاصهٔ استدلال او چنین بود:

- انحصار هسته‌ای اسرائیل در منطقه خود منبع بی‌ثباتی است؛ قدرت بی‌مهار، دیگران را نگران می‌کند و موازنه را برهم می‌زند.
- ایران هسته‌ای، اسرائیل را به احتیاط بیشتر وامی‌دارد و موازنه‌ای مشابه هند و پاکستان پدید می‌آورد.
- رهبران جمهوری اسلامی، با وجود شعارهایشان، بازیگرانی عقلانی‌اند که به بقای رژیم اهمیت می‌دهند و بنابراین بمب را برای بازدارندگی می‌خواهند، نه برای تهاجم.
- تحریم‌ها و فشار، ایران را بیشتر به سوی بمب سوق می‌دهد، زیرا ناامنی را افزایش می‌دهد.

این مقاله شاید روشن‌ترین کاربرد رئالیسم تدافعی بر خاورمیانه باشد و از همین رو برای نقد ما بسیار آموزنده است. سه ضعف اصلی آن عبارت است از:

ضعف نخست: نادیده‌گرفتن جنگ نیابتی

والتز فرض می‌کرد که ایران هسته‌ای، مانند شوروی یا پاکستان، احتیاط خواهد کرد. اما پانزده سال گذشته نشان داد که جمهوری اسلامی حتی بدون بمب، از «بازدارندگی ضمنی» یعنی توان آستانهٔ هسته‌ای، موشک‌های بالستیک و شبکهٔ نیابتی، برای گسترش نفوذ و نه صرفاً حفظ بقا استفاده کرد. پدیدهٔ موسوم به «پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی» (که گلن اسنایدر صورت‌بندی کرده بود) نشان می‌دهد که بازدارندگی در سطح راهبردی ممکن است دست دولت‌ها را در سطوح پایین‌تر خشونت باز کند. پاکستان پس از ۱۹۹۸ دقیقاً همین رفتار را در کشمیر نشان داد. شواهد نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی نیز در همین مسیر بود.

ضعف دوم: یکپارچه فرض کردن دولت

والتز جمهوری اسلامی را بازیگری یکپارچه می‌دید. اما چنان‌که پژوهش‌های گستردهٔ نگارنده دربارهٔ سپاه پاسداران و نیروی قدس نشان می‌دهد، تصمیم‌سازی امنیتی در ایران میان دولت رسمی و سپاه دوپاره است. دیپلماسی وزارت خارجه و عملیات نیروی قدس همزمان پیش رفته‌اند و گاه در تقابل آشکار بوده‌اند. ماجرای فایل صوتی محمدجواد ظریف در ۲۰۲۱، که در آن از «میدان» و نقش قاسم سلیمانی در تحت‌الشعاع قراردادن دیپلماسی سخن گفت، نمونهٔ آشکار این دوپارگی است.

ضعف سوم: پیش‌بینی پاسخ رقبا

والتز پیش‌بینی می‌کرد که اسرائیل ایران هسته‌ای را تحمل خواهد کرد و موازنه برقرار خواهد شد. اما رفتار اسرائیل، از عملیات خرابکارانه و ترور دانشمندان هسته‌ای تا جنگ دوازده‌روزهٔ ژوئن ۲۰۲۵ و حملهٔ گستردهٔ آمریکا و اسرائیل در فوریهٔ ۲۰۲۶، نشان داد که دولت‌ها گاه به جای پذیرش موازنه، اقدام پیشگیرانه را برمی‌گزینند. این دقیقاً همان رفتاری است که رئالیسم تهاجمی پیش‌بینی می‌کند. بنابراین در یک موضوع واحد، رفتار ایران با الگوی تهاجمی و رفتار اسرائیل نیز با الگوی تهاجمی سازگار بوده، در حالی که والتز الگوی تدافعی را برای هر دو پیش‌بینی کرده بود.

۳-۴. رئالیسم تدافعی پس از والتز: یک خانوادهٔ نظری

پس از والتز، گروهی از پژوهشگران نظریهٔ او را بسط دادند و «رئالیسم تدافعی» را به‌عنوان یک برنامهٔ پژوهشی منسجم ساختند. شناخت این شاخه‌ها برای نقد دقیق ضروری است، زیرا برخی از آنها در پاسخ به همان مشکلاتی پدید آمدند که در خاورمیانه می‌بینیم.

الف) رابرت جرویس: معمای امنیت و ادراک

رابرت جرویس در مقالهٔ «همکاری در زیر معمای امنیت» (۱۹۷۸) و کتاب «ادراک و ادراک نادرست در سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۶) نشان داد که بسیاری از اقداماتی که یک دولت برای افزایش امنیت خود انجام می‌دهد، امنیت دیگران را کاهش می‌دهد و آنها را به اقدام متقابل وامی‌دارد. نتیجه، مارپیچ ناامنی است، حتی اگر هیچ‌کدام از طرفین نیت تهاجمی نداشته باشند. جرویس دو متغیر را کلیدی دانست:

- **برتری تهاجم یا تدافع:** آیا فناوری و جغرافیا به نفع حمله‌کننده است یا مدافع؟
- **تمایزپذیری تسلیحات تهاجمی و تدافعی:** آیا دیگران می‌توانند تشخیص دهند که تسلیحات یک دولت برای دفاع است یا حمله؟

اگر تدافع برتر و تمایزپذیر باشد، معمای امنیت تخفیف می‌یابد. در خاورمیانه هیچ‌یک از این دو شرط برقرار نیست: موشک‌ها، پهپادها و نیروهای نیابتی هم ابزار بازدارندگی‌اند و هم ابزار تهاجم. همین ابهام یکی از دلایل «دوگانگی ذاتی» سیاست‌های امنیتی در منطقه است.

ب) استفن ون اورا و جک اسنایدر: افسانه‌های امپراتوری

ون اورا در کتاب «علل جنگ» (۱۹۹۹) و اسنایدر در «افسانه‌های امپراتوری» (۱۹۹۱) استدلال کردند که جنگ و گسترش‌طلبی بیش از آنکه پاسخ عقلانی به ساختار باشد، از ائتلاف‌های داخلی، نظامیان، ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه و «افسانه»هایی ناشی می‌شود که منافع گروه‌های خاص را به‌عنوان منافع ملی جا می‌زنند. اسنایدر نشان داد که دولت‌هایی که دچار «فرا-گسترش» (overexpansion) شدند، معمولاً قربانی «منطق ائتلاف‌سازی داخلی» بودند. این دیدگاه برای فهم رابطهٔ سپاه با اقتصاد و سیاست ایران، یا رابطهٔ جریان‌های راست افراطی با سیاست سرزمینی اسرائیل، بسیار مفید است. اما این توضیح در واقع از چارچوب ساختاری والتز خارج می‌شود.

ج) استفن والت: موازنهٔ تهدید

مهم‌ترین شاخهٔ رئالیسم تدافعی برای موضوع این کتاب، نظریهٔ «موازنهٔ تهدید» استفن والت است. والت در کتاب «ریشه‌های اتحادها» (۱۹۸۷) با مطالعهٔ اتحادهای خاورمیانه میان ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۹ (پیمان بغداد، جمهوری متحد عربی، رقابت ناصر و سعودی، اتحادهای پس از ۱۹۶۷ و پیمان کمپ دیوید) نشان داد که دولت‌ها نه در برابر «قدرت»، بلکه در برابر «تهدید» موازنه می‌کنند. تهدید از چهار عامل ناشی می‌شود:

- قدرت کلی (جمعیت، اقتصاد، ارتش).
- نزدیکی جغرافیایی.
- توان تهاجمی.
- نیات تهاجمی ادراک‌شده.

والت دریافت که در خاورمیانه ایدئولوژی و به‌ویژه ایدئولوژی‌های فراملی (پان‌عربیسم) گاه به جای اتحاد، تفرقه می‌آفریند، زیرا هر رهبری که خود را رهبر «امت عربی» می‌داند، تهدیدی برای حاکمیت دیگر رهبران عرب است. او همچنین نشان داد که کمک‌های خارجی و نفوذ سیاسی ابرقدرت‌ها عوامل ثانوی در شکل‌گیری اتحادها هستند.

نظریهٔ والت گامی بزرگ به سوی واقعیت خاورمیانه بود، اما بهای آن را با از دست دادن صرفه‌جویی ساختاری پرداخت. زیرا «نیات ادراک‌شده» متغیری در سطح واحد است. منتقدان، از جمله خود والتز، گفتند که والت با واردکردن نیت، نظریه را از رئالیسم ساختاری دور کرده است.

د) چارلز گلیزر: رئالیسم عقلانی

چارلز گلیزر در کتاب «عقلانیت در سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۰) نسخه‌ای «مشروط» از رئالیسم تدافعی ارائه کرد. او گفت که در شرایط معین، همکاری و خویشتنداری راهبرد عقلانی است و رقابت زمانی معقول است که دولت با رقیبی واقعاً تهاجمی روبه‌رو باشد یا شرایط مادی به نفع تهاجم باشد. گلیزر همچنین بر اهمیت «علامت‌دهی» (signaling) تأکید کرد: دولت‌ها می‌توانند با اقداماتی هزینه‌بر، نیت تدافعی خود را به دیگران نشان دهند.

این دیدگاه کمک می‌کند تا ببینیم که چرا بسیاری از اقدامات تنش‌زدایانه در خاورمیانه (مانند توافق ابراهیم یا آشتی ایران و عربستان) به اعتمادسازی واقعی نینجامید: زیرا هم‌زمان با آنها اقدامات قدرت‌افزایانه‌ای انجام می‌شد که علامت تدافعی را بی‌اعتبار می‌کرد. در اصطلاح نظریهٔ بازی‌ها، علامت‌ها «متناقض» بودند.

۴-۴. فرض‌های مشترک خانوادهٔ رئالیسم تدافعی

با وجود تفاوت‌ها، همهٔ شاخه‌های رئالیسم تدافعی در چند فرض مشترک‌اند:

- آنارشی محیطی ناامن است اما لزوماً «بازی با حاصل جمع صفر» نیست.
- امنیت اغلب «فراوان» است: دولت‌ها اگر خویشتندار باشند، می‌توانند امن بمانند.
- تهاجم معمولاً خودشکن است و موازنه‌سازی علیه متجاوز رخ می‌دهد.
- رفتار تهاجمی یک دولت را باید عمدتاً با عوامل داخلی (ادراک نادرست، ائتلاف‌های داخلی، ایدئولوژی) توضیح داد، نه با فشار ساختار.
- بنابراین «دولت عادی» دولتی تدافعی است و «دولت تهاجمی» یک انحراف است.

این آخرین فرض، چنان‌که در بخش دوم خواهیم دید، نقطهٔ اصلی ضعف رئالیسم تدافعی در خاورمیانه است. در منطقه‌ای که تقریباً همهٔ بازیگران مهم هم‌زمان رفتار تدافعی و تهاجمی دارند، مفهوم «انحراف» دیگر معنا ندارد؛ انحراف به قاعده تبدیل شده است.

۴-۵. گلن اسنایدر و «پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی»

گلن اسنایدر در مقالهٔ «موازنهٔ قدرت و موازنهٔ وحشت» (۱۹۶۵) مفهومی را صورت‌بندی کرد که برای فهم رفتار قدرت‌های آستانهٔ هسته‌ای در خاورمیانه کلیدی است. استدلال او این بود که هرچه بازدارندگی هسته‌ای در سطح راهبردی پایدارتر باشد، یعنی هر دو طرف مطمئن‌تر باشند که جنگ هسته‌ای رخ نخواهد داد، وسوسهٔ درگیری در سطوح پایین‌تر خشونت (جنگ متعارف محدود، جنگ نیابتی، شورش‌گری) بیشتر می‌شود. زیرا هر طرف می‌داند که طرف دیگر خطر تشدید به سطح هسته‌ای را نمی‌پذیرد.

این پارادوکس توضیح می‌دهد که چرا آمریکا و شوروی در جنگ سرد، با وجود پرهیز از جنگ مستقیم، در کره، ویتنام، آنگولا و افغانستان درگیر جنگ‌های نیابتی شدند. در جنوب آسیا نیز پس از آزمایش‌های هسته‌ای ۱۹۹۸، پاکستان در ۱۹۹۹ در کارگیل وارد درگیری محدود شد و حمایت از گروه‌های مسلح در کشمیر ادامه یافت.

کاربرد این مفهوم بر جمهوری اسلامی آموزنده است. ایران هرگز به سلاح هسته‌ای دست نیافت، اما با رسیدن به «آستانهٔ هسته‌ای» و ساختن زرادخانهٔ موشکی، گونه‌ای «بازدارندگی ضمنی» پدید آورد که به آن امکان داد گسترش نیابتی را با خطر کمتری دنبال کند. به بیان دیگر، تهران از منطق اسنایدر بهره گرفت بی‌آنکه شرط اصلی آن، یعنی بازدارندگی هسته‌ای واقعی، را داشته باشد. جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نشان داد که این بازدارندگی ضمنی شکننده بود: رقبا، که می‌دانستند ایران هنوز سلاح هسته‌ای ندارد، دقیقاً پیش از عبور از آستانه دست به اقدام زدند.

۴-۶. جرویس: الگوی مارپیچ در برابر الگوی بازدارندگی

یکی از ماندگارترین بخش‌های «ادراک و ادراک نادرست» جرویس، تمایز میان دو الگو برای فهم رفتار رقیب است:

- **الگوی بازدارندگی:** رقیب ذاتاً تجدیدنظرطلب و تهاجمی است. هرگونه امتیاز به او، نشانهٔ ضعف تلقی می‌شود و او را جسورتر می‌کند. پس پاسخ درست، قاطعیت، افزایش قدرت و نشان‌دادن عزم است. الگوی تاریخی این دیدگاه، تجربهٔ مونیخ (۱۹۳۸) و دلجویی از هیتلر است.
- **الگوی مارپیچ:** رقیب اساساً ناامن است، نه تهاجمی. اقدامات قاطع و تهدیدآمیز، ترس او را تشدید می‌کند و او را به اقدام متقابل وامی‌دارد. پس پاسخ درست، اطمینان‌بخشی، کاهش تهدید و

اعتمادسازی است. الگوی تاریخی این دیدگاه، آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) است که در آن مارپیچ بسیج‌ها و هراس‌های متقابل به فاجعه انجامید.

جرویس تأکید کرد که هیچ‌یک از دو الگو همیشه درست نیست و مشکل اصلی سیاست‌گذاران این است که نمی‌دانند با کدام نوع رقیب روبه‌رو هستند. او همچنین نشان داد که سیاست‌گذاران اغلب تحت تأثیر «درس‌های تاریخ» و الگوهای ذهنی پیشین، یکی از دو الگو را بی‌توجه به شواهد برمی‌گزینند.

تقریباً همهٔ بحث‌های چهار دههٔ گذشته در آمریکا دربارهٔ ایران در قالب همین دو الگو صورت گرفته است. طرفداران برجام به الگوی مارپیچ نزدیک بودند و طرفداران «فشار حداکثری» به الگوی بازدارندگی. فرضیهٔ کتاب حاضر یک گام فراتر می‌رود: مشکل تنها این نبود که سیاست‌گذاران نمی‌دانستند ایران از کدام نوع است؛ بلکه ایران هم‌زمان از هر دو نوع بود. بخشی از نظام (دولت و وزارت خارجه) با الگوی مارپیچ و بخشی دیگر (سپاه و نیروی قدس) با الگوی بازدارندگی بهتر توضیح داده می‌شد. هر سیاستی که تنها یکی از دو الگو را مبنا قرار می‌داد، ناگزیر نیمی از واقعیت را نادیده می‌گرفت.

۴-۷. والت: انقلاب و جنگ

استفن والت در کتاب دوم خود، «انقلاب و جنگ» (۱۹۹۶)، رابطهٔ انقلاب‌های داخلی و جنگ‌های بین‌المللی را بررسی کرد. او سه انقلاب اصلی را به تفصیل مطالعه کرد: انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه و انقلاب ایران، و چند انقلاب دیگر (آمریکا، مکزیک، ترکیه و چین) را به‌طور مختصرتر. این کتاب برای خوانندهٔ ایرانی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا یکی از معدود آثار برجستهٔ رئالیسم تدافعی است که مستقیماً جمهوری اسلامی را تحلیل می‌کند.

استدلال اصلی والت این است که انقلاب‌ها احتمال جنگ را افزایش می‌دهند، زیرا:

- انقلاب توازن قدرت را به‌طور ناگهانی تغییر می‌دهد و هم دولت انقلابی و هم همسایگانش را به محاسبهٔ دوباره وامی‌دارد. همسایگان ممکن است ضعف موقت دولت انقلابی را فرصت بدانند.
- ایدئولوژی انقلابی معمولاً جهان‌شمول است و دولت انقلابی تمایل دارد انقلاب خود را صادر کند. این تمایل، همسایگان را می‌ترساند.
- هر دو طرف دچار «ادراک نادرست» می‌شوند: دولت انقلابی فکر می‌کند انقلاب به‌آسانی صادر می‌شود و همسایگان فکر می‌کنند دولت انقلابی به‌آسانی سرنگون می‌شود. هر دو اشتباه می‌کنند.

- دولت‌های انقلابی معمولاً پس از دوره‌ای «جامعه‌پذیر» می‌شوند، اما این فرایند ممکن است سال‌ها طول بکشد و در این فاصله جنگ‌های پرهزینه‌ای رخ دهد.

والت جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰–۱۹۸۸) را نمونهٔ بارز این منطق دانست: صدام ضعف ایرانِ پس از انقلاب را فرصت دید و رهبران ایران امید داشتند انقلاب را به عراق صادر کنند. والت پیش‌بینی کرد که جمهوری اسلامی، مانند فرانسه و شوروی، به‌تدریج جامعه‌پذیر خواهد شد و نشانه‌هایی از این فرایند را در دههٔ ۱۹۹۰ دید.

این پیش‌بینی بخشی از واقعیت را درست دید و بخشی را نه. فرضیهٔ نگارنده این است که جمهوری اسلامی برای حل تنش میان «انقلاب» و «دولت»، به‌جای انتخاب یکی، هر دو را در دو نهاد موازی نهادینه کرد. نتیجه، یک «جامعه‌پذیری نیمه‌کاره» بود که دوگانگی را به ویژگی پایدار نظام تبدیل کرد. اینکه جامعه‌پذیری ناتمام ماند، ناشی از آن بود که این دوگانگی برای نظام سودمند بود: دولت امکان تعامل با جهان را فراهم می‌کرد و سپاه امکان حفظ هویت انقلابی و نفوذ منطقه‌ای را.

۸-۴. تالیافرو و «امنیت‌جویی در آنارشی»

جفری تالیافرو در مقالهٔ «امنیت‌جویی در زیر آنارشی: رئالیسم تدافعی بازنگری‌شده» (۲۰۰۰–۲۰۰۱) کوشید نشان دهد که رئالیسم تدافعی می‌تواند رفتار تهاجمی را نیز توضیح دهد، بی‌آنکه آن را صرفاً «انحراف» بداند. او با بهره‌گیری از «نظریهٔ چشم‌انداز» کانمن و تورسکی در روان‌شناسی، استدلال کرد که رهبران در برابر احتمال «از دست دادن» رفتاری بسیار ریسک‌پذیرتر از هنگام احتمال «به دست آوردن» دارند.

بنابراین دولتی که احساس می‌کند در حال از دست دادن جایگاه، نفوذ یا متحدان خود است، ممکن است برای جلوگیری از این زیان، به اقدامات تهاجمی و پرخطر دست بزند؛ حتی اگر هدف نهایی‌اش امنیت باشد نه گسترش. تالیافرو نمونه‌هایی چون رفتار ژاپن پیش از پرل هاربر و رفتار آمریکا در ویتنام را با این منطق توضیح داد.

این دیدگاه برای خاورمیانه بسیار آموزنده است. رفتار جمهوری اسلامی پس از ۲۰۲۴، یعنی حملات مستقیم به اسرائیل پس از از دست دادن فرماندهان و متحدان، و رفتار اسرائیل پس از ۷ اکتبر، یعنی پاسخ گسترده و پیشدستانه پس از شکست بازدارندگی، هر دو با منطق «پرهیز از زیان» تالیافرو سازگارند. اما این منطق نیز، مانند دیگر شاخه‌های رئالیسم تدافعی، متغیری روان‌شناختی (ادراک رهبران از زیان) را وارد نظریه می‌کند و آن را از هستهٔ ساختاری والتز دور می‌سازد.

۴-۹. کید: گوسفند در لباس گوسفند

اندرو کید در مقالهٔ «گوسفند در لباس گوسفند: چرا دولت‌های امنیت‌جو با یکدیگر نمی‌جنگند» (۱۹۹۷) با بهره‌گیری از نظریهٔ بازی‌ها نشان داد که دولت‌هایی که واقعاً به‌دنبال امنیت‌اند، می‌توانند با علامت‌دهی هزینه‌بر یکدیگر را از نیت تدافعی خود مطمئن کنند و از جنگ پرهیز کنند. مشکل زمانی پیش می‌آید که دولت‌های «گرگ صفت» نیز می‌توانند ظاهر «گوسفند» به خود بگیرند و علامت‌های تدافعی بفرستند.

عنوان استعاری مقالهٔ کید (بازی با ضرب‌المثل «گرگ در لباس گوسفند») برای خاورمیانه معنایی دوچندان دارد. در منطقه‌ای که دولت‌ها هم‌زمان علامت‌های تدافعی و تهاجمی می‌فرستند، رقبا نمی‌توانند تشخیص دهند که با «گوسفند» روبه‌رو هستند یا با «گرگ». نتیجه این است که علامت‌های تدافعی ارزش خود را از دست می‌دهند و اعتمادسازی ناممکن می‌شود. این همان پدیده‌ای است که در فصل بیستم با عنوان «آستانهٔ دوگانگی» صورت‌بندی خواهد شد.

۴-۱۰. ون اورا و فرضیهٔ برتری تهاجم و تدافع

استفن ون اورا در «علل جنگ» (۱۹۹۹) چند فرضیهٔ آزمون‌پذیر دربارهٔ علل جنگ مطرح کرد که مهم‌ترین آنها چنین است: جنگ زمانی محتمل‌تر است که فتح آسان باشد، یا رهبران چنین بپندارند. او سازوکارهایی را برشمرد که از راه آنها برتری تهاجم به جنگ می‌انجامد: انگیزهٔ ضربهٔ نخست، پنجره‌های فرصت و آسیب‌پذیری، سیاست‌های قاطع و غیرمنعطف، و پنهان‌کاری.

ون اورا همچنین نشان داد که ادراک برتری تهاجم اغلب نادرست است و ناشی از منافع نظامیان و ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه است. «کیش تهاجم» در ارتش‌های اروپایی پیش از ۱۹۱۴ نمونهٔ کلاسیک این ادراک نادرست بود.

در خاورمیانه، فناوری‌های جدید، به‌ویژه پهپادها، موشک‌های دقیق و جنگ سایبری، این ادراک را تقویت کرده‌اند که ضربهٔ نخست می‌تواند تعیین‌کننده باشد. جنگ ۴۴ روزهٔ قره‌باغ، عملیات پیجرها در لبنان و ضربات آغازین جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ به ایران، همگی این ادراک را تأیید کردند. از منظر ون اورا، این وضعیت باید جنگ را محتمل‌تر کند؛ و چنین نیز شد. اما همین دولت‌ها، هم‌زمان، در تنش‌زدایی با دیگران سرمایه‌گذاری کردند. برتری تهاجم، به‌جای آنکه دولت‌ها را به انتخاب مطلق جنگ سوق دهد، آنها را به گزینش «با چه کسی بجنگیم و با چه کسی صلح کنیم» وادار کرد.

۱۱-۴. جمع‌بندی فصل

والتز در مقالهٔ ۲۰۱۲ خود دربارهٔ ایران، شجاعانه نظریهٔ خود را بر خاورمیانه اعمال کرد. اما این کاربرد نشان داد که فرض‌های ساختاری او، یعنی دولت یکپارچه، اولویت بقا و موازنه‌سازی خودکار، با واقعیت دولت‌های دوپاره، شبکه‌های نیابتی و رقابت‌های ایدئولوژیک سازگار نیست. شاخه‌های بعدی رئالیسم تدافعی (جرویس، اسنایدر، والت، گلیزر) کوشیدند این شکاف را پر کنند، اما هر قدر به واقعیت خاورمیانه نزدیک‌تر شدند، از هستهٔ ساختاری والتز دورتر شدند.

فصل پنجم

جان مرشایمر و «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ»

۵-۱. زندگی و جایگاه علمی

جان جوزف مرشایمر در ۱۹۴۷ در شهر نیویورک به دنیا آمد. او در هفده‌سالگی به ارتش آمریکا پیوست و سپس از آکادمی نظامی وست‌پوینت فارغ‌التحصیل شد و چند سال افسر نیروی هوایی بود. پس از آن دکترای خود را از دانشگاه کورنل گرفت و از ۱۹۸۲ در دانشگاه شیکاگو تدریس کرده است، جایی که عنوان استاد ممتاز «آر. وندل هریسون» را دارد. مرشایمر به‌جز آثار نظری، در مناظره‌های عمومی دربارهٔ سیاست خارجی آمریکا، از جنگ عراق تا اوکراین و غزه، از پرصداترین و جنجالی‌ترین چهره‌هاست.

مهم‌ترین آثار مرشایمر عبارت‌اند از:

- «بازدارندگی متعارف» (۱۹۸۳): بررسی اینکه چه زمانی بازدارندگی غیرهسته‌ای شکست می‌خورد.
- «لیدل هارت و وزن تاریخ» (۱۹۸۸).
- «بازگشت به آینده: بی‌ثباتی در اروپا پس از جنگ سرد» (۱۹۹۰)، مقاله‌ای که پیش‌بینی کرد پایان جنگ سرد اروپا را ناامن‌تر خواهد کرد.
- «وعدهٔ دروغین نهادهای بین‌المللی» (۱۹۹۴–۱۹۹۵)، نقدی بر نهادگرایی لیبرال.
- «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» (۲۰۰۱، ویرایش روزآمد ۲۰۱۴)، اثر بنیادین رئالیسم تهاجمی.
- «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا» با استفن والت (مقاله ۲۰۰۶، کتاب ۲۰۰۷).
- «چرا رهبران دروغ می‌گویند» (۲۰۱۱).
- «توهم بزرگ: رؤیاهای لیبرال و واقعیت‌های بین‌المللی» (۲۰۱۸).
- «چگونه دولت‌ها فکر می‌کنند: عقلانیت سیاست خارجی» با سباستین روزاتو (۲۰۲۳).

۵-۲. نقطهٔ عزیمت: پرسشی که والتز پاسخ نداد

مرشایمر خود را وامدار والتز می‌داند و نظریه‌اش را نیز «ساختاری» می‌خواند. اما او معتقد است که والتز در یک نکتهٔ اساسی اشتباه کرده است: اگر آنارشی دولت‌ها را ناامن می‌کند و اگر هیچ دولتی نمی‌تواند از نیات آیندهٔ دیگران مطمئن باشد، چرا باید به «مقدار مناسبی» از قدرت بسنده کند؟ مقدار مناسب چقدر است و چه کسی آن را تعیین می‌کند؟ از نظر مرشایمر، تنها راه اطمینان از بقا، قوی‌ترین بودن است. بنابراین قدرت‌های بزرگ «بیشینه‌ساز قدرت»اند و هدف نهایی هر یک «هژمونی» است.

مرشایمر نظریهٔ خود را «تراژدی» می‌نامد، زیرا معتقد است قدرت‌های بزرگ، که هیچ دلیلی برای جنگ با یکدیگر ندارند و ممکن است حتی خیرخواه باشند، چاره‌ای جز رقابت شدید ندارند. این تراژدی ساختاری است، نه اخلاقی؛ دولت‌ها مقصر نیستند، بلکه زندانی وضعیتی‌اند که در آن قرار دارند.

۵-۳. پنج فرض بنیادین

مرشایمر نظریه‌اش را بر پنج فرض بنا می‌کند و تأکید دارد که هیچ‌یک از آنها به‌تنهایی رفتار تهاجمی را ایجاب نمی‌کند، اما ترکیب آنها چنین می‌کند:

- **نظام بین‌الملل آنارشیک است:** هیچ مرجعی فراتر از دولت‌ها وجود ندارد که به داد آنها برسد. مرشایمر تمثیل «شماره‌ای برای تماس اضطراری» را به کار می‌برد: در نظام بین‌الملل کسی نیست که در زمان خطر به آن زنگ بزنی.
- **قدرت‌های بزرگ توان نظامی تهاجمی دارند:** هر دولتی می‌تواند به دیگری آسیب بزند؛ حتی اگر ارتش نداشته باشد، مردمش می‌توانند با دست خالی بجنگند.
- **دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیات دیگران مطمئن باشند:** نیات در ذهن رهبران است و می‌تواند به‌سرعت تغییر کند. دولتی که امروز دوست است، فردا ممکن است دشمن شود.
- **بقا هدف اصلی دولت‌هاست:** دولت‌ها به‌دنبال حفظ تمامیت سرزمینی و خودمختاری نظم سیاسی داخلی‌اند.
- **قدرت‌های بزرگ بازیگرانی عقلانی‌اند:** آنها از محیط خود آگاه‌اند و راهبردهایی را برمی‌گزینند که شانس بقایشان را بیشینه کند.

۵-۴. سه الگوی رفتاری حاصل از فرض‌ها

از این پنج فرض، سه الگوی رفتاری عمومی استنتاج می‌شود:

- **ترس:** قدرت‌های بزرگ از یکدیگر می‌ترسند و با سوءظن به هم می‌نگرند. میزان ترس به توزیع قدرت و جغرافیا بستگی دارد.
- **خودیاری:** هر دولت تنها می‌تواند به خود متکی باشد. اتحادها «ازدواج مصلحتی» موقت‌اند.
- **بیشینه‌سازی قدرت:** بهترین راه تضمین بقا، داشتن بیشترین قدرت نسبی است. دولت‌ها هر فرصتی را برای تغییر توازن به نفع خود غنیمت می‌شمارند و تنها زمانی متوقف می‌شوند که به هژمونی رسیده باشند.

مرشایمر در جملهٔ مشهوری می‌گوید قدرت‌های حافظ وضع موجود در جهان به‌ندرت یافت می‌شوند، زیرا ساختار به دولت‌ها انگیزه می‌دهد که در جست‌وجوی فرصت برای افزایش قدرت به زیان رقیبان باشند. به بیان دیگر، همهٔ قدرت‌های بزرگ «تجدیدنظرطلب»اند، تا زمانی که هژمون شوند.

۵-۵. مفهوم قدرت در نظریهٔ مرشایمر

مرشایمر میان «قدرت نهفته» و «قدرت نظامی» تمایز می‌گذارد:

- **قدرت نهفته:** عناصر اجتماعی-اقتصادی که برای ساختن قدرت نظامی لازم است، به‌ویژه ثروت و جمعیت. ثروت مهم‌ترین شاخص است.
- **قدرت نظامی:** به‌ویژه قدرت زمینی. مرشایمر معتقد است ارتش زمینی شکل غالب قدرت نظامی است، زیرا تنها نیروی زمینی می‌تواند سرزمین را تصرف و نگهداری کند. نیروی دریایی و هوایی عمدتاً پشتیبان نیروی زمینی‌اند و بمباران راهبردی به‌تنهایی به‌ندرت جنگ‌ها را می‌برد.

این تأکید بر قدرت زمینی برای خاورمیانهٔ قرن بیست‌ویکم محل تأمل است. جنگ‌های اخیر منطقه با موشک، پهپاد، جنگ سایبری، نیروهای نیابتی و ترور هدفمند رهبران پیش رفته‌اند و کمتر با تصرف سرزمین. استثنای مهم، تصرف قره‌باغ به دست آذربایجان (۲۰۲۰ و ۲۰۲۳) است که دقیقاً با الگوی مرشایمر سازگار است. بازگشت به این موضوع در فصل شانزدهم خواهد بود.

۵-۶. «قدرت بازدارندهٔ آب»

یکی از ابتکارهای مرشایمر، مفهوم «قدرت بازدارندهٔ آب» است. اقیانوس‌های بزرگ توان نیروی زمینی را برای فرافکنی قدرت به‌شدت محدود می‌کنند. به همین دلیل هیچ دولتی نمی‌تواند به «هژمون جهانی» تبدیل شود. بیشترین آرزوی ممکن برای یک قدرت بزرگ، «هژمونی منطقه‌ای» است: یعنی سلطه بر منطقهٔ جغرافیایی خود. ایالات متحده تنها هژمون منطقه‌ای دوران مدرن است که در نیم‌کرهٔ غربی به این جایگاه رسید.

۵-۷. هدف دوگانهٔ هژمون منطقه‌ای

مرشایمر استدلال می‌کند که هژمون منطقه‌ای دو هدف دارد:

- حفظ سلطه در منطقهٔ خود.
- جلوگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای دیگر در مناطق دیگر، زیرا یک هژمون همتا می‌تواند آزادانه در حیاط خلوت او دخالت کند.

از همین روست که آمریکا در قرن بیستم علیه آلمان امپراتوری، آلمان نازی، ژاپن امپراتوری و اتحاد شوروی وارد عمل شد و امروز در برابر چین موضع گرفته است. مرشایمر خاورمیانه را منطقه‌ای می‌داند که آمریکا باید از ظهور هژمون منطقه‌ای در آن جلوگیری کند، زیرا منابع نفت آن برای اقتصاد جهانی حیاتی است. اما او معتقد است آمریکا باید این کار را از راه «موازنه از دور» (offshore balancing) انجام دهد، نه با حضور نظامی دائمی.

۵-۸. راهبردهای کسب و حفظ قدرت

مرشایمر فهرستی از راهبردهایی که قدرت‌های بزرگ برای افزایش قدرت نسبی یا جلوگیری از افزایش قدرت رقیب به کار می‌برند، ارائه می‌کند:

الف) راهبردهای کسب قدرت

- **جنگ:** پرهزینه‌ترین اما مؤثرترین راه تغییر توازن.
- **باج‌گیری (blackmail):** تهدید به زور برای کسب امتیاز بدون جنگ.

- **طعمه و خون‌ریزی (bait and bleed):** تحریک دو رقیب به جنگ با یکدیگر، در حالی که دولت تحریک‌کننده بیرون می‌ماند.
- **خون‌گیری (bloodletting):** اطمینان از اینکه رقیبی که در جنگ درگیر شده، تا حد امکان فرسوده و طولانی بجنگد.

ب) راهبردهای مهار متجاوز

- **موازنه‌سازی:** دولت تهدیدشده خود مسئولیت مهار متجاوز را می‌پذیرد، از راه دیپلماسی بازدارنده، اتحاد یا افزایش توان نظامی.
- **انتقال مسئولیت (buck-passing):** دولت تهدیدشده می‌کوشد دولت دیگری را وادار به پذیرش بار مهار کند و خود بیرون بماند.

مرشایمر می‌گوید دولت‌ها انتقال مسئولیت را بر موازنه‌سازی ترجیح می‌دهند، زیرا کم‌هزینه‌تر است. موازنه‌سازی معمولاً زمانی رخ می‌دهد که هیچ دولت دیگری برای پذیرش بار وجود نداشته باشد یا تهدید بسیار نزدیک و فوری باشد.

ج) راهبردهای مردود

مرشایمر دو راهبرد را برای قدرت‌های بزرگ نامعقول می‌داند:

- **همراهی با قدرت برتر (bandwagoning):** این کار توازن را به نفع رقیب تغییر می‌دهد. تنها دولت‌های کوچک و ناتوان چنین می‌کنند.
- **دلجویی (appeasement):** واگذاری امتیاز به رقیب به امید تغییر رفتار او. مرشایمر این را «خطرناک» و «نشانهٔ ساده‌لوحی» می‌داند.

این آخرین نکته برای بحث ما بسیار مهم است. از نظر مرشایمر تنش‌زدایی واقعی، به معنای پذیرش افزایش قدرت رقیب برای کاستن از خطر جنگ، برای قدرت‌های بزرگ نامعقول است. بنابراین هرگونه سیاست تنش‌زدایی در نظریهٔ او یا تاکتیکی موقت است یا اشتباه. فرضیهٔ کتاب حاضر می‌کوشد نشان دهد که تنش‌زدایی در خاورمیانه نه تاکتیک موقت و نه اشتباه، بلکه جزء ساختاری و دائمی راهبرد دولت‌هاست.

۵-۹. توزیع قدرت و احتمال جنگ

مرشایمر نظام‌های بین‌المللی را بر حسب ثبات این‌گونه رده‌بندی می‌کند:

نوع نظام	میزان ترس	احتمال جنگ
دوقطبی	کم	کمترین
چندقطبی متوازن	متوسط	متوسط
چندقطبی نامتوازن (با هژمون بالقوه)	زیاد	بیشترین

چندقطبی نامتوازن، یعنی نظامی که در آن یک دولت آن‌قدر قوی است که می‌تواند هژمون منطقه‌ای شود، خطرناک‌ترین نظام است. زیرا هژمون بالقوه انگیزه دارد که برای رسیدن به هژمونی بجنگد و دیگران انگیزه دارند که برای جلوگیری از آن ائتلاف کنند. خاورمیانهٔ پس از ۲۰۱۱، با چندین مدعی هژمونی (ایران، ترکیه، عربستان، اسرائیل) و هیچ هژمون مسلم، به این تعریف نزدیک است، اما پیچیده‌تر از آن.

۵-۱۰. شواهد تاریخی مرشایمر: چهار قدرت تجدیدنظرطلب

مرشایمر در «تراژدی» برای اثبات اینکه قدرت‌های بزرگ بیشینه‌ساز قدرت‌اند، چهار مورد تاریخی را به تفصیل بررسی کرد:

ژاپن (۱۸۶۸–۱۹۴۵)

از اصلاحات میجی تا شکست در جنگ جهانی دوم، ژاپن به‌طور پیوسته از هر فرصتی برای گسترش قلمرو و نفوذ در آسیای شرقی بهره گرفت: جنگ با چین (۱۸۹۴–۱۸۹۵) و تصرف تایوان، جنگ با روسیه (۱۹۰۴–۱۹۰۵)، الحاق کره (۱۹۱۰)، تصرف منچوری (۱۹۳۱)، جنگ با چین (از ۱۹۳۷) و سرانجام حمله به پرل هاربر (۱۹۴۱). مرشایمر استدلال می‌کند که این رفتار، فارغ از ماهیت نظام سیاسی ژاپن در هر دوره، با منطق ساختاری بیشینه‌سازی قدرت سازگار است. ژاپن در دوره‌هایی که دولت‌های نسبتاً لیبرال داشت نیز به گسترش ادامه داد.

آلمان (۱۸۶۲–۱۹۴۵)

از بیسمارک تا هیتلر، آلمان از نظر مرشایمر یک قدرت تجدیدنظرطلب بود. او حتی دورهٔ پس از ۱۸۷۱ بیسمارک را، که معمولاً نمونهٔ خویشتنداری دانسته می‌شود، چنین تفسیر می‌کند که بیسمارک تنها به این دلیل از گسترش بیشتر پرهیز کرد که فرصت مناسب نمی‌دید، نه به این دلیل که امنیت کافی داشت. این

تفسیر محل مناقشهٔ جدی است و بسیاری از مورخان آن را نمی‌پذیرند؛ اما نشان می‌دهد که مرشایمر چگونه خویشتنداری را نیز در چارچوب نظریهٔ خود جا می‌دهد: خویشتنداری، از نظر او، نه نشانهٔ رضایت، بلکه نشانهٔ محاسبهٔ هزینه است.

اتحاد شوروی (۱۹۱۷–۱۹۹۱)

مرشایمر استدلال می‌کند که رهبران شوروی، با وجود ایدئولوژی انقلابی، در عمل بر اساس منطق قدرت رفتار کردند: پیمان مولوتوف-ریبنتروپ (۱۹۳۹) و تقسیم لهستان، الحاق کشورهای بالتیک، جنگ با فنلاند و پس از ۱۹۴۵ سلطه بر اروپای شرقی. ایدئولوژی کمونیستی، از نظر او، تابع منطق قدرت بود و نه برعکس.

ایتالیا (۱۸۶۱–۱۹۴۳)

ایتالیا، با وجود اینکه ضعیف‌ترین قدرت بزرگ اروپا بود، به‌طور پیوسته به‌دنبال فرصت برای گسترش بود: لیبی (۱۹۱۱)، تغییر جبهه در جنگ جهانی اول برای کسب غنایم، اتیوپی (۱۹۳۵) و آلبانی (۱۹۳۹). مرشایمر این مورد را مهم می‌داند، زیرا نشان می‌دهد که حتی قدرت‌های ضعیف‌تر نیز، اگر فرصت بیابند، بیشینه‌ساز قدرت‌اند.

آمریکا: استثنایی که قاعده را تأیید می‌کند

مرشایمر آمریکا را تنها قدرتی می‌داند که به هدف نهایی، یعنی هژمونی منطقه‌ای، رسید. او گسترش آمریکا در سدهٔ نوزدهم را، از خرید لوئیزیانا تا جنگ با مکزیک و آموزهٔ مونرو، نمونهٔ کلاسیک بیشینه‌سازی قدرت می‌داند. اینکه آمریکا پس از رسیدن به هژمونی در نیم‌کرهٔ غربی، دیگر به‌دنبال تصرف سرزمین در اروپا یا آسیا نبود، از نظر او نه به معنای «رضایت»، بلکه به دلیل «قدرت بازدارندهٔ آب» است. آمریکا در این مقام به «موازنه‌گر از دور» تبدیل شد.

ملاحظه‌ای انتقادی

همهٔ موارد تاریخی مرشایمر از میان «قدرت‌های بزرگ» برگزیده شده‌اند. او دربارهٔ رفتار دولت‌های متوسط و منطقه‌ای کمتر سخن می‌گوید و صریحاً اعلام می‌کند که نظریه‌اش عمدتاً دربارهٔ قدرت‌های بزرگ است. این محدودیت دامنه، چنان‌که در فصل ششم و بخش دوم خواهیم دید، مسئلهٔ اصلی کاربرد نظریهٔ او بر خاورمیانه است؛ منطقه‌ای که در آن هیچ «قدرت بزرگ» به معنای مرشایمری وجود ندارد.

۵-۱۱. «قدرت بالقوهٔ هژمون» و منطق ترس

یکی از مفاهیم کلیدی مرشایمر «هژمون بالقوه» است: دولتی که از نظر ثروت و جمعیت، و در نتیجه توان نظامی، به‌طور چشمگیر از دیگر قدرت‌های منطقه قوی‌تر است و می‌تواند در صورت فرصت بر منطقه مسلط شود. مرشایمر دو معیار برای تشخیص هژمون بالقوه پیشنهاد می‌کند: این دولت باید قوی‌ترین ارتش منطقه را داشته باشد و نیز بیشترین قدرت نهفته (ثروت) را.

در خاورمیانه، هیچ دولتی هر دو معیار را به‌طور قاطع ندارد. ایران بیشترین جمعیت و یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های زمینی را دارد، اما نه بیشترین ثروت را و نه قوی‌ترین ارتش از نظر کیفیت را. عربستان و امارات بیشترین ثروت را دارند، اما نه بزرگ‌ترین ارتش را. اسرائیل قوی‌ترین ارتش از نظر کیفیت و فناوری را دارد، اما جمعیت و سرزمین کوچکی دارد. ترکیه بزرگ‌ترین ارتش و اقتصادی بزرگ دارد، اما درگیر اروپا و قفقاز نیز هست. این «توزیع ناهمگن» به این معناست که منطق ترس از هژمون بالقوه، که مرشایمر آن را محرک اصلی رفتار می‌داند، در خاورمیانه به‌جای یک ترس متمرکز، به ترس‌های چندگانه و متقاطع تبدیل شده است. هر دولت از چند دولت دیگر، در ابعاد مختلف، می‌ترسد. نتیجه، رفتاری است که در یک بُعد موازنه‌گر و در بُعد دیگر همراهی‌گر است.

۵-۱۲. سلاح هسته‌ای در نظریهٔ مرشایمر

مرشایمر می‌پذیرد که سلاح هسته‌ای جنگ مستقیم میان قدرت‌های هسته‌ای را بسیار بعید کرده است. اما او برخلاف والتز معتقد نیست که سلاح هسته‌ای رقابت امنیتی را پایان می‌دهد. از نظر او:

- قدرت‌های بزرگ همچنان به‌دنبال «برتری هسته‌ای» هستند، یعنی توانی که بتواند زرادخانهٔ رقیب را پیش از استفاده نابود کند؛ هرچند در عمل چنین برتری‌ای به‌ندرت قابل دستیابی است.
- رقابت در سطح متعارف ادامه می‌یابد، زیرا هر طرف می‌داند که طرف دیگر تنها در شرایط تهدید وجودی به سلاح هسته‌ای متوسل می‌شود.
- هژمونی هسته‌ای، یعنی انحصار سلاح هسته‌ای، آرمانی است که هر قدرت بزرگ در پی آن است.

این دیدگاه آخر برای خاورمیانه بسیار گویاست. «آموزهٔ بگین» اسرائیل، یعنی جلوگیری از دستیابی هر دشمن منطقه‌ای به سلاح هسته‌ای، دقیقاً همان منطق «انحصار هسته‌ای» مرشایمری است. اسرائیل این آموزه را در عراق (۱۹۸۱)، سوریه (۲۰۰۷) و ایران (۲۰۲۵ و ۲۰۲۶) با زور اجرا کرده است. در این مورد

خاص، رفتار اسرائیل با نظریهٔ مرشایمر کاملاً سازگار است، هرچند خود مرشایمر با اقدام نظامی علیه ایران مخالف بود.

۵-۱۳. نسخهٔ روزآمد «تراژدی» (۲۰۱۴) و چین

مرشایمر در ویرایش ۲۰۱۴ «تراژدی» فصل پایانی را به‌طور کامل بازنویسی کرد و به پرسش «آیا چین می‌تواند به‌طور مسالمت‌آمیز صعود کند؟» اختصاص داد. پاسخ او منفی بود: اگر چین به رشد اقتصادی خود ادامه دهد، تلاش خواهد کرد بر آسیا مسلط شود، همان‌گونه که آمریکا بر نیم‌کرهٔ غربی مسلط شد. چین می‌کوشد آمریکا را از آسیا بیرون براند و همسایگان خود (هند، ژاپن، ویتنام، کرهٔ جنوبی، روسیه) را وادار به پذیرش برتری خود کند. در مقابل، آمریکا و همسایگان چین ائتلافی موازنه‌گر تشکیل خواهند داد.

پیامد این پیش‌بینی برای خاورمیانه آن است که از نگاه مرشایمر، اولویت راهبردی آمریکا در قرن بیست‌ویکم آسیا است، نه خاورمیانه. هر منبعی که آمریکا در خاورمیانه صرف کند، منبعی است که در برابر چین از دست می‌دهد. این استدلال یکی از پایه‌های نظری بحث «کاهش حضور آمریکا در خاورمیانه» در دهه‌های اخیر بوده است. اما تجربهٔ ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۶ نشان داد که آمریکا، با وجود این اولویت اعلام‌شده، بار دیگر به‌طور مستقیم در جنگ‌های منطقه درگیر شد.

۵-۱۴. منتقدان «تراژدی»

«تراژدی» از زمان انتشار با نقدهای جدی روبه‌رو شد. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

نقد گلن اسنایدر

گلن اسنایدر در مقالهٔ مروری «جهان مرشایمر: رئالیسم تهاجمی و نبرد برای امنیت» (۲۰۰۲) استدلال کرد که مرشایمر از فرض‌هایش نتیجه‌ای را استنتاج می‌کند که منطقاً از آنها برنمی‌آید. اگر بقا هدف اصلی است و تهاجم پرخطر است، دولت عقلانی لزوماً بیشینه‌ساز قدرت نخواهد بود. اسنایدر همچنین گفت که مرشایمر تاریخ را گزینشی خوانده و مواردی را که دولت‌ها از گسترش پرهیز کردند، با تفسیرهای مبتنی بر «فقدان فرصت» توجیه کرده است؛ تفسیری که نظریه را ابطال‌ناپذیر می‌کند.

نقد مسئلهٔ ابطال‌پذیری

اگر هر بار که دولتی گسترش می‌یابد، شاهد نظریه است، و هر بار که دولتی گسترش نمی‌یابد، «فرصت نداشته است»، پس هیچ رفتاری نمی‌تواند نظریه را ابطال کند. این نقد، که از سنت لاکاتوشی می‌آید (فصل هشتم)، یکی از جدی‌ترین ایرادهای روش‌شناختی به رئالیسم تهاجمی است.

نقد تجربی: آمریکای پس از جنگ سرد

برخی منتقدان پرسیدند که اگر قدرت‌های بزرگ بیشینه‌ساز قدرت‌اند، چرا آمریکا پس از فروپاشی شوروی، که در موقعیت بی‌رقیب قرار داشت، اروپا یا آسیا را تصرف نکرد؟ مرشایمر پاسخ داد که «قدرت بازدارندهٔ آب» این امر را ناممکن کرده است. منتقدان گفتند که این پاسخ عملاً مفهوم «بیشینه‌سازی» را به «بیشینه‌سازی در حد امکان» تقلیل می‌دهد و آن را به رئالیسم تدافعی نزدیک می‌کند.

نقد سازه‌انگارانه

سازه‌انگاران گفتند که مرشایمر هویت و ایدئولوژی را کاملاً نادیده گرفته است، در حالی که رفتار آمریکا با کانادا و مکزیک، یا رفتار کشورهای اتحادیهٔ اروپا با یکدیگر، تنها با فهم هویت‌ها و هنجارهای مشترک قابل توضیح است. مرشایمر در «توهم بزرگ» با واردکردن ناسیونالیسم، تا حدی به این نقد پاسخ داد.

۱۵-۵. خوانش فصل‌به‌فصل «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ»

«تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» کتابی حجیم است که در ویرایش نخست (۲۰۰۱) ده فصل داشت و در ویرایش روزآمد (۲۰۱۴) فصل پایانی آن بازنویسی شد. شرح فصل‌به‌فصل آن به خواننده کمک می‌کند تا ببیند استدلال مرشایمر چگونه از فرض‌ها به پیش‌بینی می‌رسد و نقاط قوت و ضعف آن کجاست.

فصل یکم: مقدمه

مرشایمر کتاب را با این ادعا آغاز می‌کند که پایان جنگ سرد به معنای پایان رقابت امنیتی میان قدرت‌های بزرگ نیست. او امیدهای لیبرال به «صلح ابدی» پس از ۱۹۹۱ را ساده‌لوحانه می‌داند و پیش‌بینی می‌کند که رقابت قدرت‌ها، به‌ویژه با صعود چین، بازخواهد گشت. او همچنین در این فصل، نظریهٔ خود را در برابر رئالیسم کلاسیک (مورگنتا) و رئالیسم تدافعی (والتز) قرار می‌دهد و تفاوت‌های آنها را توضیح می‌دهد.

اهمیت برای نقد ما: پیش‌بینی بازگشت رقابت قدرت‌ها درست از آب درآمد؛ اما مرشایمر این بازگشت را تنها در سطح قدرت‌های بزرگ دید و به رقابت میان قدرت‌های میانی، که در خاورمیانه شکل گرفت، توجهی نکرد.

فصل دوم: آنارشی و نبرد برای قدرت

در این فصل مرشایمر پنج فرض بنیادین خود را مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ترکیب آنها به سه الگوی رفتاری (ترس، خودیاری، بیشینه‌سازی قدرت) می‌انجامد. او همچنین مفهوم «هژمونی منطقه‌ای» و دلیل ناممکن بودن «هژمونی جهانی» را توضیح می‌دهد.

اهمیت برای نقد ما: مرشایمر در این فصل تأکید می‌کند که دولت‌ها از «نیات» دیگران نمی‌توانند مطمئن باشند. در خاورمیانه این عدم اطمینان نه تنها ناشی از پنهان بودن نیات، بلکه ناشی از «دوگانه بودن» آشکار نیات است؛ دولت‌ها عمداً دو دسته علامت متناقض می‌فرستند.

فصل سوم: ثروت و قدرت

مرشایمر در این فصل میان «قدرت نهفته» (ثروت و جمعیت) و «قدرت نظامی» تمایز می‌گذارد. او نشان می‌دهد که ثروت پیش‌شرط قدرت نظامی است، اما همهٔ دولت‌های ثروتمند لزوماً ثروت خود را به قدرت نظامی تبدیل نمی‌کنند. او همچنین شاخص‌هایی برای سنجش قدرت نهفته، مانند تولید فولاد و مصرف انرژی در دوره‌های تاریخی، ارائه می‌کند.

اهمیت برای نقد ما: در خاورمیانه، دولت‌های ثروتمند خلیج فارس ثروت خود را نه عمدتاً به قدرت نظامی مستقل، بلکه به «قدرت شبکه‌ای» (سرمایه‌گذاری، رسانه، میانجی‌گری) و «قدرت خریدنی» (تسلیحات وارداتی و اتحاد با آمریکا) تبدیل کرده‌اند. این شکل‌های قدرت در دستگاه مفهومی مرشایمر جایی ندارند.

فصل چهارم: برتری قدرت زمینی

مرشایمر استدلال می‌کند که ارتش زمینی شکل غالب قدرت نظامی است. او نشان می‌دهد که نیروی دریایی و هوایی به‌تنهایی نمی‌توانند جنگ‌های بزرگ را ببرند و بمباران راهبردی و محاصرهٔ دریایی در تاریخ به‌ندرت تعیین‌کننده بوده‌اند. همچنین مفهوم «قدرت بازدارندهٔ آب» را در همین فصل توضیح می‌دهد.

اهمیت برای نقد ما: چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، جنگ‌های خاورمیانه در دههٔ اخیر بیشتر با موشک، پهپاد، عملیات اطلاعاتی و نیروهای نیابتی پیش رفته‌اند. جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ میان اسرائیل و آمریکا با

جمهوری اسلامی، عمدتاً جنگ‌های هوایی و موشکی بودند و هدفشان تصرف سرزمین نبود. این تجربه برتری قدرت زمینی را دست‌کم در سطح منطقه‌ای به پرسش می‌گیرد.

فصل پنجم: راهبردهای بقا

در این فصل مرشایمر راهبردهای کسب قدرت (جنگ، باج‌گیری، طعمه و خون‌ریزی، خون‌گیری) و راهبردهای مهار متجاوز (موازنه‌سازی، انتقال مسئولیت) را تشریح می‌کند و دلایل نامعقول بودن همراهی با قدرت برتر و دلجویی را توضیح می‌دهد.

اهمیت برای نقد ما: نکتهٔ جالب این است که مرشایمر همهٔ این راهبردها را «جایگزین» یکدیگر می‌داند: دولت در هر موقعیت یکی را برمی‌گزینند. اما دولت‌های خاورمیانه این راهبردها را هم‌زمان به کار گرفته‌اند. عربستان در ۲۰۲۶ هم‌زمان انتقال مسئولیت (به آمریکا)، موازنه‌سازی (پیمان با پاکستان) و تنش‌زدایی (حفظ کانال با ایران) را دنبال کرد.

فصل ششم: قدرت‌های بزرگ در عمل

این فصل شواهد تاریخی بیشینه‌سازی قدرت را از تجربهٔ ژاپن، آلمان، اتحاد شوروی و ایتالیا عرضه می‌کند و استدلال می‌کند که حتی بریتانیا و آمریکا، که معمولاً قدرت‌های خویشتندار دانسته می‌شوند، در واقع بیشینه‌ساز قدرت بوده‌اند و تنها محدودیت‌های جغرافیایی آنها را مهار کرده است.

اهمیت برای نقد ما: همهٔ موارد این فصل از اروپا و آسیای شرقی آمده‌اند. هیچ مورد خاورمیانه‌ای در آن نیست.

فصل هفتم: موازنه‌گران از دور

مرشایمر در این فصل رفتار بریتانیا و آمریکا را به‌عنوان «موازنه‌گران از دور» بررسی می‌کند. این دو قدرت، که به دلیل جداافتادگی جغرافیایی (دریا یا اقیانوس) از قارهٔ اروپا و آسیا امن بودند، تنها زمانی در قاره مداخله کردند که یک هژمون بالقوه در حال ظهور بود و قدرت‌های محلی توان مهار آن را نداشتند.

اهمیت برای نقد ما: این فصل مبنای نظری «موازنه از دور» در خاورمیانه است (فصل ششم کتاب حاضر). اما تجربهٔ ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۶ نشان داد که آمریکا، با وجود نبود هژمون بالقوهٔ قاطع در منطقه، بار دیگر مستقیماً وارد جنگ شد. این یعنی یا آمریکا بر خلاف منطق ساختاری رفتار کرد، یا ایران را هژمون بالقوه دید، یا عواملی غیرساختاری (اتحاد با اسرائیل، سیاست داخلی) در تصمیم آمریکا نقش داشت.

فصل هشتم: موازنه‌سازی در برابر انتقال مسئولیت

در این فصل مرشایمر بررسی می‌کند که دولت‌ها در چه شرایطی موازنه می‌کنند و در چه شرایطی مسئولیت را به دیگران منتقل می‌کنند. او استدلال می‌کند که در نظام‌های چندقطبی متوازن انتقال مسئولیت رایج‌تر است و در نظام‌های دوقطبی یا نظام‌هایی با هژمون بالقوه، موازنه‌سازی. جغرافیا نیز مهم است: دولت‌هایی که مرز مشترک با متجاوز دارند، کمتر می‌توانند مسئولیت را منتقل کنند.

اهمیت برای نقد ما: دولت‌های خلیج فارس در برابر ایران، که در نزدیکی جغرافیایی آنها قرار دارد، طبق این منطق باید موازنه می‌کردند. اما آنها، به دلیل حضور آمریکا، توانستند هم‌زمان موازنه کنند (اتحاد با آمریکا) و مسئولیت را منتقل کنند (پرهیز از جنگ مستقیم). حضور حامی فرامنطقه‌ای، انتخابی را که مرشایمر ضروری می‌داند، غیرضروری کرده است.

فصل نهم: علل جنگ قدرت‌های بزرگ

مرشایمر در این فصل ثبات نسبی نظام‌های مختلف را مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که دوقطبی باثبات‌ترین و چندقطبی نامتوازن ناپایدارترین است. او این استدلال را با شواهد تاریخی اروپا از ۱۷۹۲ تا ۱۹۹۰ می‌آزماید.

اهمیت برای نقد ما: خاورمیانه به تعریف «چندقطبی نامتوازن» نزدیک است و چنان‌که مرشایمر پیش‌بینی می‌کند، بی‌ثبات بوده است. اما شکل بی‌ثباتی، با جنگ‌های نیابتی، جنگ‌های کوتاه و پرشدت هوایی و موشکی و تنش‌زدایی‌های مکرر، با الگوی جنگ‌های بزرگ اروپایی که مرشایمر بررسی کرده، متفاوت است.

فصل دهم: سیاست قدرت‌های بزرگ در سدهٔ بیست‌ویکم (و در ویرایش ۲۰۱۴: «آیا چین می‌تواند به‌طور مسالمت‌آمیز صعود کند؟»)

در ویرایش نخست، مرشایمر پیش‌بینی‌هایی دربارهٔ آیندهٔ اروپا و آسیای شرقی ارائه کرد. در ویرایش ۲۰۱۴، این فصل به‌طور کامل به چین اختصاص یافت و مرشایمر استدلال کرد که صعود چین به رقابت امنیتی شدید با آمریکا و همسایگان چین خواهد انجامید.

اهمیت برای نقد ما: تمرکز مرشایمر بر چین، پیامدی مهم برای خاورمیانه داشت: اگر رقابت اصلی قرن در آسیا است، آمریکا باید از خاورمیانه کاسته و منابع خود را به آسیا منتقل کند. این پیش‌بینی، که در گفتمان «چرخش به آسیا» بازتاب یافت، به دولت‌های خاورمیانه این پیام را داد که ممکن است در آینده حامی خود را از دست بدهند. همین پیام، چنان‌که پیش‌تر نشان دادیم، یکی از انگیزه‌های سیاست دوگانه بود: دولت‌ها

کوشیدند هم از آمریکا تا حد امکان بهره ببرند و هم با تنش‌زدایی با رقبا و پیوند با چین، خود را برای دوران پس از آمریکا آماده کنند.

۱۶-۵. جمع‌بندی منطق نظریه در یک نگاه

عنصر	مدعای مرشایمر
انگیزهٔ پایه	بقا، که تنها با بیشینه‌سازی قدرت نسبی تضمین می‌شود
هدف نهایی	هژمونی منطقه‌ای؛ هژمونی جهانی ناممکن است
نوع دولت‌ها	قدرت‌های بزرگ همه تجدیدنظرطلب‌اند
شکل اصلی قدرت	قدرت زمینی، مبتنی بر ثروت و جمعیت
راهبردهای اصلی	جنگ، باج‌گیری، طعمه و خون‌ریزی، موازنه‌سازی، انتقال مسئولیت
راهبردهای مردود	همراهی با قدرت برتر، دلجویی
خطرناک‌ترین نظام	چندقطبی نامتوازن با هژمون بالقوه
نقش نهادها	بازتاب توزیع قدرت؛ فاقد اثر مستقل

فصل ششم

مرشایمر و خاورمیانه؛ از لابی اسرائیل تا «توهم بزرگ»

۶-۱. مرشایمر و جنگ عراق

مرشایمر و والت در اوایل ۲۰۰۳، پیش از حملهٔ آمریکا به عراق، مقاله‌ای با عنوان «جنگی غیرضروری» در مجلهٔ فارین پالیسی منتشر کردند. استدلال آنها این بود که صدام حسین را می‌توان مهار کرد، چنان‌که در گذشته مهار شده بود؛ او حتی در صورت دستیابی به سلاح هسته‌ای نیز بازدارندگی‌پذیر بود؛ و تغییر رژیم با زور به باتلاقی پرهزینه می‌انجامد. جالب آنکه در این موضوع، رئالیست تهاجمی (مرشایمر) و رئالیست تدافعی (والت و والتز) موضعی یکسان داشتند: هر دو با جنگ مخالف بودند.

این نکته اهمیت روش‌شناختی دارد. مرشایمر نظریهٔ خود را نظریهٔ رفتار «قدرت‌های بزرگ» می‌داند و همواره میان «آنچه دولت‌ها انجام می‌دهند» (تبیین) و «آنچه آمریکا باید انجام دهد» (تجویز) تمایز می‌گذارد. او معتقد است آمریکا به‌عنوان هژمون منطقه‌ای نیم‌کرهٔ غربی، تنها زمانی باید در مناطق دیگر دخالت کند که هژمون بالقوه‌ای در حال ظهور باشد. در خاورمیانه، هیچ‌یک از دولت‌ها توان هژمون‌شدن نداشتند، پس آمریکا باید از دور موازنه کند.

۶-۲. «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا»

جنجالی‌ترین اثر مرشایمر، مقاله و کتابی است که با استفن والت نوشت. استدلال اصلی آنها این بود که حمایت تقریباً بی‌قیدوشرط آمریکا از اسرائیل را نمی‌توان با منافع راهبردی یا اخلاقی آمریکا توضیح داد. از نظر آنها اسرائیل پس از جنگ سرد به «بار راهبردی» تبدیل شده است، نه «دارایی راهبردی»، و این حمایت را باید با نفوذ ائتلافی سست از افراد و سازمان‌ها، که آنها «لابی اسرائیل» نامیدند، توضیح داد. آنها گفتند این لابی در شکل‌گیری فضای پیش از جنگ عراق و در خصومت با ایران و سوریه نقش داشته است.

این کتاب با واکنش‌های شدیدی روبه‌رو شد. منتقدان آن را از نظر تجربی ضعیف، تک‌علتی و برخی آن را دارای پژواک‌های ناخوشایند دانستند. اما از منظر نظری، نکتهٔ مهم برای ما این است که مرشایمر و والت در

این اثر عملاً از «سیاست داخلی» آمریکا برای توضیح سیاست خارجی آن بهره گرفتند. یعنی همان «تقلیل‌گرایی» که رئالیسم ساختاری رد می‌کرد. به بیان دیگر، وقتی مرشایمر به خاورمیانه رسید، نظریهٔ ساختاری خودش کافی نبود.

۶-۳. مرشایمر دربارهٔ اسرائیل و فلسطین

مرشایمر در سال‌های پس از ۲۰۰۷ بارها استدلال کرده است که سیاست اسرائیل در قبال فلسطینیان، از نظر راهبردی به زیان خود اسرائیل است. او پیش‌بینی کرد که راه‌حل دو دولتی عملاً مرده است و اسرائیل به سوی یک «دولت آپارتاید» در کل سرزمین میان رود اردن و دریای مدیترانه می‌رود. پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ نیز او از منتقدان سرسخت جنگ غزه بود.

از منظر نظری، این موضع‌گیری‌ها جالب است. اگر اسرائیل را با منطق رئالیسم تهاجمی تحلیل کنیم، گسترش کنترل سرزمینی، سرکوب تهدیدهای نزدیک و تلاش برای برتری نظامی بی‌رقیب، دقیقاً همان رفتاری است که نظریهٔ مرشایمر پیش‌بینی می‌کند. اما مرشایمر خود این رفتار را «نامعقول» می‌داند. این تناقض نشان می‌دهد که نظریهٔ او دربارهٔ قدرت‌های منطقه‌ای متوسط، به‌روشنی صورت‌بندی نشده است: آیا اسرائیل «قدرت بزرگ» است؟ اگر نه، آیا منطق بیشینه‌سازی قدرت دربارهٔ آن صدق می‌کند؟

۶-۴. مرشایمر دربارهٔ ایران

مرشایمر دربارهٔ ایران موضعی نزدیک به والتز داشته است. او ایران را تهدیدی وجودی برای آمریکا نمی‌دانست، با حملهٔ نظامی به تأسیسات هسته‌ای آن مخالف بود و معتقد بود که حتی ایران هسته‌ای را می‌توان مهار کرد. او از برجام (۲۰۱۵) حمایت کرد و خروج آمریکا در ۲۰۱۸ را اشتباه دانست. او همچنین استدلال کرد که تهدید به تغییر رژیم، مهم‌ترین انگیزهٔ ایران برای جست‌وجوی بازدارندگی است.

این موضع نیز نشان می‌دهد که مرشایمر، با وجود نظریهٔ «تهاجمی»، در تجویز سیاست برای خاورمیانه معمولاً «تدافعی» است. شکاف میان نظریه و تجویز، که در نوشته‌های او آشکار است، خود شاهدی بر این مدعاست که منطق تهاجمی و تدافعی در ذهن تحلیلگر نیز هم‌زمان حضور دارند.

۶-۵. «توهم بزرگ» (۲۰۱۸): نقد هژمونی لیبرال

مرشایمر در «توهم بزرگ» استدلال کرد که آمریکا پس از جنگ سرد سیاستی «هژمونی لیبرال» را دنبال کرد: تلاش برای گسترش دموکراسی، اقتصاد بازار و نهادهای بین‌المللی در سراسر جهان، حتی با زور. او این سیاست را به سه دلیل محکوم به شکست دانست:

- **ناسیونالیسم:** ملت‌ها در برابر مهندسی اجتماعی خارجی مقاومت می‌کنند. ناسیونالیسم نیرومندترین ایدئولوژی سیاسی جهان است.
- **رئالیسم:** دیگر قدرت‌ها در برابر گسترش نفوذ آمریکا موازنه می‌کنند.
- **لیبرالیسم داخلی:** جنگ‌های بی‌پایان برای گسترش لیبرالیسم، آزادی‌های مدنی را در خود آمریکا تهدید می‌کند.

مرشایمر نمونه‌های افغانستان، عراق، لیبی و سوریه را شواهد شکست هژمونی لیبرال در خاورمیانه می‌داند. این تحلیل برای فهم «خلأ قدرت» پس از ۲۰۱۱ و ورود قدرت‌های منطقه‌ای به رقابت بسیار مفید است.

نکتهٔ مهم «توهم بزرگ» برای کتاب حاضر این است که مرشایمر در آن «ناسیونالیسم» را به‌عنوان متغیری مستقل و هم‌تراز با رئالیسم وارد می‌کند. این یعنی پذیرش ضمنی اینکه هویت و ایدئولوژی، که در «تراژدی» حذف شده بودند، در تبیین سیاست بین‌الملل نقش دارند.

۶-۶. اوکراین و نقد گسترش ناتو

مرشایمر در مقالهٔ «چرا بحران اوکراین تقصیر غرب است» (۲۰۱۴) و سخنرانی‌های پس از تهاجم روسیه در ۲۰۲۲، استدلال کرد که گسترش ناتو به سوی شرق، روسیه را تهدید کرد و واکنش روسیه رفتاری قابل پیش‌بینی از سوی یک قدرت بزرگ در برابر حضور رقیب در مرزهایش بود. این موضع بحث‌های فراوانی برانگیخت.

مسئلهٔ اوکراین برای خاورمیانه دو پیامد دارد. نخست، جنگ اوکراین توجه و منابع روسیه را از سوریه منحرف کرد و یکی از عوامل سقوط رژیم اسد در دسامبر ۲۰۲۴ بود. دوم، دولت‌های منطقه (ترکیه، امارات، عربستان، اسرائیل، ایران) در برابر این جنگ مواضع دوگانه گرفتند: هم با غرب همکاری کردند و هم پیوندهای خود با روسیه را حفظ کردند. ایران حتی پهپاد به روسیه داد. این رفتار «پوشش ریسک»، با هیچ‌یک از الگوهای موازنه‌سازی یا همراهی با قدرت برتر، در شکل خالص آن، سازگار نیست.

۶-۷. چین و هژمونی بالقوه

مرشایمر از دههٔ ۲۰۰۰ پیش‌بینی کرده است که صعود چین «مسالمت‌آمیز» نخواهد بود. چین مانند آمریکای قرن نوزدهم تلاش خواهد کرد بر آسیا سلطه یابد و آمریکا خواهد کوشید از آن جلوگیری کند. او سیاست «تعامل» آمریکا با چین در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ را بزرگ‌ترین خطای راهبردی تاریخ آمریکا خواند.

برای خاورمیانه، ورود چین به‌عنوان میانجی آشتی ایران و عربستان در مارس ۲۰۲۳ در پکن، شاهدی نمادین بر تغییر توزیع قدرت جهانی بود. اما رفتار دولت‌های منطقه نسبت به چین نیز دوگانه است: آنها از چین سرمایه و بازار می‌خواهند، اما امنیت خود را همچنان از آمریکا می‌طلبند.

۶-۸. «چگونه دولت‌ها فکر می‌کنند» (۲۰۲۳)

مرشایمر و روزاتو در آخرین کتاب نظری خود استدلال کردند که اغلب دولت‌ها، اغلب اوقات، عقلانی‌اند. معیار عقلانیت از نظر آنها دو چیز است: تصمیم‌ها بر «نظریه‌های معتبر» (مانند رئالیسم یا لیبرالیسم) استوار باشند و از طریق فرایند مشورتی و استدلالی گرفته شوند. آنها حتی تصمیم‌هایی که نتیجهٔ فاجعه‌بار داشتند (مانند تصمیم آلمان برای جنگ در ۱۹۱۴) را عقلانی دانستند.

این کتاب برای بحث ما اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد که مرشایمر برای نجات نظریه‌اش ناچار شده است «عقلانیت» را به معنای «تبعیت از هر نظریهٔ معتبری» تعریف کند. اگر لیبرالیسم نیز نظریهٔ معتبر است، پس دولتی که به‌شیوهٔ لیبرال عمل می‌کند نیز عقلانی است. در این صورت، دولتی که هم‌زمان تنش‌زدایی (منطق لیبرال یا تدافعی) و قدرت‌افزایی (منطق تهاجمی) را دنبال می‌کند، دو نظریهٔ معتبر را هم‌زمان به کار گرفته است. مرشایمر بدون آنکه بخواهد، راه را برای فرضیهٔ این کتاب گشوده است.

۶-۹. «موازنه از دور»: نسخهٔ تجویزی مرشایمر برای خلیج فارس

مرشایمر و والت در مقالهٔ «استدلالی برای موازنه از دور» در فارین افرز (۲۰۱۶) منسجم‌ترین نسخهٔ تجویزی رئالیسم برای سیاست آمریکا در خاورمیانه را ارائه کردند. استدلال آنها در چند گام چنین بود:

- آمریکا تنها در سه منطقه منافع حیاتی دارد: اروپا، شمال شرق آسیا و خلیج فارس. دو منطقهٔ نخست به دلیل تمرکز قدرت صنعتی و سومی به دلیل نفت.
- هدف آمریکا در هر سه منطقه، جلوگیری از ظهور یک هژمون منطقه‌ای است.

- در خلیج فارس، تا زمانی که توازنی میان ایران، عربستان و عراق برقرار باشد، نیازی به حضور گستردهٔ نظامی آمریکا نیست. آمریکا باید نیروهای خود را «آن سوی افق» نگه دارد و تنها هنگامی مداخله کند که یک دولت محلی در آستانهٔ هژمونی باشد.
- حضور نظامی دائمی آمریکا در منطقه، تروریسم ضدآمریکایی را برمی‌انگیزد، به متحدان امکان «سواری مجانی» می‌دهد و آمریکا را درگیر جنگ‌های غیرضروری می‌کند.
- آمریکا باید با ایران رابطهٔ عادی‌تری برقرار کند، زیرا ایران، با وجود همهٔ بلندپروازی‌ها، توان هژمون‌شدن ندارد و می‌توان از آن به‌عنوان وزنهٔ تعادل در برابر دیگر بازیگران استفاده کرد.

این مقاله دو پیامد مهم برای بحث ما دارد. نخست، نشان می‌دهد که از نگاه مرشایمر، آنچه در خاورمیانه اهمیت دارد «توازن» میان دولت‌های محلی است، نه پیروزی یکی بر دیگری. دوم، این نسخهٔ تجویزی، که بر خویشتنداری و پرهیز از مداخله تأکید دارد، در واقع به منطق رئالیسم تدافعی بسیار نزدیک است. به بیان دیگر، نظریه‌پرداز رئالیسم تهاجمی، هنگامی که برای سیاست واقعی آمریکا در خاورمیانه نسخه می‌پیچد، به زبان رئالیسم تدافعی سخن می‌گوید. این خود نمونهٔ دیگری از هم‌زیستی دو منطق، این بار در اندیشهٔ خود نظریه‌پرداز، است.

۱۰-۶. مرشایمر و سوریه

مرشایمر از آغاز جنگ داخلی سوریه با مداخلهٔ نظامی آمریکا برای سرنگونی اسد مخالف بود. استدلال او این بود که سوریه برای امنیت آمریکا اهمیت راهبردی ندارد، سرنگونی اسد به خلأ قدرت و قدرت‌گیری گروه‌های جهادی می‌انجامد و آمریکا نباید در جنگی که نمی‌تواند پایانش را کنترل کند وارد شود. او حمایت آمریکا از گروه‌های مخالف مسلح را نیز اشتباه می‌دانست.

سقوط اسد در دسامبر ۲۰۲۴، که نه با مداخلهٔ مستقیم آمریکا، بلکه با ترکیبی از فرسایش روسیه در اوکراین، تضعیف حزب‌الله به دست اسرائیل و حمایت ترکیه از مخالفان رخ داد، نشان داد که سرنوشت سوریه بیش از هر چیز در دست قدرت‌های منطقه‌ای بود. این تحول با پیش‌بینی مرشایمر دربارهٔ خطر مداخلهٔ آمریکا ناسازگار نیست، اما نشان می‌دهد که قدرت‌های منطقه‌ای، حتی بدون آمریکا، توان تغییر بنیادی توازن را داشتند.

۶-۱۱. مسئلهٔ دامنه: آیا رئالیسم تهاجمی بر قدرت‌های منطقه‌ای صدق می‌کند؟

مهم‌ترین مشکل نظری در کاربرد نظریهٔ مرشایمر بر خاورمیانه، مسئلهٔ «دامنه» است. مرشایمر صریحاً نظریه‌اش را نظریهٔ «سیاست قدرت‌های بزرگ» می‌نامد. او قدرت بزرگ را دولتی تعریف می‌کند که توان نظامی کافی برای یک جنگ تمام‌عیار متعارف با قوی‌ترین دولت جهان را داشته باشد؛ جنگی که در آن ممکن است شکست بخورد، اما می‌تواند آن را به جنگی فرسایشی تبدیل کند که قوی‌ترین دولت را به‌شدت تضعیف کند. هیچ دولت خاورمیانه‌ای با این تعریف قدرت بزرگ نیست.

بنابراین سه راه برای کاربرد نظریه بر خاورمیانه وجود دارد:

- **راه نخست:** اعلام اینکه نظریه بر خاورمیانه صدق نمی‌کند. در این صورت، رئالیسم تهاجمی دربارهٔ رفتار قدرت‌های منطقه‌ای چیزی برای گفتن ندارد و تنها می‌تواند رفتار آمریکا، روسیه و چین را در منطقه توضیح دهد.
- **راه دوم:** گسترش منطق نظریه به «قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای»، یعنی فرض اینکه هر دولت در درون نظام منطقه‌ای خود، مانند قدرت بزرگ در نظام جهانی رفتار می‌کند. برخی پژوهشگران، از جمله اریک لبز در مقالهٔ «فراتر از پیروزی» (۱۹۹۷)، به این سو رفته‌اند و گفته‌اند که هر دولتی، در حد امکاناتش، به‌دنبال گسترش اهداف جنگی خود است.
- **راه سوم:** پذیرش اینکه قدرت‌های منطقه‌ای در «نظامی دولایه» عمل می‌کنند: در لایهٔ منطقه‌ای مانند قدرت‌های بزرگ رقابت می‌کنند و در لایهٔ جهانی، به‌عنوان دولت‌های کوچک‌تر، در برابر قدرت‌های بزرگ موازنه، همراهی یا پوشش ریسک می‌کنند.

فرضیهٔ کتاب حاضر به راه سوم نزدیک است و آن را یک گام جلوتر می‌برد: قدرت‌های منطقه‌ای خاورمیانه، دقیقاً به این دلیل که در نظامی دولایه عمل می‌کنند، ناچارند در هر لایه منطق متفاوتی را به کار گیرند. در لایهٔ منطقه‌ای، منطق تهاجمی (رقابت برای نفوذ) و در لایهٔ جهانی، منطق تدافعی و همراهی (جلب حمایت قدرت بزرگ). چون این دو لایه هم‌زمان وجود دارند، دو منطق نیز هم‌زمان به کار می‌روند. تنش‌زدایی با یک همسایه اغلب برای جلب رضایت قدرت جهانی است و قدرت‌افزایی در برابر همسایهٔ دیگر برای کسب جایگاه منطقه‌ای.

۶-۱۲. مرشایمر و جنگ غزه

پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، مرشایمر در مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های متعدد، از تندترین منتقدان رفتار نظامی اسرائیل در غزه بود و آن را از نظر حقوقی و اخلاقی محکوم کرد. او همچنین استدلال کرد که سیاست اسرائیل از نظر راهبردی نیز به زیان خود اسرائیل است، زیرا مشروعیت بین‌المللی آن را فرسوده می‌کند و مسئلهٔ فلسطین را حل نمی‌کند.

این موضع‌گیری‌ها، فارغ از داوری دربارهٔ درستی آنها، از نظر نظری پرسشی مهم برمی‌انگیزد: آیا مرشایمر، هنگامی که از هزینهٔ «مشروعیت» برای اسرائیل سخن می‌گوید، از چارچوب نظری خود فاصله نمی‌گیرد؟ در «تراژدی»، مشروعیت متغیری بی‌اهمیت است و تنها قدرت مادی مهم است. اما در تحلیل‌های مرشایمر دربارهٔ غزه، مشروعیت، افکار عمومی جهانی و جایگاه اخلاقی، نقش مهمی دارند. این بار دیگر نشان می‌دهد که هنگامی که نظریه‌پرداز ساختاری به خاورمیانه می‌رسد، ناچار به متغیرهایی روی می‌آورد که نظریه‌اش آنها را کنار گذاشته بود.

۶-۱۳. نقدهای وارد بر «چگونه دولت‌ها فکر می‌کنند»

کتاب ۲۰۲۳ مرشایمر و روزاتو نیز نقدهای جدی برانگیخت. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- **تعریف بیش از حد گسترده از عقلانیت:** اگر هر تصمیمی که بر یک «نظریهٔ معتبر» استوار است و از راه مشورت گرفته شده، عقلانی باشد، تقریباً همهٔ تصمیم‌ها عقلانی‌اند. در این صورت، مفهوم عقلانیت ارزش تبیینی خود را از دست می‌دهد.
- **چه چیزی «نظریهٔ معتبر» است؟** مرشایمر و روزاتو رئالیسم و لیبرالیسم را نظریه‌های معتبر می‌دانند، اما معیار روشنی برای تشخیص نظریه‌های معتبر از نامعتبر ارائه نمی‌کنند. آیا ایدئولوژی «مقاومت» یا «صدور انقلاب» نیز نظریهٔ معتبر است؟
- **نادیده‌گرفتن تصمیم‌های غیرعقلانی آشکار:** منتقدان نمونه‌هایی چون حملهٔ صدام به کویت (۱۹۹۰) یا تهاجم آمریکا به عراق (۲۰۰۳) را مطرح کردند که به نظر آنها نمی‌توان آنها را عقلانی دانست.

برای بحث ما، نکتهٔ مهم این است که اگر دولت‌ها می‌توانند بر اساس رئالیسم یا لیبرالیسم «عقلانی» باشند، پس دولتی که هم‌زمان هر دو را به کار می‌برد نیز می‌تواند عقلانی باشد. مرشایمر در این کتاب، بی‌آنکه قصد داشته باشد، امکان نظری «عقلانیت دوگانه» را پذیرفته است.

۱۴-۶. جمع‌بندی فصل

مرشایمر در نظریه تهاجمی و در تجویز سیاست برای خاورمیانه معمولاً تدافعی است. او برای توضیح سیاست آمریکا در خاورمیانه به متغیرهای داخلی (لابی) پناه برد و در «توهم بزرگ» ناسیونالیسم را به نظریه افزود. در «چگونه دولت‌ها فکر می‌کنند» نیز عقلانیت را چنان گسترده تعریف کرد که هر رفتار ترکیبی را می‌تواند پوشش دهد. این تحولات نشان می‌دهد که خود مرشایمر نیز در مواجهه با خاورمیانه، چارچوب ساختاری ناب را ناکافی یافته است.

فصل هفتم

مقایسهٔ تطبیقی رئالیسم تدافعی و تهاجمی

۷-۱. اشتراکات: یک خانواده، دو فرزند

پیش از برشمردن تفاوت‌ها باید یادآوری کرد که والتز و مرشایمر در بیشتر فرض‌های بنیادین اشتراک دارند:

- هر دو نظریه «ساختاری»اند و علت اصلی رفتار دولت‌ها را در ساختار نظام بین‌الملل می‌جویند، نه در طبیعت بشر یا ویژگی‌های داخلی دولت‌ها.
- هر دو آنارشی را اصل سازمان‌دهندهٔ نظام می‌دانند.
- هر دو دولت را بازیگر اصلی و یکپارچه فرض می‌کنند.
- هر دو بقا را هدف اصلی دولت‌ها می‌دانند.
- هر دو به نهادهای بین‌المللی و وابستگی متقابل اقتصادی بدبین‌اند.
- هر دو بر «دستاوردهای نسبی» تأکید دارند و همکاری را شکننده می‌دانند.
- هر دو قدرت‌های بزرگ را موضوع اصلی نظریهٔ خود می‌دانند.

۷-۲. تفاوت‌های کلیدی

الف) چقدر قدرت کافی است؟

مهم‌ترین تفاوت در پاسخ به این پرسش است. والتز می‌گوید دولت‌ها «مقدار مناسبی» از قدرت می‌خواهند و بیش از آن را خطرناک می‌دانند، زیرا ائتلاف موازنه‌گر برمی‌انگیزد. مرشایمر می‌گوید دولت‌ها تا رسیدن به هژمونی «هرگز سیر نمی‌شوند». این تفاوت را برخی پژوهشگران با تعبیر «دولت امنیت‌جو» در برابر «دولت قدرت‌جو» خلاصه کرده‌اند.

ب) برتری تهاجم یا تدافع

رئالیست‌های تدافعی معمولاً معتقدند تدافع در تاریخ مدرن برتری داشته است: فتح سرزمین دشوار و پرهزینه است، ناسیونالیسم مقاومت مردمی را تقویت می‌کند و سلاح هسته‌ای فتح قدرت‌های بزرگ را تقریباً ناممکن کرده است. مرشایمر این برتری را رد می‌کند و می‌گوید نمونه‌های فراوانی از تهاجم موفق وجود دارد و دولت‌ها نمی‌توانند پیشاپیش بدانند که تهاجم موفق خواهد بود یا نه.

ج) واکنش به متجاوز

والتز پیش‌بینی می‌کند که دولت‌ها به‌سرعت و به‌طور مؤثر علیه متجاوز موازنه می‌کنند. مرشایمر می‌گوید دولت‌ها ترجیح می‌دهند مسئولیت را به دیگری منتقل کنند و موازنه معمولاً دیرهنگام و ناکارآمد است. همین تأخیر به متجاوزان فرصت می‌دهد.

د) تبیین رفتار تهاجمی

در رئالیسم تدافعی، رفتار تهاجمی «انحراف» است و با عوامل داخلی توضیح داده می‌شود. در رئالیسم تهاجمی، رفتار تهاجمی «عادی» است و از ساختار ناشی می‌شود. بنابراین والتز برای توضیح هیتلر به ایدئولوژی نازی نیاز دارد، اما مرشایمر نه.

هـ) نظام باثبات

والتز نظام دوقطبی را باثبات‌ترین می‌داند. مرشایمر نیز دوقطبی را باثبات‌تر می‌داند، اما با استدلالی متفاوت: در دوقطبی هیچ هژمون بالقوه‌ای وجود ندارد که بخواهد کل منطقه را تصرف کند. اما مرشایمر بر خطر «چندقطبی نامتوازن» تأکید بیشتری دارد.

و) سلاح هسته‌ای

والتز گسترش تدریجی سلاح هسته‌ای را ثبات‌آفرین می‌داند. مرشایمر نیز در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ پیشنهاد کرده بود که اوکراین تسلیحات هسته‌ای خود را حفظ کند تا در برابر روسیه بازدارندگی داشته باشد. هر دو بازدارندگی هسته‌ای را به‌عنوان ابزار ثبات پذیرفته‌اند، اما مرشایمر بیشتر بر امکان رقابت در سطح متعارف زیر چتر هسته‌ای تأکید دارد.

۷-۳. جدول تطبیقی جامع

معیار	والتز (رئالیسم تدافعی)	مرشایمر (رئالیسم تهاجمی)
اثر بنیادین	نظریهٔ سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹)	تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ (۲۰۰۱)
هدف دولت	امنیت و حفظ موقعیت	بیشینه‌سازی قدرت نسبی و هژمونی
مقدار مطلوب قدرت	مناسب و کافی	هرچه بیشتر، تا هژمونی
ماهیت دولت‌ها	عمدتاً حافظ وضع موجود	عمدتاً تجدیدنظرطلب
نگاه به تهاجم	معمولاً خودشکن	گاه عقلانی و سودمند
برتری نظامی	تدافع برتر است	برتری تدافع ثابت‌شده نیست
واکنش به متجاوز	موازنه‌سازی سریع	انتقال مسئولیت، موازنهٔ دیرهنگام
تبیین تجاوز	عوامل داخلی، ادراک نادرست	منطق ساختار
نقش نهادها	ثانوی	تقریباً هیچ
تنش‌زدایی	عقلانی در صورت امنیت کافی	خطرناک؛ دلجویی مردود است
سلاح هسته‌ای	ثبات‌آفرین؛ بیشتر بهتر است	ثبات‌آفرین در سطح راهبردی
موضع دربارهٔ ایران	ایران هسته‌ای ثبات می‌آورد	ایران مهارپذیر است
موضع دربارهٔ عراق ۲۰۰۳	مخالف جنگ	مخالف جنگ
سطح تحلیل	نظام بین‌الملل	نظام بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ

۷-۴. اختلاف بر سر «مسئلهٔ نیت»

هر دو نظریه می‌پذیرند که نیات دولت‌ها نامعلوم است. اما نتیجه‌ای که می‌گیرند متفاوت است. والتز و رئالیست‌های تدافعی (به‌ویژه گلیزر و والت) معتقدند که دولت‌ها می‌توانند با علامت‌دهی و رفتار، نیات خود را تا حدی آشکار کنند. مرشایمر معتقد است که حتی اگر نیات امروز آشکار باشد، نیات فردا را نمی‌توان دانست، پس دولت‌ها باید بر «توانمندی‌ها» تمرکز کنند نه «نیات».

این اختلاف در خاورمیانه به‌شکلی ویژه ظاهر می‌شود. دولت‌های منطقه «نیات دوگانه» را عمداً نمایش می‌دهند. اسرائیل هم‌زمان علامت صلح و علامت برتری‌طلبی می‌فرستد. جمهوری اسلامی هم‌زمان علامت گفت‌وگو و علامت مقاومت می‌فرستد. این «ابهام راهبردی» خود ابزاری برای مدیریت معمای امنیت است: به رقیب امید می‌دهد که توافق ممکن است و هم‌زمان او را از هزینهٔ تهاجم می‌ترساند.

۷-۵. آیا دو نظریه مکمل‌اند؟

برخی پژوهشگران، مانند گلن اسنایدر، پیشنهاد کرده‌اند که دو نظریه را می‌توان در یک «نظریهٔ مشروط» ترکیب کرد: در شرایطی که تدافع برتر و تهدید کم است، دولت‌ها تدافعی رفتار می‌کنند و در شرایطی که تهاجم برتر و فرصت فراهم است، تهاجمی. جفری تالیافرو نیز گفته است که رفتار دولت‌ها به «میزان تهدید» و «فرصت» بستگی دارد.

فرضیهٔ کتاب حاضر از این ترکیب‌های مشروط فراتر می‌رود. در ترکیب مشروط، دولت در زمان‌های مختلف یا در شرایط مختلف، یکی از دو منطق را برمی‌گزینند. اما در فرضیهٔ «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان»، دولت در یک زمان و در یک موضوع، هر دو منطق را به‌طور هم‌زمان به کار می‌گیرد و این دو منطق یکدیگر را تقویت می‌کنند. به بیان دیگر، تنش‌زدایی ابزار قدرت‌افزایی است و قدرت‌افزایی پشتوانهٔ تنش‌زدایی.

۷-۶. بروکس: «رئالیسم‌های رقیب» و مسئلهٔ احتمال

استیون بروکس در مقالهٔ «رئالیسم‌های رقیب» (۱۹۹۷) تفاوت میان دو شاخهٔ رئالیسم را به شکلی دقیق‌تر صورت‌بندی کرد. به نظر او، اختلاف اصلی نه در میزان قدرتی است که دولت‌ها می‌خواهند، بلکه در اینکه دولت‌ها چگونه دربارهٔ خطر فکر می‌کنند:

- **نئورئالیسم (و به‌ویژه رئالیسم تهاجمی):** دولت‌ها بر اساس «امکان» تصمیم می‌گیرند. چون ممکن است رقیب در آینده تهاجمی شود، باید همین امروز خود را برای بدترین حالت آماده کنند. این منطق «بدترین سناریو» است.
- **رئالیسم پساکلاسیک (و به‌ویژه رئالیسم تدافعی):** دولت‌ها بر اساس «احتمال» تصمیم می‌گیرند. آنها می‌سنجند که احتمال تهاجمی‌شدن رقیب چقدر است و هزینه‌های آمادگی برای بدترین حالت را با منافع همکاری مقایسه می‌کنند.

این تمایز برای فهم سیاست دوگانه اهمیت فراوان دارد. دولتی که با منطق «امکان» به یک رقیب و با منطق «احتمال» به رقیب دیگر می‌نگرد، طبیعتاً با اولی رقابت و با دومی همکاری خواهد کرد. اما وضعیت پیچیده‌تر زمانی است که یک دولت با یک رقیب واحد، هم‌زمان از هر دو منطق استفاده کند: در حوزهٔ امنیتی بدترین سناریو را مفروض بگیرد و در حوزهٔ اقتصادی بر اساس احتمال عمل کند. رابطهٔ عربستان و ایران پس از توافق پکن، یا رابطهٔ امارات و ایران در حوزهٔ تجارت از طریق دبی، دقیقاً چنین ترکیبی است.

۷-۷. تانگ شیپینگ: از رئالیسم تهاجمی به رئالیسم تدافعی، یک تکامل تاریخی

تانگ شیپینگ، پژوهشگر چینی، در کتاب «تکامل اجتماعی سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۳) پیشنهادی خلاقانه برای آشتی دادن دو نظریه ارائه کرد. به نظر او، هر دو نظریه درست‌اند، اما هر یک برای دورهٔ تاریخی متفاوتی. نظام بین‌الملل در طول تاریخ از یک «جهان مرشایمری» (که در آن فتح آسان و سودمند بود و دولت‌های تهاجمی بقا می‌یافتند) به یک «جهان والتزی» (که در آن فتح دشوار و پرهزینه است و دولت‌های تدافعی بهتر بقا می‌یابند) تکامل یافته است. سازوکار این تکامل، شبیه انتخاب طبیعی بود: دولت‌های تهاجمی به‌تدریج حذف یا مجازات شدند و هنجارهایی مانند حرمت حاکمیت و منع فتح سرزمین نهادینه شد.

پیامد این نظریه برای خاورمیانه جالب است. اگر تانگ درست بگوید، خاورمیانه ممکن است منطقه‌ای باشد که در آن این تکامل ناتمام مانده است: بخشی از روابط منطقه‌ای (روابط میان دولت‌های مستقر خلیج فارس، یا میان اسرائیل و کشورهای عادی‌سازی‌کرده) به «جهان والتزی» رسیده‌اند و بخش دیگر (رابطه با دولت‌های شکننده و بازیگران غیردولتی، یا رقابت در قفقاز) هنوز در «جهان مرشایمری» قرار دارند. هر دولت منطقه، از آنجا که هم‌زمان در هر دو جهان حضور دارد، ناچار است با منطق هر دو جهان رفتار کند. این تفسیر تکاملی، توضیحی ساختاری برای سیاست دوگانه فراهم می‌کند.

۷-۸. گونه‌شناسی شولر و کشورهای خاورمیانه

رندال شولر در مقالهٔ «همراهی برای سود» (۱۹۹۴) و کتاب «عدم توازن‌های مرگبار» (۱۹۹۸) دولت‌ها را بر اساس دو معیار، یعنی قدرت نسبی و میزان رضایت از وضع موجود، به چهار دسته تقسیم کرد و برای هر یک نام جانوری برگزید:

- **شیر:** دولت قدرتمند و راضی از وضع موجود؛ حاضر است برای حفظ نظم هزینه بپردازد.
- **بره:** دولت ضعیف و راضی؛ به‌دنبال حمایت و بقاست.
- **شغال:** دولت ضعیف اما ناراضی؛ به قدرت تجدیدنظرطلب می‌پیوندد تا در غنایم سهیم شود.
- **گرگ:** دولت قدرتمند و ناراضی؛ حاضر است برای تغییر نظم ریسک کند.

اگر این گونه‌شناسی را بر کشورهای خاورمیانه اعمال کنیم، به نتیجه‌ای جالب می‌رسیم: هیچ‌یک از شش کشور مورد مطالعه به‌طور ثابت در یک دسته قرار نمی‌گیرد.

کشور	در یک حوزه	در حوزهٔ دیگر
اسرائیل	شیر: حافظ نظم امنیتی با آمریکا و شریکان عرب	گرگ: تغییر وضع موجود سرزمینی در سوریه، لبنان و کرانهٔ باختری
جمهوری اسلامی	بره: جست‌وجوی بقا و کاهش تحریم	گرگ: تلاش برای دگرگونی نظم منطقه‌ای از راه شبکهٔ نیابتی
عربستان	شیر: حافظ نظم نفتی و ثبات خلیج فارس	گرگ کوچک: جنگ یمن و محاصرهٔ قطر
ترکیه	شیر: عضو ناتو و حافظ نظم امنیتی	گرگ: تغییر وضع موجود در سوریه، لیبی و مدیترانهٔ شرقی
قطر	بره: نیازمند حمایت آمریکا	شغال: پیوند با جریان‌های تجدیدنظرطلب اسلام سیاسی
آذربایجان	شیر کوچک: حافظ نظم انرژی و ترانزیت	گرگ: تغییر وضع موجود سرزمینی با زور

این جدول نشان می‌دهد که گونه‌شناسی‌هایی که دولت‌ها را با یک «هویت راهبردی» ثابت تعریف می‌کنند، در خاورمیانه کاربرد محدودی دارند. هر دولت چند هویت راهبردی دارد که در حوزه‌های مختلف فعال می‌شوند.

۹-۷. پیش‌بینی‌های دو نظریه برای خاورمیانه: یک آزمون فکری

برای روشن‌تر کردن مقایسه، می‌توان پرسید: اگر فقط یکی از دو نظریه را در اختیار داشتیم، چه رفتاری را از هر دولت پیش‌بینی می‌کردیم؟

کشور	پیش‌بینی بر اساس والتز	پیش‌بینی بر اساس مرشایمر	رفتار مشاهده‌شده
اسرائیل	حفظ برتری و پرهیز از گسترش	گسترش نفوذ و حذف رقبا؛ تنش‌زدایی فقط تاکتیکی	هر دو، هم‌زمان و با سرمایه‌گذاری جدی در هر دو
جمهوری اسلامی	بازدارندگی برای بقا؛ جامعه‌پذیری تدریجی	تلاش برای هژمونی منطقه‌ای	بازدارندگی، هژمونی‌طلبی و مذاکره به‌طور هم‌زمان
عربستان	موازنه با آمریکا علیه ایران	تضعیف ایران با هر فرصت	موازنه، آشتی با ایران و حمایت از فشار بر آن به‌طور هم‌زمان
ترکیه	موازنه در چارچوب ناتو	گسترش نفوذ نظامی در پیرامون	گسترش نظامی و میانجی‌گری فعال به‌طور هم‌زمان
قطر	پناه به چتر آمریکا	همراهی با قدرت برتر	پناه به آمریکا، پیوند با ایران و ترکیه، و میزبانی اسلام‌گرایان به‌طور هم‌زمان

کشور	پیش‌بینی بر اساس والتز	پیش‌بینی بر اساس مرشایمر	رفتار مشاهده‌شده
آذربایجان	بسنده‌کردن به بازپس‌گیری قره‌باغ	تحمیل کریدور با زور	فتح سرزمین و صلح از راه توافق به‌طور هم‌زمان

ستون آخر این جدول خلاصهٔ کل فرضیهٔ کتاب است: در هر شش مورد، رفتار مشاهده‌شده نه با پیش‌بینی والتز منطبق است و نه با پیش‌بینی مرشایمر، بلکه ترکیبی از هر دو است.

۷-۱۰. یک نظریه، دو نظریه، یا هیچ‌کدام؟

در پایان این مقایسه، سه موضع ممکن دربارهٔ رابطهٔ دو نظریه وجود دارد:

- **موضع رقابتی:** یکی از دو نظریه درست و دیگری نادرست است؛ باید با شواهد میان آنها داوری کرد. این موضع بیشتر طرفداران هر دو نظریه است.
- **موضع مکمل:** هر دو نظریه درست‌اند، اما برای شرایط یا دوره‌های متفاوت. این موضع اسنایدر، تالیافرو و تانگ است.
- **موضع ترکیبی هم‌زمان:** هر دو منطق در یک دولت و در یک زمان حضور دارند و رفتار دولت حاصل ترکیب آنهاست. این موضع کتاب حاضر است.

تفاوت موضع دوم و سوم ظریف اما مهم است. در موضع مکمل، دولت در هر لحظه یکی از دو منطق را برمی‌گزیند و نظریه‌پرداز باید شرایط انتخاب را مشخص کند. در موضع ترکیبی هم‌زمان، دولت هرگز یکی را کنار نمی‌گذارد و نظریه‌پرداز باید منطق «ترکیب» را توضیح دهد: اینکه دو منطق چگونه تقسیم کار می‌کنند، یکدیگر را تقویت یا تضعیف می‌کنند و در چه نقطه‌ای تعادلشان برهم می‌خورد. بخش دوم این کتاب به همین پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

۷-۱۱. چگونه میان دو نظریه داوری کنیم؟ ملاحظات روش‌شناختی

مقایسهٔ والتز و مرشایمر تنها زمانی معنادار است که روشن کنیم با چه معیارهایی می‌خواهیم میان آنها، یا میان آنها و چارچوب جایگزین، داوری کنیم. این بخش ملاحظات روش‌شناختی اصلی را که در سراسر بخش دوم کتاب به کار رفته‌اند، صورت‌بندی می‌کند.

الف) مسئلهٔ عملیاتی‌سازی

نخستین مشکل در آزمون دو نظریه، دشواری عملیاتی‌سازی مفاهیم کلیدی آنهاست. «امنیت‌جویی» و «قدرت‌جویی» انگیزه‌هایی ذهنی‌اند که مستقیماً مشاهده‌پذیر نیستند. یک اقدام واحد، مثلاً افزایش بودجهٔ نظامی یا ایجاد پایگاه در کشوری دیگر، را می‌توان هم نشانهٔ امنیت‌جویی (پاسخ به تهدید) و هم نشانهٔ قدرت‌جویی (تلاش برای برتری) تفسیر کرد. این همان مشکلی است که جرویس با مفهوم «تمایزناپذیری تسلیحات تهاجمی و تدافعی» صورت‌بندی کرد.

راه‌حل این کتاب، تمرکز بر «رفتار» به‌جای «انگیزه» است. به‌جای پرسش از اینکه دولت در ذهن خود امنیت می‌خواهد یا قدرت، می‌پرسیم که آیا دولت هم‌زمان رفتارهایی را که هر دو نظریه آنها را نشانهٔ منطق مقابل می‌دانند، انجام داده است یا نه. اگر دولتی هم‌زمان رفتاری انجام دهد که والتز آن را «انحراف تهاجمی» و مرشایمر آن را «دلجویی نامعقول» می‌داند، هر دو نظریه در توضیح آن رفتار دچار مشکل‌اند. شاخص‌های عملیاتی دو منطق در فصل نهم ارائه شده است.

ب) موارد محتمل و موارد نامحتمل

هری اکستاین، روش‌شناس آمریکایی، در مقالهٔ مشهوری دربارهٔ مطالعهٔ موردی (۱۹۷۵) مفهوم «مورد حیاتی» را مطرح کرد: موردی که اگر نظریه در آن موفق نشود، احتمال موفقیتش در هیچ جای دیگر وجود ندارد (مورد «بیشترین احتمال»)، یا اگر در آن موفق شود، در همه جا موفق خواهد بود (مورد «کمترین احتمال»).

خاورمیانه را می‌توان از چند جهت «مورد بیشترین احتمال» برای رئالیسم دانست: منطقه‌ای با آنارشی شدید، تهدیدهای امنیتی جدی، جنگ‌های مکرر، نهادهای منطقه‌ای ضعیف و نقش کمرنگ دموکراسی و وابستگی متقابل لیبرال. اگر رئالیسم ساختاری در جایی باید کار کند، این‌جاست. بنابراین ناکامی دو نظریه در خاورمیانه، شاهدی قوی‌تر علیه آنهاست تا ناکامی در منطقه‌ای مانند اروپای غربی که ساختار نهادی و هنجاری متفاوتی دارد.

ج) ردیابی فرایند

الکساندر جورج و اندرو بنت در «مطالعات موردی و توسعهٔ نظریه در علوم اجتماعی» (۲۰۰۵) روش «ردیابی فرایند» را به‌عنوان ابزار اصلی مطالعهٔ موردی کیفی معرفی کردند. در این روش، پژوهشگر زنجیرهٔ علّی میان متغیرها را گام‌به‌گام دنبال می‌کند تا ببیند آیا سازوکاری که نظریه پیش‌بینی می‌کند، در عمل رخ داده است یا نه.

در این کتاب، ردیابی فرایند در «مطالعه‌های موشکافانه» به کار رفته است. برای مثال، در مطالعهٔ سال برجام (فصل دوازدهم)، نشان دادیم که چگونه اقدام قدرت‌افزای سپاه (بازداشت ملوانان) از راه کانال ارتباطی‌ای که اقدام تنش‌زدا (برجام) ساخته بود، مدیریت شد. این زنجیره، «سازوکار» پیوند دو منطق را آشکار می‌کند؛ چیزی که مقایسهٔ صرف نتایج قادر به نشان‌دادنش نیست.

د) روش هم‌خوانی

روش دیگری که در این کتاب به کار رفته، «روش هم‌خوانی» است: مقایسهٔ پیش‌بینی‌های هر نظریه با نتایج مشاهده‌شده در هر مورد. جدول‌های «پیش‌بینی بر اساس والتز، پیش‌بینی بر اساس مرشایمر، رفتار مشاهده‌شده» در همین فصل و در فصل‌های موردی، کاربرد این روش است. محدودیت روش هم‌خوانی آن است که هم‌خوانی میان پیش‌بینی و نتیجه، به‌خودی‌خود علیت را اثبات نمی‌کند؛ از این رو کتاب آن را با ردیابی فرایند تکمیل کرده است.

هـ) شرایط خلاف واقع

یکی از ابزارهای سودمند در ارزیابی نظریه‌ها، پرسش‌های «خلاف واقع» است: اگر فلان دولت فقط یکی از دو منطق را دنبال کرده بود، چه می‌شد؟ برای مثال: اگر قطر تنها متحد آمریکا بود و میزبان حماس نبود، آیا می‌توانست میانجی آتش‌بس غزه باشد؟ اگر آذربایجان تنها به زور تکیه کرده بود و بند نهم بیانیهٔ ۲۰۲۰ را نداشت، آیا می‌توانست ادعای کریدور را با پشتوانهٔ حقوقی پیش ببرد؟ پاسخ منفی به این پرسش‌ها نشان می‌دهد که دو منطق نه تنها هم‌زمان، بلکه به یکدیگر وابسته بوده‌اند. پژوهشگرانی چون جیمز فیرون و فیلیپ تتلاک بر ضرورت دقت در طرح پرسش‌های خلاف واقع تأکید کرده‌اند: سناریوی خلاف واقع باید کمترین تغییر ممکن در واقعیت را مفروض بگیرد و با دانش تاریخی موجود سازگار باشد.

و) خطر «نجات نظریه»

آخرین ملاحظه، خطری است که لاکاتوش آن را «تغییر مسئلهٔ انحطاط‌آمیز» نامید: افزودن فرض‌های کمکی به نظریه برای سازگار کردن آن با شواهد مخالف، بی‌آنکه پیش‌بینی تازه‌ای حاصل شود. هم مدافعان والتز (با افزودن ادراک، ائتلاف‌های داخلی و ایدئولوژی) و هم مدافعان مرشایمر (با تفسیر هر خویشتنداری به‌عنوان «فقدان فرصت») در معرض این خطرند. چارچوب «رئالیسم دوگانه» نیز باید از همین خطر بپرهیزد. از این رو کتاب، در فصل نهم معیارهای ابطال فرضیه را مشخص کرده، در فصل هجدهم موارد کنترل را بررسی کرده و در فصل بیستم گزاره‌های آزمون‌پذیر تازه‌ای استخراج کرده است.

۷-۱۲. سطح تحلیل: مسئلهٔ سینگر

دیوید سینگر در مقالهٔ مشهور «مسئلهٔ سطح تحلیل در روابط بین‌الملل» (۱۹۶۱) نشان داد که تحلیلگر باید آگاهانه سطح تحلیل خود را برگزیند: سطح نظام بین‌الملل یا سطح دولت ملی. هر سطح مزایا و محدودیت‌هایی دارد. سطح نظام، تعمیم‌پذیری و صرفه‌جویی بیشتری دارد، اما تفاوت‌های میان دولت‌ها را نادیده می‌گیرد. سطح دولت، جزئیات بیشتری را می‌بیند، اما تعمیم را دشوار می‌کند.

والتز و مرشایمر هر دو سطح نظام را برگزیده‌اند. نقد این کتاب، برخلاف بسیاری از نقدهای پیشین، صرفاً بازگشت به سطح دولت نیست. استدلال کتاب این است که میان سطح نظام جهانی و سطح دولت، سطح سومی وجود دارد، یعنی «نظام منطقه‌ای»، که منطق خاص خود را دارد. سیاست دوگانه، پاسخ دولت‌ها به فشارهای هم‌زمان دو سطح ساختاری (جهانی و منطقه‌ای) است، نه صرفاً محصول ویژگی‌های داخلی آنها. از این منظر، «رئالیسم دوگانه» همچنان نظریه‌ای ساختاری است، اما ساختاری دولایه.

۷-۱۳. جمع‌بندی فصل

والتز و مرشایمر دو پاسخ متفاوت به یک پرسش داده‌اند: دولت‌ها در نظام آنارشیک چقدر قدرت می‌خواهند؟ پاسخ والتز «به اندازهٔ کافی» و پاسخ مرشایمر «هرچه بیشتر» است. هر دو پاسخ فرض می‌کنند که دولت‌ها باید یکی از دو مسیر را برگزینند. بخش دوم کتاب نشان خواهد داد که در خاورمیانه این فرض درست نیست.

فصل هشتم

نقدهای وارد بر رئالیسم ساختاری؛ با تأکید بر جهان غیرغربی

۸-۱. نقد لیبرال و نهادگرا

رابرت کوهن و جوزف نای در «قدرت و وابستگی متقابل» (۱۹۷۷) و کوهن در «پس از هژمونی» (۱۹۸۴) استدلال کردند که دولت‌ها در شرایط وابستگی متقابل پیچیده، انگیزهٔ همکاری دارند و نهادهای بین‌المللی می‌توانند هزینهٔ معاملات را کاهش دهند، اطلاعات فراهم کنند و تقلب را پرهزینه کنند. پاسخ نهادگرایان به مسئلهٔ «دستاوردهای نسبی» این بود که در بیشتر موضوعات، به‌ویژه اقتصادی، دولت‌ها بیشتر به دستاوردهای مطلق اهمیت می‌دهند.

در خاورمیانه این نقد بخشی از واقعیت را توضیح می‌دهد: کریدورهای تجاری (مانند کریدور هند-خاورمیانه-اروپا یا مسیر زنگزور)، همکاری‌های انرژی (مانند مجمع گاز مدیترانهٔ شرقی) و پیوندهای اقتصادی امارات و اسرائیل پس از ۲۰۲۰ نشان‌دهندهٔ منطق لیبرال است. اما همین طرح‌ها، چنان‌که خواهیم دید، هم‌زمان ابزار قدرت‌افزایی و ژئوپلیتیک‌اند.

۸-۲. نقد سازه‌انگارانه

الکساندر ونت در مقالهٔ «آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌سازند» (۱۹۹۲) و کتاب «نظریهٔ اجتماعی سیاست بین‌الملل» (۱۹۹۹) استدلال کرد که آنارشی منطق ثابتی ندارد. سه «فرهنگ آنارشی» وجود دارد: هابزی (دشمنی)، لاکی (رقابت) و کانتی (دوستی). اینکه کدام فرهنگ حاکم شود، به هویت‌ها، تعامل‌ها و انتظارات متقابل دولت‌ها بستگی دارد.

نقد سازه‌انگارانه در خاورمیانه بسیار قدرتمند است. مایکل بارنت در «گفت‌وگوهای سیاست عربی» (۱۹۹۸) نشان داد که رقابت میان دولت‌های عرب بیش از آنکه نظامی باشد، رقابتی «نمادین» بر سر تعریف هنجارهای عربیت بوده است. مارک لینچ و دیگران نیز نقش رسانه‌های فراملی، مانند الجزیره، در شکل‌دادن

به حوزهٔ عمومی عربی را بررسی کرده‌اند. هویت‌های فرقه‌ای (شیعه و سنی)، اسلام سیاسی (اخوان المسلمین) و ایدئولوژی «مقاومت» همگی منابع قدرت و تهدیدند که رئالیسم ساختاری آنها را نمی‌بیند.

۸-۳. رئالیسم نئوکلاسیک

گیدئون رز در مقالهٔ مشهوری در ۱۹۹۸ نام «رئالیسم نئوکلاسیک» را بر گروهی از آثار نهاد که می‌کوشیدند ساختار نظام بین‌الملل را با متغیرهای داخلی پیوند دهند. در این دیدگاه، فشارهای ساختاری «متغیر مستقل» هستند، اما از صافی «متغیرهای میانجی» (ادراک رهبران، ساختار دولت، توان بسیج منابع داخلی، فرهنگ راهبردی) می‌گذرند و به سیاست خارجی تبدیل می‌شوند. نمایندگان این جریان عبارت‌اند از:

- **فرید زکریا:** در «از ثروت به قدرت» (۱۹۹۸) نشان داد که توان دولت در استخراج منابع از جامعه، تعیین‌کنندهٔ سیاست خارجی است.
- **رندال شولر:** در «دشمن بی‌پاسخ» (۲۰۰۶) نشان داد که دولت‌ها گاه به دلیل گسست نخبگان و ضعف انسجام داخلی، در برابر تهدیدها «کم‌موازنه» می‌کنند. او همچنین دولت‌ها را به «شیر، بره، شغال و گرگ» تقسیم کرد که بر حسب رضایت یا نارضایتی از وضع موجود و قدرت، رفتارهای متفاوت دارند.
- **نورین ریپسمن، جفری تالیافرو و استیون لوبل:** در «رئالیسم نئوکلاسیک و نظریهٔ سیاست بین‌الملل» (۲۰۱۶) یک چارچوب نظام‌مند برای این جریان ارائه کردند.

رئالیسم نئوکلاسیک برای فرضیهٔ این کتاب نزدیک‌ترین متحد نظری است. زیرا امکان می‌دهد ببینیم که یک دولت چگونه فشارهای ساختاری (که ممکن است تدافعی یا تهاجمی باشد) را با نیازهای داخلی (بقای رژیم، مشروعیت دینی، منافع اقتصادی نخبگان) ترکیب می‌کند و رفتاری دوگانه پدید می‌آورد.

۸-۴. نقد از منظر جهان سوم: امنیت رژیم و «موازنهٔ همه‌جانبه»

مهم‌ترین نقد برای خاورمیانه از سوی پژوهشگرانی آمده است که رفتار دولت‌های جهان سوم را بررسی کرده‌اند.

الف) استیون دیوید و «موازنهٔ همه‌جانبه»

استیون دیوید در مقالهٔ «تبیین هم‌سویی‌های جهان سوم» (۱۹۹۱) استدلال کرد که رهبران دولت‌های جهان سوم نه علیه تهدیدهای خارجی، بلکه علیه «همهٔ تهدیدها»، اعم از داخلی و خارجی، موازنه می‌کنند. او این

را «موازنهٔ همه‌جانبه» (omnibalancing) نامید. یک رهبر ممکن است با دشمن خارجی سازش کند تا با دشمن داخلی مقابله کند. مهم‌ترین هدف، بقای رژیم و رهبر است، نه بقای دولت به معنای انتزاعی.

این مفهوم کلید فهم بسیاری از سیاست‌های دوگانه در منطقه است. عربستان سعودی با اسرائیل از در تنش‌زدایی درمی‌آید تا در برابر ایران و اخوان المسلمین موازنه کند، اما از عادی‌سازی کامل پرهیز می‌کند تا مشروعیت دینی داخلی خود را از دست ندهد. جمهوری اسلامی با غرب مذاکره می‌کند تا تحریم‌ها را کاهش دهد، اما شبکهٔ نیابتی را حفظ می‌کند تا هویت انقلابی و بقای نظام را تضمین کند.

ب) محمد ایوب و «رئالیسم فرودستان»

محمد ایوب در «معضل امنیتی جهان سوم» (۱۹۹۵) و مقالهٔ «رئالیسم فرودستان» استدلال کرد که دولت‌های جهان سوم در مرحلهٔ «دولت‌سازی»اند و مهم‌ترین منبع ناامنی آنها داخلی است: مرزهای تحمیلی، تنوع قومی و دینی، مشروعیت ضعیف و رقابت نخبگان. بنابراین منطق رئالیسم غربی، که دولت را واحد کامل و مستقر فرض می‌کند، بر آنها صدق نمی‌کند.

ج) گرگوری گاوس و جنگ سرد جدید خاورمیانه

گرگوری گاوس در مطالعات خود دربارهٔ روابط بین‌الملل خلیج فارس و مقالهٔ «فراتر از فرقه‌گرایی: جنگ سرد جدید خاورمیانه» (۲۰۱۴) نشان داد که رقابت ایران و عربستان پس از ۲۰۱۱ نه جنگ مستقیم، بلکه رقابت بر سر نفوذ در «دولت‌های ضعیف» (عراق، سوریه، لبنان، یمن، بحرین) است. دولت‌های منطقه از هویت‌های فرقه‌ای و فراملی برای نفوذ در این خلأها استفاده می‌کنند. این نوع رقابت، که از راه بازیگران غیردولتی پیش می‌رود، در چارچوب «موازنهٔ قوای» والتز یا «هژمونی منطقه‌ای» مرشایمر نمی‌گنجد.

د) ریموند هینبوش و نظام منطقه‌ای نفوذپذیر

ریموند هینبوش در «روابط بین‌الملل خاورمیانه» خاورمیانه را «نظام منطقه‌ای نفوذپذیر» توصیف کرد: منطقه‌ای که در آن قدرت‌های فرامنطقه‌ای همواره حضور فعال داشته‌اند و دولت‌های منطقه نیز از این قدرت‌ها برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌گیرند. در چنین نظامی، رابطهٔ «حامی و تحت‌الحمایه» میان آمریکا و متحدانش، نوعی سلسله‌مراتب درون آنارشی ایجاد می‌کند.

۸-۵. نظریهٔ مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای

باری بوزان و الی ویور در «مناطق و قدرت‌ها» (۲۰۰۳) نظریهٔ «مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای» را ارائه کردند. بر اساس این نظریه، بیشتر تهدیدها در فاصلهٔ کوتاه آسان‌تر جابه‌جا می‌شوند، پس امنیت به‌صورت «منطقه‌ای» سازمان می‌یابد. خاورمیانه یک مجموعهٔ امنیتی با سه زیرمجموعه است: شام (اسرائیل و همسایگان)، خلیج فارس و مغرب. این نظریه همچنین مفهوم «امنیتی‌سازی» را وارد کرد: مسائل نه به این دلیل که ذاتاً تهدیدند، بلکه به این دلیل که رهبران آنها را «امنیتی» معرفی می‌کنند، به تهدید تبدیل می‌شوند.

۸-۶. نقدهای درونی: مشکلات ابطال‌پذیری

جان واسکز در مقالهٔ مشهوری (۱۹۹۷) با بهره‌گیری از روش‌شناسی ایمره لاکاتوش استدلال کرد که برنامهٔ پژوهشی رئالیسم «انحطاط‌آمیز» شده است. زیرا هر بار که پیش‌بینی آن شکست می‌خورد (مثلاً دولت‌ها به‌جای موازنه‌سازی با قدرت برتر همراهی می‌کنند)، رئالیست‌ها مفهوم جدیدی (موازنهٔ تهدید، انتقال مسئولیت، کم‌موازنه‌سازی، موازنهٔ نرم) می‌سازند تا نظریه را نجات دهند. در نتیجه نظریه هر رفتاری را توضیح می‌دهد و بنابراین هیچ رفتاری را پیش‌بینی نمی‌کند.

جفری لگرو و اندرو موراوچیک نیز در مقالهٔ «آیا کسی هنوز رئالیست است؟» (۱۹۹۹) استدلال کردند که رئالیست‌ها برای پاسخ به ناهنجاری‌ها چنان متغیرهای لیبرال و سازه‌انگارانه وارد کرده‌اند که هستهٔ متمایز رئالیسم از میان رفته است.

۸-۷. موازنهٔ نرم و پوشش ریسک

پس از ۲۰۰۳، رابرت پیپ، تی. وی. پال و دیگران مفهوم «موازنهٔ نرم» را مطرح کردند: دولت‌هایی که نمی‌توانند در برابر آمریکا موازنهٔ سخت (نظامی) کنند، با ابزارهای دیپلماتیک، نهادی و اقتصادی قدرت آن را محدود می‌کنند. همچنین مفهوم «پوشش ریسک» (hedging) برای توصیف رفتار دولت‌هایی به کار رفت که هم‌زمان با دو قدرت رقیب پیوند دارند تا از خطر وابستگی به هر یک بکاهند.

این مفاهیم به واقعیت خاورمیانه نزدیک‌ترند، اما هنوز کامل نیستند. پوشش ریسک معمولاً رفتار دولت‌های کوچک در برابر قدرت‌های بزرگ را توصیف می‌کند، در حالی که فرضیهٔ این کتاب دربارهٔ رفتار قدرت‌های منطقه‌ای در برابر یکدیگر است. همچنین پوشش ریسک رفتاری «میانه‌رو» است، اما سیاست دوگانه‌ای که

ما توصیف می‌کنیم، شامل رفتارهای افراطی در هر دو جهت است: هم صلح‌سازی واقعی و هم جنگ واقعی.

۸-۸. مکتب انگلیسی: جامعهٔ آنارشیک

هدلی بول در «جامعهٔ آنارشیک» (۱۹۷۷) راهی میانه میان رئالیسم و لیبرالیسم پیشنهاد کرد. به نظر او، دولت‌ها با وجود آنارشی، یک «جامعهٔ بین‌المللی» تشکیل می‌دهند؛ یعنی مجموعه‌ای از دولت‌ها که خود را به قواعد و نهادهای مشترک پایبند می‌دانند. بول پنج نهاد اصلی این جامعه را برشمرد: موازنهٔ قدرت، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، جنگ (به‌عنوان نهادی تنظیم‌شده) و نقش ویژهٔ قدرت‌های بزرگ.

مکتب انگلیسی میان «نظام بین‌المللی» (دولت‌هایی که صرفاً با یکدیگر تعامل دارند و رفتار یکدیگر را در محاسبه وارد می‌کنند) و «جامعهٔ بین‌المللی» (دولت‌هایی که منافع و ارزش‌های مشترک دارند) تمایز می‌گذارد. والتز تنها «نظام» را می‌دید؛ بول «جامعه» را نیز می‌دید.

کاربرد این دیدگاه بر خاورمیانه آموزنده است. شورای همکاری خلیج فارس، با وجود همهٔ اختلاف‌ها و حتی محاصرهٔ قطر، نوعی «جامعهٔ منطقه‌ای» را نمایندگی می‌کند که اعضای آن قواعد مشترکی (مانند پرهیز از جنگ مستقیم با یکدیگر، حفظ رژیم‌های پادشاهی و مدیریت اختلافات از راه میانجی‌گری کویت و عمان) را رعایت می‌کنند. پایان محاصرهٔ قطر در العلا بدون جنگ، نشان‌دهندهٔ قدرت این قواعد بود. در مقابل، روابط میان این جامعه و بازیگران بیرون از آن (ایران، گروه‌های نیابتی) بیشتر به منطق «نظام» نزدیک است. دولت‌های خلیج فارس، که هم‌زمان عضو جامعهٔ منطقه‌ای و بازیگر نظام منطقه‌ای‌اند، دو منطق رفتاری را هم‌زمان به کار می‌گیرند.

۸-۹. لاستیک: چرا خاورمیانه قدرت بزرگ ندارد؟

ایان لاستیک در مقالهٔ «فقدان قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه» (۱۹۹۷) پرسشی بنیادی مطرح کرد: چرا در خاورمیانهٔ قرن بیستم، برخلاف اروپای قرون شانزدهم تا نوزدهم، هیچ دولتی از راه جنگ و فتح به قدرت بزرگ منطقه‌ای تبدیل نشد؟ پاسخ او این بود که قدرت‌های بزرگ بیرونی (بریتانیا، فرانسه، آمریکا و شوروی) هر بار که یک دولت منطقه‌ای در آستانهٔ یکپارچه‌سازی منطقه از راه جنگ بود، مداخله کردند و مانع آن شدند. نمونه‌های او شامل محمدعلی پاشا در مصر سدهٔ نوزدهم، ناصر در دههٔ ۱۹۶۰ و صدام در ۱۹۹۰ بود.

لاستیک استدلال کرد که این مداخلات، فرایند «دولت‌سازی از راه جنگ» را، که چارلز تیلی آن را منشأ دولت‌های قدرتمند اروپایی می‌دانست، در خاورمیانه متوقف کرد. نتیجه، منطقه‌ای با دولت‌های متوسط و ضعیف و رقابتی دائمی و ناتمام بود.

این نظریه برای فرضیهٔ ما اهمیتی بنیادی دارد. اگر قدرت بیرونی همواره مانع پیروزی قاطع یک دولت منطقه‌ای می‌شود، دولت‌های منطقه نمی‌توانند به راهبرد صرفاً تهاجمی مرشایمری تکیه کنند، زیرا می‌دانند که در صورت موفقیت بیش از حد، با مداخلهٔ بیرونی روبه‌رو خواهند شد. از سوی دیگر، نمی‌توانند به راهبرد صرفاً تدافعی والتزی بسنده کنند، زیرا رقابت ناتمام هرگز به توازن پایدار نمی‌رسد. راه‌حل عقلانی در چنین شرایطی، دقیقاً سیاست دوگانه است: قدرت‌افزایی تا حدی که مداخلهٔ بیرونی را برنینگیزد، و تنش‌زدایی برای جلب رضایت همان قدرت بیرونی. تجربهٔ جمهوری اسلامی پس از ۲۰۲۳، که از این مرز عبور کرد و با مداخلهٔ مستقیم آمریکا روبه‌رو شد، نمونهٔ آشکار درستی پیش‌بینی لاستیک است.

۱۰-۸. فرد هالیدی: جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل خاورمیانه

فرد هالیدی، پژوهشگر ایرلندی و از برجسته‌ترین کارشناسان خاورمیانه و ایران، در «خاورمیانه در روابط بین‌الملل» (۲۰۰۵) نقدی جامع بر رئالیسم ساختاری از منظر جامعه‌شناسی تاریخی ارائه کرد. هالیدی سه نکتهٔ اصلی را برجسته کرد:

- دولت‌های خاورمیانه را نمی‌توان «واحدهای همانند» دانست؛ آنها محصول تاریخ‌های متفاوت استعمار، انقلاب و دولت‌سازی‌اند و این تاریخ‌ها رفتارشان را شکل می‌دهد.
- ایدئولوژی‌ها، از ناسیونالیسم عربی تا اسلام سیاسی، تنها پوشش منافع نیستند، بلکه خود نیروهای مستقل‌اند که هم سیاست داخلی و هم روابط خارجی را شکل می‌دهند.
- انقلاب‌ها، به‌ویژه انقلاب ایران، نظام منطقه‌ای را به‌طور بنیادین دگرگون کرده‌اند و این دگرگونی را نمی‌توان با منطق صرف توزیع قدرت توضیح داد.

هالیدی همچنین در آثار متعدد دربارهٔ ایران بر تنش دائمی میان «منطق انقلاب» و «منطق دولت» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأکید کرد. این دیدگاه یکی از منابع فکری مهم فرضیهٔ «دوگانگی نهادی» در فصل دوازدهم است.

۸-۱۱. رمضانی و دوگانگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی

روح‌الله رمضانی، پژوهشگر ایرانی‌تبار دانشگاه ویرجینیا، در «ایران انقلابی: چالش و پاسخ در خاورمیانه» (۱۹۸۶) و مقالات بعدی، از نخستین کسانی بود که دوگانگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به‌طور نظام‌مند تحلیل کرد. او نشان داد که این سیاست از آغاز میان دو قطب در نوسان بوده است: «صدور انقلاب» بر اساس آرمان‌های جهان‌شمول اسلام انقلابی، و «منافع ملی» بر اساس ملاحظات عملی دولت ایران. رمضانی همچنین نشان داد که این نوسان در دوره‌های مختلف، از جمله پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ در ۱۹۸۸، به سود منطق منافع ملی چرخیده است.

آنچه کتاب حاضر به تحلیل رمضانی می‌افزاید، این است که پس از دههٔ ۱۹۹۰، این دو قطب نه به‌صورت «نوسان»، بلکه به‌صورت «هم‌زیستی نهادینه» درآمدند. جمهوری اسلامی دیگر میان دو منطق نوسان نمی‌کرد، بلکه هر دو را هم‌زمان در دو نهاد مجزا اجرا می‌کرد.

۸-۱۲. احتشامی و هینبوش: قدرت‌های متوسط در نظام نفوذپذیر

انوشیروان احتشامی و ریموند هینبوش در «سوریه و ایران: قدرت‌های متوسط در یک نظام منطقه‌ای نفوذپذیر» (۱۹۹۷) نشان دادند که اتحاد دیرپای دمشق و تهران، که از نظر ایدئولوژیک ناهمگون به نظر می‌رسید (یکی بعثی سکولار، دیگری جمهوری اسلامی)، بر منطقی عمل‌گرایانه استوار بود: هر دو در برابر عراق صدام، اسرائیل و نفوذ آمریکا موازنه می‌کردند. اما آنها همچنین نشان دادند که هر دو دولت، هم‌زمان با این اتحاد، روابط مستقلی با دیگر بازیگران حفظ کردند و در مواردی منافعشان در تعارض بود.

احتشامی و هینبوش چارچوبی چندسطحی برای تحلیل سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه پیشنهاد کردند که سه سطح را در بر می‌گیرد: سطح بین‌المللی (فشارهای قدرت‌های بزرگ)، سطح منطقه‌ای (رقابت‌ها و اتحادهای منطقه‌ای) و سطح داخلی (ساختار دولت، ایدئولوژی و نیازهای مشروعیت). این چارچوب به فرضیهٔ کتاب حاضر بسیار نزدیک است، زیرا نشان می‌دهد که هر سطح ممکن است منطق متفاوتی را بطلبد و دولت ناچار است میان آنها جمع کند.

۸-۱۳. کورتیس رایان و اتحادهای امنیت رژیم

کورتیس رایان در «اتحادهای میان‌عربی: امنیت رژیم و سیاست خارجی اردن» (۲۰۰۹) نظریهٔ «موازنهٔ همه‌جانبه» استیون دیوید را به‌طور نظام‌مند در جهان عرب آزمود. او نشان داد که اتحادهای میان‌عربی بیش از آنکه پاسخ به تهدیدهای نظامی خارجی باشند، پاسخ به تهدیدهای امنیت رژیم‌اند؛ از جمله تهدید

ایدئولوژیک (مثلاً پان‌عربیسم یا اسلام سیاسی)، تهدید اقتصادی (نیاز به کمک مالی) و تهدید اجتماعی (اعتراضات). رژیم‌ها اتحادهایی می‌سازند که منابع لازم برای بقای داخلی را فراهم کند، حتی اگر این اتحادها از نظر نظامی معنای چندانی نداشته باشند.

یافتهٔ رایان برای سیاست دوگانه اهمیت دارد: اگر اتحادها پاسخ به چندین تهدید متفاوت‌اند، یک رژیم ممکن است با یک دولت برای مقابله با تهدید ایدئولوژیک متحد شود و هم‌زمان با همان دولت در حوزهٔ نظامی رقابت کند. رابطهٔ عربستان و امارات، که هم‌زمان متحد در برابر اخوان المسلمین و رقیب در یمن و سودان و بازار نفت بوده‌اند، نمونهٔ این وضعیت است.

۸-۱۴. والبیورن و بنک: جنگ سرد عربی جدید

مورتن والبیورن و آندره بنک در مقالهٔ «جنگ سرد عربی جدید» (۲۰۱۲) با بازگشت به مفهوم «جنگ سرد عربی» که مالکوم کر در دههٔ ۱۹۶۰ برای توصیف رقابت ناصر و سعودی به کار برده بود، نشان دادند که رقابت‌های منطقه‌ای پس از ۲۰۰۳ و به‌ویژه پس از ۲۰۱۱، ویژگی‌های مشابهی دارند: رقابت ایدئولوژیک بر سر هویت و مشروعیت، استفاده از رسانه‌های فراملی، حمایت از گروه‌های همسو در کشورهای دیگر و پرهیز از جنگ مستقیم.

آنها همچنین تأکید کردند که این «جنگ سرد» برخلاف جنگ سرد جهانی، دوقطبی نیست، بلکه چندقطبی و متقاطع است: محور ایرانی، محور سعودی-اماراتی و محور قطری-ترکی هم‌زمان با یکدیگر رقابت می‌کنند و ائتلاف‌ها بسته به موضوع تغییر می‌کنند. در چنین جنگ سردی، دشمن امروز در یک موضوع ممکن است شریک فردا در موضوعی دیگر باشد.

۸-۱۵. التقاط تحلیلی: پاسخی به تکثر نظریه‌ها

رودرا سیل و پیتر کاتزنستاین در کتاب «فراتر از پارادایم‌ها: التقاط تحلیلی در سیاست جهانی» (۲۰۱۰) استدلال کردند که تقسیم رشتهٔ روابط بین‌الملل به «پارادایم»های رقیب (رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری) و تلاش هر پارادایم برای اثبات برتری خود، از توان رشته برای فهم مسائل واقعی جهان کاسته است. آنها رویکردی را پیشنهاد کردند که «التقاط تحلیلی» نامیدند: ترکیب آگاهانهٔ سازوکارها و مفاهیم برگرفته از پارادایم‌های مختلف برای توضیح یک مسئلهٔ مشخص، به‌جای وفاداری به یک پارادایم.

سیل و کاتزنستاین سه ویژگی برای التقاط تحلیلی برشمردند: گشودگی به پرسش‌هایی که از مرزهای پارادایم‌ها فراتر می‌روند، ساختن توضیح‌های علّی که سازوکارهای چندگانه را در بر می‌گیرند، و توجه به پیامدهای عملی برای سیاست‌گذاران.

فرضیهٔ کتاب حاضر از جهاتی با التقاط تحلیلی همخوان است: «رئالیسم دوگانه» سازوکارهای رئالیسم تدافعی و تهاجمی را ترکیب می‌کند و از مفاهیم لیبرال (وابستگی متقابل، نهادها)، سازه‌انگارانه (هویت، مشروعیت) و مطالعات امنیت جهان سوم (امنیت رژیم) نیز بهره می‌گیرد. اما تفاوتی مهم نیز وجود دارد: التقاط تحلیلی معمولاً از سوی پژوهشگر انجام می‌شود، یعنی پژوهشگر نظریه‌ها را ترکیب می‌کند. اما فرضیهٔ ما این است که «خود دولت‌ها» منطق‌ها را ترکیب می‌کنند. به بیان دیگر، التقاط در این‌جا ویژگی روش‌شناختی نیست، بلکه ویژگی هستی‌شناختی رفتار دولت‌هاست. نظریه‌ای که بخواهد این رفتار را توضیح دهد، ناچار است خود ترکیبی باشد.

۸-۱۶. نظریهٔ کلان یا نظریهٔ میان‌برد؟

رابرت مرتون، جامعه‌شناس آمریکایی، میان «نظریه‌های کلان» که می‌کوشند همه‌چیز را در یک چارچوب واحد توضیح دهند، و «نظریه‌های میان‌برد» که حوزه‌ای محدودتر را با دقت بیشتر توضیح می‌دهند، تمایز گذاشت. والتز و مرشایمر هر دو نظریه‌پردازان کلان‌اند: ادعا دارند که منطق سیاست بین‌الملل را در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها توضیح می‌دهند.

«رئالیسم دوگانه» در مقابل، فعلاً نظریه‌ای میان‌برد است: ادعا دارد که رفتار «قدرت‌های منطقه‌ای در نظام‌های منطقه‌ای نفوذپذیر» را توضیح می‌دهد. این فروتنی در دامنه، نقطهٔ ضعف نیست، بلکه شرط دقت است. همان‌گونه که در فصل بیستم اشاره شد، اگر این چارچوب در مناطق دیگر (جنوب آسیا، جنوب شرق آسیا، شاخ آفریقا) نیز تأیید شود، می‌تواند به نظریه‌ای عمومی‌تر دربارهٔ رفتار قدرت‌های میانی در نظام چندقطبی ارتقا یابد.

۸-۱۷. معیارهای ارزیابی یک نظریهٔ خوب

برای جمع‌بندی بحث روش‌شناختی، می‌توان معیارهایی را که در ادبیات فلسفهٔ علم و روش‌شناسی روابط بین‌الملل برای ارزیابی نظریه‌ها مطرح شده، فهرست کرد و دو نظریه و چارچوب جایگزین را با آنها سنجید. استفن ون اورا در «راهنمای روش‌ها برای دانشجویان علوم سیاسی» (۱۹۹۷) معیارهایی از این دست را برشمرده است:

معیار	والتز	مرشایمر	رئالیسم دوگانه (در خاورمیانه)
قدرت تبیینی	متوسط: نیمهٔ تدافعی رفتار را توضیح می‌دهد	متوسط: نیمهٔ تهاجمی رفتار را توضیح می‌دهد	بالاتر: هم‌زمانی دو منطق را توضیح می‌دهد
صرفه‌جویی	بسیار بالا	بسیار بالا	کمتر: متغیرهای بیشتری دارد
ابطال‌پذیری	محدود: دفاع با «نظریهٔ سیاست خارجی نیست»	محدود: دفاع با «فقدان فرصت»	نسبی: معیارهای ابطال و مورد کنترل مشخص شده
دامنه	جهانی	جهانی، با تمرکز بر قدرت‌های بزرگ	منطقه‌ای، با امکان تعمیم
کاربرد سیاستی	محدود در سطح منطقه‌ای	محدود در سطح منطقه‌ای	بالا: ابزارهای شاخص و ماتریس
انسجام منطقی	بالا	بالا، با نقدهایی بر استنتاج	در حال توسعه

این جدول نشان می‌دهد که هیچ نظریه‌ای در همهٔ معیارها برتر نیست. والتز و مرشایمر در صرفه‌جویی و انسجام برترند؛ رئالیسم دوگانه در قدرت تبیینی و کاربرد سیاستی در سطح منطقه‌ای. انتخاب میان آنها به هدف تحلیلگر بستگی دارد: اگر هدف فهم کلی منطق نظام بین‌الملل است، والتز و مرشایمر همچنان سودمندند؛ اگر هدف فهم رفتار مشخص قدرت‌های خاورمیانه و پیش‌بینی گام بعدی آنهاست، چارچوبی دوگانه لازم است.

۱۸-۸. جمع‌بندی بخش نخست

بخش نخست نشان داد که:

- رئالیسم کلاسیک ترکیب منطق ترس و جاه‌طلبی را می‌پذیرفت، اما رئالیسم ساختاری این دو را جدا کرد.
- والتز منطق امنیت‌جویی و موازنه‌سازی را و مرشایمر منطق قدرت‌جویی و هژمونی‌طلبی را صورت‌بندی کرد.
- هر دو در مواجهه با خاورمیانه (والتز در مقالهٔ ایران، مرشایمر در لابی اسرائیل و نقد هژمونی لیبرال) ناچار شدند از چارچوب ساختاری ناب فاصله بگیرند.
- نقدهای لیبرال، سازه‌انگار، نئوکلاسیک و به‌ویژه نقدهای ناظر بر جهان سوم (امنیت رژیم، موازنهٔ همه‌جانبه، نظام نفوذپذیر) نشان می‌دهند که فرض‌های ساختاری در خاورمیانه به‌شدت محدودکننده‌اند.

بخش دوم این نقد را از سطح نظری به سطح تجربی می‌برد و نشان می‌دهد که دولت‌های اصلی خاورمیانه طی پانزده سال گذشته، چگونه منطق تدافعی و تهاجمی را هم‌زمان به کار گرفته‌اند.

بخش دوم

◆

سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان در خاورمیانه (۲۰۱۱–۲۰۲۶)

فصل نهم

چارچوب نظری فرضیه؛ «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان»

۹-۱. صورت‌بندی فرضیه

فرضیهٔ اصلی این کتاب را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

> **در خاورمیانهٔ پس از ۲۰۱۱، دولت‌های اصلی منطقه سیاست خارجی و امنیتی خود را نه بر پایهٔ انتخاب میان منطق امنیت‌جویی (رئالیسم تدافعی) و منطق قدرت‌جویی (رئالیسم تهاجمی)، بلکه بر پایهٔ ترکیب هم‌زمان و آگاهانهٔ این دو منطق سامان داده‌اند. این ترکیب نه تناقض یا ناکارآمدی، بلکه راهبردی عقلانی برای مدیریت محیطی است که در آن تهدیدها چندلایه، منابع قدرت چندگانه و ساختار منطقه‌ای نفوذپذیر است. بنابراین هیچ‌یک از دو نظریهٔ والتز و مرشایمر به‌تنهایی قادر به تبیین رفتار این دولت‌ها نیست و هر دو در سطح منطقه‌ای دچار «ناخوانایی» می‌شوند.**

۹-۲. سه فرضیهٔ فرعی

- **فرضیهٔ فرعی نخست (هم‌زمانی):** سیاست‌های تنش‌زدا و قدرت‌افزا در یک بازهٔ زمانی واحد و گاه در یک موضوع واحد دنبال می‌شوند؛ نه به‌صورت مراحل متوالی.
- **فرضیهٔ فرعی دوم (تقویت متقابل):** دو منطق یکدیگر را تقویت می‌کنند: تنش‌زدایی هزینهٔ قدرت‌افزایی را کاهش می‌دهد و مشروعیت بین‌المللی می‌آورد؛ قدرت‌افزایی به تنش‌زدایی قدرت چانه‌زنی می‌دهد.

- **فرضیهٔ فرعی سوم (تقسیم کار نهادی):** در بسیاری از دولت‌ها، دو منطق از سوی نهادها یا مجاری متفاوت اجرا می‌شوند (وزارت خارجه در برابر نهادهای امنیتی؛ صندوق‌های سرمایه‌گذاری در برابر نیروهای نظامی؛ رسانه در برابر دیپلماسی)، و این تقسیم کار، دوگانگی را پایدار می‌کند.

۹-۳. تعریف عملیاتی دو منطق

برای آزمون فرضیه، باید معیارهای روشنی برای تشخیص هر منطق تعریف کرد.

الف) شاخص‌های منطق تنش‌زدا (تدافعی)

- انعقاد یا پیگیری توافق‌های صلح، عادی‌سازی یا آشتی دیپلماتیک.
- میانجی‌گری در منازعات دیگران.
- طرح‌های همکاری اقتصادی منطقه‌ای (کریدور، انرژی، تجارت آزاد).
- اقدامات اعتمادساز (ازسرگیری روابط سفارتی، بازدیدهای عالی‌رتبه، توقف حملات).
- گفتمان رسمی صلح، گفت‌وگو و ثبات.
- پذیرش محدودیت داوطلبانه بر توان نظامی (مانند برجام).

ب) شاخص‌های منطق قدرت‌افزا (تهاجمی)

- تصرف یا کنترل سرزمین، چه مستقیم و چه از طریق نیابتی.
- ایجاد، تجهیز یا حمایت از بازیگران مسلح غیردولتی در کشورهای دیگر.
- مداخلهٔ نظامی مستقیم یا ایجاد پایگاه در خارج از مرزها.
- برنامه‌های تسلیحاتی فراتر از نیاز دفاعی (موشکی، هسته‌ای، پهپادی).
- عملیات فرامرزی (ترور، خرابکاری، حمله به زیرساخت).
- گفتمان رهبری منطقه‌ای، امت، یا برتری تمدنی.

۹-۴. انواع دوگانگی

بر اساس مطالعات موردی، چهار نوع دوگانگی را می‌توان از هم تفکیک کرد:

نوع دوگانگی	تعریف	نمونه
دوگانگی جغرافیایی	تنش‌زدایی با یک دسته از همسایگان و قدرت‌افزایی علیه دسته‌ای دیگر	اسرائیل: عادی‌سازی با امارات و جنگ با حزب‌الله
دوگانگی ابزاری	استفاده از ابزار تنش‌زدا برای هدف قدرت‌افزا	آذربایجان: کریدور زنگزور به‌عنوان صلح و پیوند سرزمینی
دوگانگی نهادی	اجرای دو منطق به‌دست دو نهاد متفاوت	ایران: وزارت خارجه و نیروی قدس
دوگانگی گفتمانی	گفتمان رسمی صلح و رفتار عملی قدرت‌طلبانه	قطر: میانجی‌گری و میزبانی حماس

۵-۹. چرا دوگانگی عقلانی است؟ پنج سازوکار

الف) ساختار تهدیدهای چندلایه

دولت‌های خاورمیانه هم‌زمان با تهدیدهای داخلی (شورش، کودتا، اعتراضات)، منطقه‌ای (رقبای همسایه) و فرامنطقه‌ای (تحریم، تغییر رژیم) روبه‌رو هستند. هر تهدید ممکن است پاسخ متفاوتی بطلبد. تنش‌زدایی با یک تهدید امکان تمرکز بر تهدید دیگر را فراهم می‌کند (منطق موازنهٔ همه‌جانبه).

ب) ابهام نیات به‌عنوان دارایی

در محیطی که نیات نامعلوم است، دولتی که هم علامت صلح و هم علامت قدرت می‌فرستد، رقیب را در وضعیت عدم قطعیت نگه می‌دارد. رقیب نمی‌داند که باید موازنه کند یا مذاکره و در نتیجه ممکن است هیچ‌یک را به‌طور کامل انجام ندهد. این «ابهام راهبردی» شکلی از قدرت است.

ج) ساختار نفوذپذیر و حامی فرامنطقه‌ای

حضور آمریکا (و اخیراً چین و روسیه) به‌عنوان قدرت فرامنطقه‌ای به دولت‌های منطقه امکان می‌دهد که هم‌زمان در «چتر امنیتی» او عمل کنند و برای افزایش وزن خود در چشم او رقابت کنند. تنش‌زدایی اغلب «هدیه‌ای» به حامی فرامنطقه‌ای است و قدرت‌افزایی تلاشی برای افزایش ارزش خود برای او.

د) سیاست داخلی و مشروعیت

رهبران منطقه برای مشروعیت داخلی به دو منبع متفاوت نیاز دارند: «رفاه و توسعه» (که تنش‌زدایی و تجارت را می‌طلبد) و «حیثیت و هویت» (که نمایش قدرت را می‌طلبد). ویژن ۲۰۳۰ عربستان و گفتمان «قرن ترکیه» اردوغان هر دو این ترکیب را دارند.

هـ) اقتصاد سیاسی رانتی و صندوق‌های ثروت

ثروت نفتی و گازی به دولت‌های خلیج فارس امکان می‌دهد که هم‌زمان در سرمایه‌گذاری اقتصادی صلح‌آمیز و در حمایت از گروه‌های مسلح یا خرید تسلیحات هزینه کنند. محدودیت منابع، که در نظریه‌های ساختاری دولت‌ها را به انتخاب وامی‌دارد، برای این دولت‌ها کمتر محدودکننده است.

۶-۹. پیشینهٔ مفهومی: از «بازی دوسطحی» تا «پوشش ریسک راهبردی»

فرضیهٔ سیاست‌گذاری دوگانه در خلأ شکل نگرفته است. چند مفهوم در ادبیات روابط بین‌الملل به آن نزدیک‌اند و شناخت آنها به ما کمک می‌کند تا تمایز فرضیهٔ حاضر را روشن‌تر کنیم.

الف) بازی دوسطحی پاتنام

رابرت پاتنام در مقالهٔ «دیپلماسی و سیاست داخلی: منطق بازی‌های دوسطحی» (۱۹۸۸) نشان داد که رهبران در مذاکرات بین‌المللی هم‌زمان در دو میز بازی می‌کنند: میز بین‌المللی با طرف‌های خارجی و میز داخلی با گروه‌های قدرت، پارلمان و افکار عمومی. هر توافقی باید در هر دو میز پذیرفته شود. پاتنام مفهوم «مجموعهٔ برد» را برای توصیف دامنهٔ توافق‌هایی که در سطح داخلی قابل تصویب‌اند به کار برد.

فرضیهٔ کتاب حاضر از منطق پاتنام بهره می‌گیرد، اما آن را از «دو سطح» به «سه سطح» (داخلی، منطقه‌ای، جهانی) گسترش می‌دهد و از «مذاکره» به «راهبرد کلان» تعمیم می‌دهد. دولت خاورمیانه‌ای ناچار است در سطح جهانی رضایت حامی بزرگ (آمریکا یا چین یا روسیه)، در سطح منطقه‌ای توازن با رقبا و در سطح داخلی مشروعیت رژیم را تأمین کند. سیاست دوگانه، پاسخ عقلانی به ضرورت بازی هم‌زمان در این سه میز است.

ب) پوشش ریسک راهبردی

کوئیک چنگ‌چوی و دیگر پژوهشگران سیاست خارجی دولت‌های جنوب شرق آسیا، مفهوم «پوشش ریسک» را برای توصیف رفتار دولت‌هایی چون مالزی، سنگاپور و ویتنام در برابر چین و آمریکا به کار برده‌اند. پوشش ریسک یعنی ترکیب عناصری از همکاری و عناصری از احتیاط و بازدارندگی در رابطه با یک قدرت بزرگ، به گونه‌ای که دولت هیچ‌گاه کاملاً به یک طرف متعهد نشود.

تفاوت سیاست دوگانهٔ خاورمیانه با پوشش ریسک در سه نکته است: نخست، پوشش ریسک عمدتاً رفتار دولت‌های کوچک‌تر در برابر قدرت‌های بزرگ است، در حالی که سیاست دوگانه رفتار قدرت‌های منطقه‌ای

در برابر یکدیگر نیز هست. دوم، پوشش ریسک رفتاری «میانه» و «محتاطانه» است، در حالی که سیاست دوگانه می‌تواند شامل رفتارهای «افراطی» در هر دو جهت باشد: جنگ تمام‌عیار در یک جبهه و عادی‌سازی کامل در جبههٔ دیگر. سوم، هدف پوشش ریسک کاهش خطر است، اما هدف سیاست دوگانه هم کاهش خطر و هم افزایش قدرت است.

ج) هزینه‌های مخاطب و علامت‌دهی

جیمز فیرون در مقالهٔ «سیاست داخلی، هزینه‌های مخاطب و تشدید منازعات بین‌المللی» (۱۹۹۴) نشان داد که رهبران با تعهدات علنی، «هزینهٔ مخاطب» ایجاد می‌کنند: اگر از تعهد عقب‌نشینی کنند، نزد افکار عمومی داخلی هزینه می‌پردازند. همین هزینه، تعهدشان را باورپذیر می‌کند. سیاست دوگانه در خاورمیانه از این سازوکار به‌شکلی ویژه استفاده می‌کند: رهبران تعهدات تهاجمی را برای مخاطب داخلی و تعهدات تنش‌زدا را برای مخاطب بین‌المللی اعلام می‌کنند. چون مخاطبان متفاوت‌اند، هر دو تعهد می‌توانند هم‌زمان باورپذیر باشند.

۷-۹. شاخص سنجش دوگانگی

برای آنکه فرضیه از سطح توصیف به سطح سنجش برسد، نگارنده یک «شاخص دوگانگی» پیشنهاد می‌کند که در پژوهش‌های بعدی می‌تواند با داده‌های کمّی آزموده شود. این شاخص بر چهار مؤلفه استوار است:

مؤلفه	پرسش سنجش	مقیاس
هم‌زمانی	آیا هر دو دسته سیاست در یک بازهٔ دوازده‌ماهه رخ داده‌اند؟	صفر تا سه
شدت	آیا هر دو سیاست جدی و پرهزینه بوده‌اند یا یکی صرفاً نمادین؟	صفر تا سه
هم‌موضوعی	آیا هر دو سیاست به یک طرف یا یک موضوع واحد مربوط بوده‌اند؟	صفر تا سه
پیوند	آیا شواهدی از پیوند علّی یا تقسیم کار آگاهانه میان دو سیاست وجود دارد؟	صفر تا سه

مجموع این چهار مؤلفه، شاخصی میان صفر تا دوازده به دست می‌دهد. دولتی که امتیاز بالای هشت می‌گیرد، «دولت دوگانهٔ راهبردی» است؛ امتیاز چهار تا هشت نشانهٔ «دوگانگی موضعی» و زیر چهار نشانهٔ دولتی با منطق غالب واحد است. ارزیابی کیفی نگارنده از شش کشور مورد مطالعه برای دورهٔ ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶ چنین است:

کشور	هم‌زمانی	شدت	هم‌موضوعی	پیوند	جمع	طبقه
جمهوری اسلامی	۳	۳	۳	۳	۱۲	دوگانهٔ راهبردی
اسرائیل	۳	۳	۲	۳	۱۱	دوگانهٔ راهبردی
قطر	۳	۲	۳	۳	۱۱	دوگانهٔ راهبردی
ترکیه	۳	۳	۲	۲	۱۰	دوگانهٔ راهبردی
آذربایجان	۲	۳	۳	۳	۱۱	دوگانهٔ راهبردی
امارات	۳	۳	۲	۳	۱۱	دوگانهٔ راهبردی
عربستان	۲	۳	۲	۲	۹	دوگانهٔ راهبردی
عمان (مورد کنترل)	۱	۱	۰	۰	۲	منطق غالب واحد

این امتیازها برآوردهای کیفی‌اند و نه داده‌های کمّی؛ اما نشان می‌دهند که فرضیه با تعریفی روشن قابل سنجش است. وجود «مورد کنترل» (عمان)، که در فصل هجدهم بررسی می‌شود، نشان می‌دهد که دوگانگی ویژگی ناگزیر همهٔ دولت‌های منطقه نیست، بلکه ویژگی دولت‌هایی است که هم «توان» و هم «بلندپروازی» منطقه‌ای دارند.

۸-۹. مرزهای مفهومی: چه چیزی سیاست دوگانه نیست؟

برای پرهیز از گسترش بی‌رویهٔ مفهوم، باید روشن کرد که چه رفتارهایی را نمی‌توان «سیاست دوگانه» نامید:

- **تغییر سیاست پس از تغییر دولت:** اگر دولت تازه‌ای سیاست دولت پیشین را وارونه کند (مثلاً از تقابل به تنش‌زدایی)، این توالی است نه دوگانگی. نمونه: تغییر سیاست آمریکا از برجام به فشار حداکثری.
- **ریاکاری صرف:** اگر گفتمان تنش‌زدا هیچ پیامد عملی نداشته باشد، این دوگانگی گفتمانی است، نه راهبردی. سیاست دوگانهٔ واقعی مستلزم آن است که هر دو سیاست پیامد مادی داشته باشند.

- **دفاع مشروع:** واکنش نظامی به حملهٔ مستقیم، در حالی که دولت سیاست تنش‌زدایی کلی خود را حفظ می‌کند، الزاماً دوگانگی نیست. معیار، «پیشدستانه» بودن قدرت‌افزایی است.
- **تفاوت‌های نهادی غیرعمدی:** اگر دو نهاد یک دولت سیاست‌های متعارض دنبال کنند و رهبری از این تعارض ناراضی باشد و برای رفع آن بکوشد، این ناهماهنگی است نه راهبرد. سیاست دوگانه مستلزم دست‌کم پذیرش ضمنی رهبری است.

۹-۹. روش مطالعهٔ موردی

در هر فصل موردی از ساختار مشترکی پیروی می‌شود:

- زمینه و جایگاه ساختاری کشور در نظام منطقه‌ای.
- مؤلفه‌های منطق تنش‌زدا با مصادیق تاریخ‌دار.
- مؤلفه‌های منطق قدرت‌افزا با مصادیق تاریخ‌دار.
- تحلیل پیوند دو منطق (تقویت متقابل یا تقسیم کار).
- آزمون در برابر پیش‌بینی‌های والتز و مرشایمر.
- جدول جمع‌بندی دوگانه‌ها.

این روش با «ردیابی فرایند» (process tracing) در مطالعات تطبیقی سازگار است: هدف نشان‌دادن هم‌زمانی و پیوند علّی میان دو دسته رفتار است، نه صرفاً فهرست‌کردن آنها.

۹-۱۰. پیش‌بینی‌های رقیب

برای آنکه فرضیه ابطال‌پذیر باشد، باید روشن کنیم چه شواهدی آن را رد می‌کند:

- اگر دولت‌ها در یک دورهٔ معین تنها یکی از دو منطق را دنبال کنند و سپس به دیگری تغییر جهت دهند (توالی به جای هم‌زمانی)، فرضیهٔ فرعی نخست رد می‌شود و «نظریهٔ مشروط» تالیافرو یا اسنایدر توضیح بهتری است.
- اگر سیاست‌های تنش‌زدا صرفاً پوششی تبلیغاتی و فاقد پیامد واقعی باشند، فرضیه به سود رئالیسم تهاجمی تضعیف می‌شود.

• اگر سیاست‌های قدرت‌افزا صرفاً واکنشی و دفاعی باشند (پاسخ به تهدید فوری)، فرضیه به سود رئالیسم تدافعی تضعیف می‌شود.

فصل‌های موردی نشان خواهند داد که در هر شش مورد، شواهد به نفع هم‌زمانی، واقعی‌بودن هر دو سیاست و پیشدستانه‌بودن بخشی از سیاست‌های قدرت‌افزاست.

فصل دهم

زمینهٔ تاریخی؛ خاورمیانه از بهار عربی تا جنگ ۲۰۲۶

۱۰-۱. چرا ۲۰۱۱ نقطهٔ عزیمت است؟

بهار عربی تنها مجموعه‌ای از قیام‌های داخلی نبود؛ این رویداد ساختار نظام منطقه‌ای خاورمیانه را دگرگون کرد. سه پیامد ساختاری آن برای بحث ما تعیین‌کننده است:

- **فروپاشی یا تضعیف دولت‌ها:** سوریه، لیبی، یمن و تا حدی عراق به «دولت‌های شکننده» تبدیل شدند و خلأهای قدرتی پدید آمد که قدرت‌های منطقه‌ای برای پرکردن آن رقابت کردند.
- **فرسایش نظم عربی سنتی:** مصر، که دهه‌ها ستون نظم عربی بود، درگیر بحران داخلی شد و مرکز ثقل جهان عرب به خلیج فارس (ریاض، ابوظبی، دوحه) منتقل شد.
- **عقب‌نشینی نسبی آمریکا:** دولت اوباما «چرخش به آسیا» را اعلام کرد، از عراق خارج شد و در سوریه از مداخلهٔ گسترده پرهیز کرد. این عقب‌نشینی به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دیگر (روسیه) فضا داد.

در نتیجه، خاورمیانهٔ پس از ۲۰۱۱ به نظامی «چندقطبی نامتوازن» با چند مدعی رهبری (ایران، عربستان، ترکیه، اسرائیل، امارات، قطر) تبدیل شد. این دقیقاً همان نظامی است که مرشایمر خطرناک‌ترین می‌داند. اما چنان‌که خواهیم دید، رفتار دولت‌ها در این نظام پیچیده‌تر از پیش‌بینی او بود.

۱۰-۲. گاه‌شمار رویدادهای کلیدی

سال	رویداد	اهمیت برای فرضیه
۲۰۱۱	سقوط بن‌علی و مبارک؛ مداخلهٔ ناتو در لیبی؛ آغاز جنگ داخلی سوریه؛ ورود نیروهای سپر جزیره به بحرین	خلأ قدرت و آغاز رقابت نیابتی

سال	رویداد	اهمیت برای فرضیه
۲۰۱۲	ریاست‌جمهوری محمد مرسی در مصر؛ گسترش حضور سپاه و حزب‌الله در سوریه	رقابت محور اخوانی و محور مقاومت
۲۰۱۳	برکناری مرسی؛ آغاز مذاکرات محرمانهٔ عمان میان آمریکا و ایران	شکاف قطر-ترکیه با عربستان-امارات-مصر
۲۰۱۴	تصرف موصل به‌دست داعش و اعلام خلافت؛ جنگ غزه	ورود ائتلاف بین‌المللی؛ فرصت ایران در عراق
۲۰۱۵	آغاز مداخلهٔ ائتلاف سعودی در یمن؛ برجام؛ مداخلهٔ نظامی روسیه در سوریه	تنش‌زدایی هسته‌ای هم‌زمان با گسترش نیابتی
۲۰۱۶	قطع روابط عربستان و ایران؛ کودتای نافرجام ترکیه	تشدید دوقطبی منطقه‌ای
۲۰۱۷	محاصرهٔ قطر؛ شکست سرزمینی داعش	انشقاق درون شورای همکاری
۲۰۱۸	خروج آمریکا از برجام؛ قتل خاشقجی	فشار حداکثری؛ انزوای موقت ریاض
۲۰۱۹	حمله به آرامکو در ابقیق؛ حملات دریایی در خلیج فارس	آشکارشدن آسیب‌پذیری خلیج فارس
۲۰۲۰	ترور قاسم سلیمانی؛ توافق‌های ابراهیم؛ جنگ ۴۴ روزهٔ قره‌باغ	هم‌زمانی بزرگ صلح و جنگ
۲۰۲۱	نشست العلا و پایان محاصرهٔ قطر؛ آغاز گفت‌وگوهای بغداد میان ایران و عربستان	موج تنش‌زدایی
۲۰۲۲	عادی‌سازی ترکیه با امارات، عربستان و اسرائیل؛ جنگ اوکراین	پوشش ریسک در برابر قدرت‌های بزرگ
۲۰۲۳	توافق پکن میان ایران و عربستان (مارس)؛ بازگشت سوریه به اتحادیهٔ عرب؛ تصرف کامل قره‌باغ (سپتامبر)؛ حملهٔ ۷ اکتبر	اوج تنش‌زدایی و ناگهان، جنگ
۲۰۲۴	نخستین حملهٔ مستقیم ایران به اسرائیل (آوریل)؛ کشته‌شدن حسن نصرالله (سپتامبر)؛ آتش‌بس لبنان (نوامبر)؛ سقوط اسد (دسامبر)	فروپاشی «محور مقاومت» در شام
۲۰۲۵	جنگ دوازده‌روزهٔ اسرائیل و ایران و حملهٔ آمریکا به فردو (ژوئن)؛ نشست واشنگتن آذربایجان و ارمنستان (اوت)؛ حملهٔ اسرائیل به دوحه و پیمان دفاعی عربستان و پاکستان (سپتامبر)؛ آتش‌بس غزه (اکتبر)	تقارن اوج نظامی‌گری و اوج صلح‌سازی

سال	رویداد	اهمیت برای فرضیه
۲۰۲۶	آغاز جنگ آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی (۲۸ فوریه)؛ کشته‌شدن علی خامنه‌ای و جانشینی مجتبی خامنه‌ای؛ حملات ایران به کشورهای حوزهٔ خلیج فارس؛ میانجی‌گری پاکستان، ترکیه، مصر و قطر؛ آتش‌بس‌های ناپایدار	آزمون نهایی فرضیه

۳-۱۰. چهار موج تحول

برای نظم‌دادن به این گاه‌شمار، می‌توان پانزده سال گذشته را به چهار موج تقسیم کرد:

موج نخست (۲۰۱۱–۲۰۱۵): خلأ و رقابت نیابتی

در این دوره رقابت میان سه محور شکل گرفت: محور مقاومت به رهبری ایران (سوریه، حزب‌الله، گروه‌های عراقی و بعدها حوثی‌ها)، محور اخوانی به رهبری ترکیه و قطر (مصر دوران مرسی، حماس، گروه‌هایی در لیبی و سوریه)، و محور محافظه‌کار به رهبری عربستان و امارات (مصر پس از ۲۰۱۳، بحرین، اردن). رقابت عمدتاً در کشورهای سوم و از طریق بازیگران غیردولتی پیش می‌رفت.

موج دوم (۲۰۱۵–۲۰۲۰): نظامی‌گری مستقیم

مداخلهٔ سعودی در یمن، مداخلهٔ مستقیم روسیه و ترکیه در سوریه، محاصرهٔ قطر و حملات به زیرساخت‌های انرژی، رقابت را از نیابتی به مستقیم کشاند. هم‌زمان برجام (۲۰۱۵) نخستین تجربهٔ بزرگ تنش‌زدایی بود که با خروج آمریکا (۲۰۱۸) شکست خورد.

موج سوم (۲۰۲۰–۲۰۲۳): تنش‌زدایی بزرگ

توافق‌های ابراهیم، پایان محاصرهٔ قطر، عادی‌سازی‌های ترکیه، گفت‌وگوهای بغداد و توافق پکن، دوره‌ای از تنش‌زدایی گسترده پدید آورد. بسیاری از تحلیلگران از «پایان جنگ سرد منطقه‌ای» سخن گفتند. اما این تنش‌زدایی هم‌زمان با تسلیحات‌سازی سریع، توسعهٔ برنامهٔ هسته‌ای ایران، جنگ قره‌باغ و گسترش پهپادی بود.

موج چهارم (۲۰۲۳–۲۰۲۶): جنگ منطقه‌ای و بازآرایی

حملهٔ ۷ اکتبر، جنگ غزه، جنگ لبنان، سقوط اسد، دو جنگ مستقیم میان اسرائیل (و آمریکا) با جمهوری اسلامی و حملات ایران به کشورهای خلیج فارس، منطقه را وارد مرحلهٔ جدیدی کرد. نکتهٔ مهم آنکه حتی در اوج این جنگ‌ها، دیپلماسی تنش‌زدا متوقف نشد: آتش‌بس غزه، کریدور زنگزور، میانجی‌گری قطر و پاکستان و تلاش برای گسترش توافق ابراهیم ادامه یافت.

۱۰-۴. ساختار منطقه در سال ۲۰۲۶

تا تابستان ۲۰۲۶ توزیع قدرت منطقه‌ای به‌شدت تغییر کرده است:

- **اسرائیل** به‌عنوان قوی‌ترین قدرت نظامی منطقه با توان عمل در هر نقطه از خاورمیانه، اما با انزوای دیپلماتیک فزاینده پس از جنگ غزه.
- **جمهوری اسلامی** با شبکهٔ نیابتی تضعیف‌شده در شام، تأسیسات هسته‌ای آسیب‌دیده و رهبری جدید که بنا بر بسیاری از گزارش‌ها تحت نفوذ گستردهٔ سپاه پاسداران است.
- **عربستان و امارات** که با وجود حملات ایران، از ورود مستقیم به جنگ پرهیز کرده‌اند و هم‌زمان از آمریکا ادامهٔ فشار را خواسته‌اند و کانال‌های دیپلماتیک خود را باز نگه داشته‌اند.
- **ترکیه** که پس از سقوط اسد بزرگ‌ترین قدرت خارجی در سوریه است و در جنگ ۲۰۲۶ نقش میانجی ایفا کرده است.
- **قطر** که هم هدف حملهٔ اسرائیل (سپتامبر ۲۰۲۵) و هم حملات ایران بوده است، اما همچنان میانجی اصلی در پروندهٔ غزه است.
- **آذربایجان** که با پیروزی کامل در قره‌باغ و توافق واشنگتن، به گرهٔ ترانزیتی قفقاز جنوبی تبدیل شده است.

۱۰-۵. نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در پانزده سال گذشته

هیچ تحلیلی از خاورمیانه بدون توجه به نقش قدرت‌های بیرونی کامل نیست. در دورهٔ مورد بررسی، سیاست چهار دولت آمریکایی و نقش فزایندهٔ روسیه و چین، چارچوبی را شکل داد که دولت‌های منطقه در آن سیاست دوگانهٔ خود را طراحی کردند.

آمریکا: چهار دولت، چهار رویکرد

- **دولت اوباما (۲۰۰۹–۲۰۱۷):** «چرخش به آسیا»، خروج از عراق (۲۰۱۱)، پرهیز از مداخلهٔ گسترده در سوریه پس از عقب‌نشینی از «خط قرمز» تسلیحات شیمیایی (۲۰۱۳)، و تمرکز بر برجام. پیام این دوره به دولت‌های منطقه آن بود که آمریکا تمایلی به نقش «پلیس منطقه» ندارد. همین پیام، متحدان آمریکا (عربستان، امارات، اسرائیل) را به تکیهٔ بیشتر بر خود و قدرت‌افزایی مستقل سوق داد.
- **دولت نخست ترامپ (۲۰۱۷–۲۰۲۱):** خروج از برجام (۲۰۱۸)، «فشار حداکثری» بر ایران، ترور قاسم سلیمانی (ژانویهٔ ۲۰۲۰) و میانجی‌گری توافق‌های ابراهیم (۲۰۲۰). این دولت خود نمونه‌ای از سیاست دوگانه بود: فشار نظامی و اقتصادی بر ایران هم‌زمان با بزرگ‌ترین موج عادی‌سازی عربی-اسرائیلی.
- **دولت بایدن (۲۰۲۱–۲۰۲۵):** تلاش برای احیای برجام که به نتیجه نرسید، پیگیری عادی‌سازی سعودی-اسرائیلی و پس از ۷ اکتبر، حمایت گسترده از اسرائیل هم‌زمان با فشار برای آتش‌بس و کمک انسانی.
- **دولت دوم ترامپ (از ۲۰۲۵):** مذاکرات مسقط با ایران، حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران (ژوئن ۲۰۲۵)، میانجی‌گری آتش‌بس غزه (اکتبر ۲۰۲۵)، توافق واشنگتن میان آذربایجان و ارمنستان (اوت ۲۰۲۵) و سرانجام جنگ با جمهوری اسلامی از فوریهٔ ۲۰۲۶. این دولت نیز صلح‌سازی و جنگ را به‌طور هم‌زمان پیش برد.

نکتهٔ مهم آن است که سیاست دوگانهٔ دولت‌های منطقه، تا حدی بازتاب سیاست دوگانهٔ خود آمریکا بود. هنگامی که حامی اصلی منطقه هم‌زمان صلح می‌سازد و جنگ می‌کند، متحدانش نیز همین الگو را می‌آموزند.

روسیه: از بازگشت به سوریه تا فرسایش در اوکراین

مداخلهٔ نظامی روسیه در سوریه از سپتامبر ۲۰۱۵ رژیم اسد را نجات داد و روسیه را به بازیگر اصلی منطقه بازگرداند. روسیه هم‌زمان با ایران در سوریه همکاری می‌کرد، با اسرائیل سازوکار «پیشگیری از برخورد» داشت تا اسرائیل بتواند به اهداف ایرانی در سوریه حمله کند، با ترکیه در روند آستانه شریک بود و با عربستان در «اوپک پلاس» تولید نفت را هماهنگ می‌کرد. روسیه خود یکی از ماهرترین بازیگران سیاست دوگانه در منطقه بود. اما پس از تهاجم به اوکراین در ۲۰۲۲، توان و توجه روسیه به خاورمیانه کاهش یافت و این کاهش در سقوط اسد در دسامبر ۲۰۲۴ نقش مهمی داشت.

چین: قدرت اقتصادی، میانجی گاه‌به‌گاه

چین بزرگ‌ترین خریدار نفت خاورمیانه و شریک تجاری اصلی بسیاری از کشورهای منطقه است. در مارس ۲۰۲۱ ایران و چین «برنامهٔ همکاری جامع ۲۵ساله» را امضا کردند و در دسامبر ۲۰۲۲ شی جین‌پینگ در سفری به ریاض با سران کشورهای عربی دیدار کرد. اوج نقش دیپلماتیک چین، میانجی‌گری توافق ایران و عربستان در مارس ۲۰۲۳ بود. با این حال، چین در جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ از نقش امنیتی فعال پرهیز کرد و به دعوت به گفت‌وگو بسنده کرد. این امر نشان داد که چین، دست‌کم تا کنون، قدرت اقتصادی بزرگی است اما ضامن امنیتی منطقه نیست.

۶-۱۰. جنگ دریای سرخ: نمونهٔ فشردهٔ منطق دوگانه

یکی از گویاترین تحولات دورهٔ اخیر، بحران دریای سرخ پس از ۷ اکتبر است. از نوامبر ۲۰۲۳ حوثی‌ها با اعلام همبستگی با غزه، کشتی‌های تجاری مرتبط با اسرائیل و سپس طیف گسترده‌تری از کشتی‌ها را در دریای سرخ و تنگهٔ باب‌المندب هدف قرار دادند. آمریکا در دسامبر ۲۰۲۳ عملیات چندملیتی «نگهبان رفاه» را اعلام کرد و از ژانویهٔ ۲۰۲۴ آمریکا و بریتانیا به اهداف حوثی در یمن حمله کردند. در بهار ۲۰۲۵ آمریکا کارزار هوایی گسترده‌تری را اجرا کرد که در ماه مه ۲۰۲۵ با آتش‌بسی میان آمریکا و حوثی‌ها با میانجی‌گری عمان پایان یافت؛ آتش‌بسی که حملات حوثی به اسرائیل را در بر نمی‌گرفت.

این بحران چند لایه از سیاست دوگانه را هم‌زمان آشکار کرد:

- **جمهوری اسلامی** در حالی که با عربستان روابط دیپلماتیک داشت و پرهیز از تنش را اعلام می‌کرد، از متحدی حمایت می‌کرد که امنیت دریای سرخ، یعنی شریان حیاتی تجارت عربستان و مصر، را مختل کرده بود.
- **عربستان** در حالی که تهدید حوثی را مستقیماً احساس می‌کرد، از پیوستن آشکار به ائتلاف دریایی آمریکا پرهیز کرد تا آتش‌بس شکنندهٔ خود با حوثی‌ها را حفظ کند.
- **مصر** در حالی که درآمد کانال سوئز به‌شدت کاهش یافت، از نقش نظامی مستقیم پرهیز کرد و بر میانجی‌گری در غزه تمرکز کرد.
- **آمریکا** با حوثی‌ها آتش‌بس بست، در حالی که حملات آنها به متحد اصلی آمریکا، یعنی اسرائیل، ادامه داشت.

۱۰-۷. تحولات اقتصادی و فناورانه

دو تحول غیرامنیتی نیز زمینهٔ ساختاری سیاست دوگانه را فراهم کردند:

الف) بازسازی اقتصادی و «ویژن»ها

از اواسط دههٔ ۲۰۱۰، کشورهای حوزهٔ خلیج فارس برنامه‌های بلندپروازانهٔ تنوع‌بخشی اقتصادی را آغاز کردند: «ویژن ۲۰۳۰» عربستان (۲۰۱۶)، «ویژن ملی قطر ۲۰۳۰» و برنامه‌های امارات برای تبدیل‌شدن به مرکز مالی، فناوری و گردشگری جهانی. این برنامه‌ها به سرمایهٔ خارجی، ثبات منطقه‌ای و تصویر بین‌المللی مثبت نیاز دارند و از همین رو انگیزهٔ قوی برای تنش‌زدایی ایجاد کردند. اما هم‌زمان، ثروت عظیم حاصل از همین اقتصادها، ابزار قدرت‌افزایی (خرید تسلیحات، حمایت از متحدان، سرمایه‌گذاری راهبردی) را نیز فراهم کرد.

ب) انقلاب پهپادی و موشکی

گسترش پهپادهای ارزان، موشک‌های دقیق و ابزارهای جنگ سایبری، هزینهٔ قدرت‌افزایی را برای دولت‌های متوسط و حتی بازیگران غیردولتی به‌شدت کاهش داد. حملهٔ ۲۰۱۹ به ابقیق، استفادهٔ آذربایجان از پهپادها در ۲۰۲۰، حملات حوثی به امارات در ژانویهٔ ۲۰۲۲ و حملات گستردهٔ ایران در ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶ نشان دادند که توان آسیب‌رساندن دیگر در انحصار قدرت‌های بزرگ نیست. این وضعیت، از منظر ون اورا، برتری تهاجم را افزایش داده است؛ و از منظر فرضیهٔ ما، هزینهٔ «سهم تهاجمی» سیاست دوگانه را پایین آورده است.

۱۰-۸. جمع‌بندی فصل

پانزده سال گذشته شاهد هم‌زمانی حیرت‌آور جنگ و صلح در خاورمیانه بوده است. توافق‌های ابراهیم و جنگ قره‌باغ در یک سال (۲۰۲۰) رخ دادند. توافق پکن و حملهٔ ۷ اکتبر در یک سال (۲۰۲۳). آتش‌بس غزه و حمله به دوحه در یک فصل (پاییز ۲۰۲۵). این هم‌زمانی‌ها در سطح منطقه، بازتاب هم‌زمانی‌هایی است که در سطح هر دولت رخ می‌دهد و فصل‌های بعدی آنها را بررسی می‌کنند.

فصل یازدهم

اسرائیل؛ «صلح ابراهیمی» و برتری‌طلبی منطقه‌ای

۱-۱۱. جایگاه ساختاری

اسرائیل کشوری کوچک از نظر سرزمین و جمعیت (حدود ده میلیون نفر) اما با اقتصادی پیشرفته، برتری فناورانه، زرادخانهٔ هسته‌ای اعلام‌نشده و پیوند راهبردی بی‌همتا با ایالات متحده است. آموزهٔ امنیتی آن از دوران بن‌گوریون بر سه رکن استوار بوده است: بازدارندگی، هشدار زودهنگام و پیروزی قاطع. افزون بر این، «آموزهٔ بگین» (۱۹۸۱) حکم می‌کند که اسرائیل اجازه نخواهد داد هیچ دشمنی در منطقه به سلاح هسته‌ای دست یابد. پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، این آموزه‌ها به سوی آنچه برخی تحلیلگران «آموزهٔ پیشدستی همه‌جانبه» نامیده‌اند، تحول یافت: حذف تهدیدها پیش از آنکه بالفعل شوند، در هر نقطه‌ای از منطقه.

۲-۱۱. منطق تنش‌زدا: صلح، عادی‌سازی و یکپارچگی منطقه‌ای

الف) توافق‌های ابراهیم (۲۰۲۰)

در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ اسرائیل، امارات متحده عربی و بحرین در کاخ سفید توافق‌های عادی‌سازی را امضا کردند. در ماه‌های بعد مراکش و سودان نیز به این روند پیوستند. این نخستین عادی‌سازی اسرائیل با کشورهای عربی پس از پیمان صلح با اردن (۱۹۹۴) بود. ویژگی مهم توافق‌ها این بود که برخلاف فرمول «زمین در برابر صلح»، بر فرمول «صلح در برابر صلح» یا «صلح از راه منافع مشترک» بنا شده بودند و حل مسئلهٔ فلسطین را پیش‌شرط قرار نمی‌دادند.

ب) گسترش شبکهٔ همکاری

- نشست نقب (مارس ۲۰۲۲) با حضور وزرای خارجهٔ آمریکا، امارات، بحرین، مراکش و مصر در خاک اسرائیل.
- گروه «آی۲یو۲» (اسرائیل، هند، امارات، آمریکا) برای همکاری اقتصادی و فناوری.

- اعلام کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا در نشست گروه بیست در دهلی‌نو (سپتامبر ۲۰۲۳) که اسرائیل یکی از حلقه‌های آن بود.
- عضویت در مجمع گاز مدیترانهٔ شرقی و صادرات گاز به مصر و اردن.
- توافق مرز دریایی با لبنان با میانجی‌گری آمریکا (اکتبر ۲۰۲۲)، با وجود آنکه دو کشور رسماً در حال جنگ‌اند.
- عادی‌سازی دوباره با ترکیه و بازگشت سفیران (۲۰۲۲).
- پیوستن قزاقستان به توافق‌های ابراهیم (نوامبر ۲۰۲۵)، که نشان داد این چارچوب حتی پس از جنگ غزه نیز ظرفیت گسترش دارد.

ج) مذاکره برای عادی‌سازی با عربستان

مذاکرات سه‌جانبهٔ آمریکا، عربستان و اسرائیل در ۲۰۲۳ به مرحلهٔ پیشرفته رسیده بود و یکی از اهداف حملهٔ ۷ اکتبر از نگاه بسیاری از تحلیلگران، به‌هم‌زدن همین روند بود. این مذاکرات پس از جنگ به‌طور کامل متوقف نشد و در ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ دولت ترامپ آن را دوباره به دستور کار آورد؛ تا آنجا که توافق هسته‌ای غیرنظامی آمریکا و عربستان را به پیوستن ریاض به توافق‌های ابراهیم مشروط کرد.

د) پذیرش طرح آتش‌بس غزه (اکتبر ۲۰۲۵)

پذیرش طرح آتش‌بس و تبادل گروگان‌ها با میانجی‌گری آمریکا، مصر، قطر و ترکیه، که با نشست شرم‌الشیخ همراه بود، هرچند شکننده، نشان داد که اسرائیل حتی در اوج قدرت نظامی، به ابزار دیپلماتیک برای تبدیل دستاورد نظامی به نظم سیاسی نیاز دارد.

۳-۱۱. منطق قدرت‌افزا: برتری نظامی و عمل فرامرزی

الف) «جنگ میان جنگ‌ها» در سوریه

از حدود ۲۰۱۳ اسرائیل کارزاری طولانی از حملات هوایی در سوریه علیه انتقال تسلیحات ایرانی به حزب‌الله و استقرار نیروهای سپاه آغاز کرد. این کارزار، که صدها حمله را در بر گرفت، تا ۲۰۲۴ ادامه داشت. پس از سقوط اسد در دسامبر ۲۰۲۴، اسرائیل وارد منطقهٔ حائل تعیین‌شده در توافق ۱۹۷۴ شد، کنترل بخش سوری کوه حرمون را به دست گرفت و بخش بزرگی از توان نظامی باقی‌ماندهٔ ارتش سوریه

را با حملات گسترده نابود کرد. این یکی از روشن‌ترین مصادیق رفتار تهاجمی به معنای مرشایمری است: بهره‌گیری از فرصت برای تغییر توازن.

ب) لبنان

در سپتامبر ۲۰۲۴ عملیات انفجار پیجرها و دستگاه‌های ارتباطی اعضای حزب‌الله، سپس کشته‌شدن حسن نصرالله و بسیاری از فرماندهان ارشد و در ادامه عملیات زمینی در جنوب لبنان، توان حزب‌الله را به‌شدت تضعیف کرد. آتش‌بس نوامبر ۲۰۲۴ برقرار شد، اما اسرائیل مواضعی در خاک لبنان را حفظ کرد و حملات خود را علیه اهداف حزب‌الله ادامه داد.

ج) یمن

اسرائیل از ژوئیهٔ ۲۰۲۴ چندین بار بندر حدیده، نیروگاه‌ها و فرودگاه صنعا را در پاسخ به حملات موشکی و پهپادی حوثی‌ها هدف قرار داد و در ۲۰۲۵ رهبران سیاسی و نظامی حوثی را نیز هدف گرفت. این کارزار، دامنهٔ عملیاتی اسرائیل را به جنوب شبه‌جزیرهٔ عربستان گسترش داد.

د) جمهوری اسلامی ایران

- ترور محسن فخری‌زاده (نوامبر ۲۰۲۰) و عملیات خرابکارانه در نطنز.
- کشتن اسماعیل هنیه، رئیس دفتر سیاسی حماس، در تهران (ژوئیهٔ ۲۰۲۴).
- حملهٔ هوایی به سامانه‌های پدافندی و تأسیسات موشکی ایران (اکتبر ۲۰۲۴).
- جنگ دوازده‌روزه (ژوئن ۲۰۲۵) با هدف قراردادن تأسیسات هسته‌ای، فرماندهان ارشد سپاه و دانشمندان، و مشارکت آمریکا در حمله به فردو، نطنز و اصفهان.
- جنگ مشترک با آمریکا از ۲۸ فوریهٔ ۲۰۲۶ که به کشته‌شدن علی خامنه‌ای انجامید.

هـ) قطر

در ۹ سپتامبر ۲۰۲۵ اسرائیل رهبران حماس را در دوحه هدف حمله قرار داد؛ کشوری که میانجی اصلی مذاکرات آتش‌بس بود و میزبان بزرگ‌ترین پایگاه نظامی آمریکا در منطقه است. این حمله نشان داد که اسرائیل حاضر است حتی در خاک متحدان آمریکا و میانجی‌های صلح نیز برای حذف تهدید عمل کند.

و) کرانهٔ باختری

گسترش شهرک‌ها، تصویب طرح‌های ساخت‌وساز (از جمله طرح ای۱ در ۲۰۲۵) و گفتمان رسمی برخی وزرای دولت دربارهٔ اعمال حاکمیت، نشان‌دهندهٔ منطق قدرت‌افزایی سرزمینی است.

۱۱-۴. پیوند دو منطق: صلح به‌عنوان عمق راهبردی

مهم‌ترین نکته در مورد اسرائیل این است که دو منطق نه موازی، بلکه در هم تنیده‌اند:

- **عادی‌سازی، شبکهٔ پدافندی منطقه‌ای را ممکن کرد.** انتقال اسرائیل از حوزهٔ فرماندهی اروپایی آمریکا به فرماندهی مرکزی (سنتکام) در ۲۰۲۱، که پس از توافق‌های ابراهیم ممکن شد، زمینهٔ همکاری پدافند هوایی با کشورهای عربی را فراهم کرد. در حملهٔ ایران در آوریل ۲۰۲۴، این همکاری در رهگیری موشک‌ها و پهپادها نقش داشت.
- **صادرات تسلیحات و فناوری امنیتی، پیوندهای صلح را تحکیم کرد.** فروش سامانه‌های پدافندی و فناوری‌های امنیتی به امارات و مراکش، توافق‌های ابراهیم را از سطح سیاسی به سطح امنیتی برد.
- **قدرت نظامی، اهرم صلح‌سازی بود.** یکی از انگیزه‌های کشورهای عربی برای عادی‌سازی، دیدن اسرائیل به‌عنوان قدرتی بود که می‌تواند در برابر ایران بایستد. هرچه اسرائیل قوی‌تر شد، جذابیت آن به‌عنوان شریک بیشتر شد.
- **اما قدرت‌افزایی بیش از حد، صلح را نیز تهدید کرد.** جنگ غزه و حمله به دوحه، روند عادی‌سازی با عربستان را متوقف کرد و افکار عمومی عربی را به‌شدت علیه اسرائیل برانگیخت. این همان «مجازاتی» است که والتز برای دولت‌های تهاجمی پیش‌بینی می‌کرد، اما نه به شکل ائتلاف موازنه‌گر نظامی، بلکه به شکل انزوای دیپلماتیک.

۱۱-۵. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ اسرائیل

الف) روسیه: متحد آمریکا، شریک هماهنگی با مسکو

پس از ورود نظامی روسیه به سوریه در سپتامبر ۲۰۱۵، نتانیاهو بارها به مسکو سفر کرد و سازوکار «پیشگیری از برخورد» میان دو ارتش برقرار شد. این سازوکار به اسرائیل اجازه داد که صدها حمله به اهداف ایرانی و حزب‌الله در سوریه انجام دهد، در حالی که روسیه متحد اصلی اسد و شریک ایران در سوریه بود. اسرائیل، متحد نزدیک آمریکا، پس از تهاجم روسیه به اوکراین در ۲۰۲۲ نیز مدتی از ارسال

تسلیحات به اوکراین پرهیز کرد تا این هماهنگی را حفظ کند. این رفتار ترکیبی از اتحاد راهبردی با یک قدرت بزرگ و همکاری عملیاتی با رقیب آن است.

ب) مصر: صلح سرد، همکاری گرم، تنش مرزی

پیمان صلح ۱۹۷۹ با مصر، قدیمی‌ترین ستون سیاست تنش‌زدایی اسرائیل است. در دهۀ ۲۰۱۰ همکاری امنیتی دو کشور در سینا علیه گروه‌های جهادی به سطحی بی‌سابقه رسید و اسرائیل اجازه داد مصر نیروهایی فراتر از سقف پیمان در سینا مستقر کند. صادرات گاز اسرائیل به مصر از ۲۰۲۰ آغاز شد. اما در جنگ غزه، کنترل اسرائیل بر محور فیلادلفی در مرز غزه و مصر (از ۲۰۲۴) و نگرانی قاهره از جابه‌جایی جمعیت به سینا، تنش جدی پدید آورد. صلح با مصر، هم‌زمان پشتوانۀ امنیتی اسرائیل و قید بر عملیات نظامی آن بود.

ج) کردها و دروزی‌ها: «اتحاد اقلیت‌ها»

اسرائیل در سال ۲۰۱۷ تنها دولتی بود که آشکارا از همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان عراق حمایت کرد. پس از سقوط اسد نیز مقام‌های ارشد اسرائیلی از کردها و دروزی‌ها به‌عنوان «متحدان طبیعی» اسرائیل در منطقه سخن گفتند. در ژوئیۀ ۲۰۲۵، در جریان درگیری‌های سویدا در جنوب سوریه، اسرائیل به بهانۀ حمایت از دروزی‌ها به نیروهای دولت جدید سوریه و حتی ساختمان ستاد کل ارتش در دمشق حمله کرد؛ در حالی که هم‌زمان با میانجی‌گری آمریکا با همان دولت درگیر گفت‌وگوهای امنیتی بود. این نمونه‌ای از سیاست «مندله»ای کوتیلیه است: پیوند با اقلیت‌های پشت جبهۀ رقبا.

د) چین و هند: دو شریک متعارض

اسرائیل در دهۀ ۲۰۱۰ روابط اقتصادی گسترده‌ای با چین برقرار کرد؛ از جمله واگذاری بهره‌برداری از پایانۀ جدید بندر حیفا به یک شرکت چینی که از ۲۰۲۱ آغاز به کار کرد. هم‌زمان، اسرائیل یکی از بزرگ‌ترین تأمین‌کنندگان تسلیحات هند، رقیب راهبردی چین، بود و در طرح‌هایی چون «آی۲یو۲» و کریدور هند-خاورمیانه-اروپا، که به‌عنوان بدیلی برای ابتکار کمربند و جادۀ چین دیده می‌شد، مشارکت کرد. فشار آمریکا به‌تدریج اسرائیل را به محدودکردن همکاری‌های حساس با چین واداشت.

هـ) «چمن‌زنی» و «جنگ میان جنگ‌ها»: دکترین قدرت‌افزایی کنترل‌شده

در ادبیات امنیتی اسرائیل، دو مفهوم برای توصیف منطق قدرت‌افزایی مداوم به کار رفته است. «چمن‌زنی» به حملات دوره‌ای به توان نظامی حماس در غزه اشاره داشت، با این فرض که نمی‌توان تهدید

را حذف کرد، اما می‌توان آن را در سطحی قابل تحمل نگه داشت. «جنگ میان جنگ‌ها» به عملیات مداوم و زیر آستانهٔ جنگ علیه انتقال تسلیحات و استقرار نیروهای دشمن اشاره داشت. هر دو مفهوم بر این فرض استوار بودند که اسرائیل می‌تواند هم‌زمان با این قدرت‌افزایی مداوم، روابط تنش‌زدای خود با دیگران را حفظ کند. حملهٔ ۷ اکتبر نشان داد که منطق «چمن‌زنی» شکست خورده است و اسرائیل به سوی منطق «حذف» حرکت کرد؛ یعنی از قدرت‌افزایی کنترل‌شده به قدرت‌افزایی حداکثری.

۶-۱۱. هزینه‌های سیاست دوگانه برای اسرائیل

سیاست دوگانهٔ اسرائیل دستاوردهای بزرگی داشت، اما هزینه‌هایش نیز در سال‌های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶ آشکار شد:

- **انزوای دیپلماتیک:** شماری از کشورهای غربی، از جمله در سپتامبر ۲۰۲۵ در حاشیهٔ مجمع عمومی سازمان ملل، دولت فلسطین را به رسمیت شناختند؛ اقدامی که بخشی از آن واکنش به جنگ غزه و گسترش شهرک‌ها بود.
- **فرایندهای حقوقی بین‌المللی:** طرح دعوای آفریقای جنوبی علیه اسرائیل در دیوان بین‌المللی دادگستری (دسامبر ۲۰۲۳) و صدور قرار بازداشت برای نخست‌وزیر و وزیر دفاع پیشین اسرائیل از سوی دیوان کیفری بین‌المللی (نوامبر ۲۰۲۴).
- **توقف عادی‌سازی سعودی:** ریاض شرط عادی‌سازی را مسیر روشن به سوی دولت فلسطینی اعلام کرد و جنگ غزه این شرط را دست‌نیافتنی‌تر کرد.
- **فرسایش افکار عمومی عربی:** نظرسنجی‌ها در کشورهای عربی پس از ۲۰۲۳ کاهش شدید حمایت از عادی‌سازی را نشان دادند؛ حتی در کشورهایی که توافق ابراهیم را امضا کرده بودند.
- **حمله به دوحه و واکنش آمریکا:** حمله به رهبران حماس در قطر، کشوری متحد آمریکا، به عذرخواهی نخست‌وزیر اسرائیل از نخست‌وزیر قطر در اواخر سپتامبر ۲۰۲۵ و تعهد امنیتی تازهٔ آمریکا به قطر انجامید. این نمونه‌ای است که در آن قدرت‌افزایی، رابطهٔ اسرائیل با حامی اصلی خود را نیز تحت فشار قرار داد.

این هزینه‌ها نشان می‌دهند که سیاست دوگانهٔ اسرائیل پس از ۲۰۲۳ به «آستانهٔ دوگانگی» نزدیک شده است: نقطه‌ای که در آن سهم قدرت‌افزا آن‌قدر بزرگ می‌شود که سهم تنش‌زدا را فرسوده می‌کند.

۷-۱۱. مطالعهٔ موشکافانه: تابستان ۲۰۲۰؛ الحاق یا عادی‌سازی؟

هیچ رویدادی دوگانگی سیاست اسرائیل را به اندازهٔ ماه‌های منتهی به توافق‌های ابراهیم آشکار نمی‌کند. در این ماه‌ها، دولت اسرائیل هم‌زمان دو پروژهٔ متعارض را دنبال می‌کرد: اعمال حاکمیت بر بخش‌هایی از کرانهٔ باختری، که اوج منطق قدرت‌افزایی سرزمینی بود، و عادی‌سازی با کشورهای عربی، که اوج منطق تنش‌زدایی بود. شیوهٔ حل این تعارض، کلید فهم کل الگوی رفتاری اسرائیل است.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد
۲۸ ژانویهٔ ۲۰۲۰	اعلام طرح «صلح برای رفاه» دولت ترامپ؛ این طرح امکان اعمال حاکمیت اسرائیل بر بخش قابل‌توجهی از کرانهٔ باختری، از جمله دره اردن و شهرک‌ها، را پیش‌بینی می‌کرد.
بهار ۲۰۲۰	تشکیل دولت ائتلافی نتانیاهو و گانتس؛ توافق ائتلافی امکان طرح الحاق از اول ژوئیه را فراهم کرد.
ژوئن ۲۰۲۰	یوسف العتیبه، سفیر امارات در واشنگتن، در مقاله‌ای کم‌سابقه در روزنامه‌ای اسرائیلی و به زبان عبری، هشدار داد که الحاق امید به عادی‌سازی را نابود خواهد کرد.
اول ژوئیهٔ ۲۰۲۰	موعد اعلام‌شده برای آغاز روند الحاق بدون اقدام عملی سپری شد.
۱۳ اوت ۲۰۲۰	اعلام توافق اسرائیل و امارات؛ در بیانیهٔ مشترک آمد که اسرائیل اعمال حاکمیت را «به تعلیق» درمی‌آورد.
۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰	امضای توافق‌های ابراهیم با امارات و بحرین در کاخ سفید.
اکتبر تا دسامبر ۲۰۲۰	پیوستن سودان و مراکش به روند عادی‌سازی.

تحلیل

سه نکته در این توالی برای فرضیهٔ کتاب اهمیت دارد.

نخست، واژهٔ «تعلیق». اسرائیل الحاق را «لغو» نکرد، بلکه «به تعلیق درآورد». نتانیاهو در همان روزها در گفت‌وگو با رسانه‌های اسرائیلی تأکید کرد که طرح الحاق از دستور کار خارج نشده است. این واژه به دو مخاطب دو پیام متفاوت می‌داد: به امارات و جهان عرب، اینکه اسرائیل امتیازی واقعی داده است؛ و به پایگاه راست‌گرای داخلی، اینکه هیچ چیز از دست نرفته است. این همان سازوکار «هزینهٔ مخاطب دوگانه» است که در فصل نهم توضیح داده شد.

دوم، مبادلهٔ یک قدرت‌افزایی با یک تنش‌زدایی. اسرائیل در عمل یک گام قدرت‌افزا (الحاق رسمی) را با یک دستاورد تنش‌زدا (عادی‌سازی) معاوضه کرد. اما گسترش شهرک‌ها، یعنی قدرت‌افزایی غیررسمی، ادامه یافت. به بیان دیگر، تنش‌زدایی بر سر «شکل» قدرت‌افزایی انجام شد، نه «جوهر» آن.

سوم، نقش امارات. مقالهٔ العتیبه نشان داد که امارات نیز سیاست دوگانه‌ای داشت: از یک سو آمادهٔ عادی‌سازی بود و از سوی دیگر از الحاق به‌عنوان اهرم استفاده کرد تا بتواند به افکار عمومی عربی بگوید که عادی‌سازی، «الحاق را متوقف کرده است». هر دو طرف از این معامله دو روایت متفاوت برای دو مخاطب متفاوت ساختند.

پیامد برای نظریه

از منظر والتز، معاملهٔ تابستان ۲۰۲۰ را می‌توان رفتار دولتی دانست که امنیت کافی دارد و می‌تواند امتیاز دهد. از منظر مرشایمر، این معامله تاکتیکی است که هزینهٔ گسترش را کاهش می‌دهد. اما هیچ‌یک توضیح نمی‌دهد که چرا دو منطق در یک تصمیم واحد ادغام شدند و چرا هر دو طرف با کامیابی نسبی از این ادغام بیرون آمدند. این مطالعه نشان می‌دهد که سیاست دوگانه، در بهترین حالت، «هنر معاملهٔ میان دو منطق» است: واگذاری یک نماد قدرت‌افزایی در برابر یک دستاورد تنش‌زدایی، در حالی که جوهر قدرت‌افزایی حفظ می‌شود.

۸-۱۱. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: سپتامبر ۲۰۲۴؛ از پیجرها تا آتش‌بس لبنان

ماه‌های سپتامبر تا نوامبر ۲۰۲۴ شاید فشرده‌ترین دورهٔ قدرت‌افزایی نظامی اسرائیل در دهه‌های اخیر بود. اما حتی در همین دوره، دیپلماسی آتش‌بس متوقف نشد و جنگ لبنان با توافقی پایان یافت که دستاوردهای نظامی را به نظمی سیاسی تبدیل کرد.

گاه‌شمار

تاریخ	منطق قدرت‌افزا	منطق تنش‌زدا
۱۷ و ۱۸ سپتامبر	انفجار هم‌زمان هزاران پیجر و دستگاه بی‌سیم اعضای حزب‌الله در لبنان و سوریه	
۲۰ سپتامبر	کشته‌شدن ابراهیم عقیل و شماری از فرماندهان نیروی رضوان در حمله‌ای به ضاحیهٔ بیروت	

تاریخ	منطق قدرت‌افزا	منطق تنش‌زدا
۲۳ سپتامبر	آغاز حملات هوایی گسترده به جنوب لبنان و دره بقاع	
۲۵ سپتامبر		بیانیهٔ مشترک آمریکا، فرانسه و شماری از کشورهای اروپایی و عربی برای آتش‌بس ۲۱ روزه
۲۷ سپتامبر	کشته‌شدن حسن نصرالله در حملهٔ هوایی به ضاحیه، ساعاتی پس از سخنرانی نخست‌وزیر اسرائیل در مجمع عمومی سازمان ملل	
۱ اکتبر	آغاز عملیات زمینی در جنوب لبنان؛ حملهٔ موشکی ایران به اسرائیل	
اکتبر و نوامبر	ادامهٔ عملیات و کشته‌شدن هاشم صفی‌الدین	مذاکرات فشرده با میانجی‌گری فرستادهٔ آمریکا
۲۶ و ۲۷ نوامبر		اعلام آتش‌بس با میانجی‌گری آمریکا و فرانسه؛ پیش‌بینی خروج تدریجی اسرائیل و استقرار ارتش لبنان در جنوب
ژانویه و فوریهٔ ۲۰۲۵	حفظ پنج موضع در خاک لبنان پس از پایان مهلت خروج	انتخاب ژوزف عون و تشکیل دولت نواف سلام

تحلیل

دیپلماسی به‌عنوان پوشش و به‌عنوان مقصد. بیانیهٔ آتش‌بس ۲۱ روزه در ۲۵ سپتامبر، که اسرائیل در ابتدا با آن ابراز مخالفت صریح نکرد، دو روز پیش از کشتن نصرالله منتشر شد. برای اسرائیل، دیپلماسی در این مرحله کارکرد «پوشش» داشت: نشان می‌داد که اسرائیل گفت‌وگو را رد نمی‌کند، در حالی که عملیات تعیین‌کننده آماده می‌شد. اما دو ماه بعد، همین دیپلماسی به «مقصد» تبدیل شد: آتش‌بس نوامبر، که اسرائیل آن را پذیرفت، دستاوردهای نظامی را در قالب ترتیبات امنیتی (عقب‌نشینی حزب‌الله از جنوب رود لیتانی، استقرار ارتش لبنان، سازوکار نظارت به رهبری آمریکا) تثبیت کرد.

سخنرانی در سازمان ملل و فرمان حمله. هم‌زمانی سخنرانی نخست‌وزیر اسرائیل در مجمع عمومی سازمان ملل، مهم‌ترین تریبون دیپلماسی چندجانبه، با فرمان حمله‌ای که رهبر حزب‌الله را از میان برد، نماد ناب دوگانگی است. یک رهبر در یک روز، هم در صحن دیپلماسی جهانی سخن گفت و هم بزرگ‌ترین ضربهٔ نظامی دهه را وارد کرد.

پیامد سیاسی در لبنان. تضعیف حزب‌الله راه را برای تحولی سیاسی در لبنان گشود که سال‌ها ناممکن به نظر می‌رسید: انتخاب رئیس‌جمهور پس از بیش از دو سال خلأ و تشکیل دولتی که خلع سلاح گروه‌های غیردولتی را در دستور کار گذاشت. قدرت‌افزایی اسرائیل، به‌طور غیرمستقیم، شرایط را برای تحولی فراهم کرد که در بلندمدت می‌تواند به تنش‌زدایی میان دو کشور بینجامد؛ هرچند حفظ مواضع اسرائیل در خاک لبنان و حملات مستمر، این امکان را محدود کرده است.

پیامد برای نظریه

این مطالعه نشان می‌دهد که در سیاست دوگانهٔ اسرائیل، دو منطق نه فقط هم‌زمان، بلکه «متوالی در درون یک عملیات» عمل می‌کنند: قدرت‌افزایی حداکثری برای تغییر توازن، و سپس تنش‌زدایی برای تثبیت توازن جدید. این الگو، که با الگوی آذربایجان در قره‌باغ شباهت دارد، را می‌توان «چرخهٔ ضربه و تثبیت» نامید.

۹-۱۱. آزمون در برابر دو نظریه

پیش‌بینی والتز

بر اساس رئالیسم تدافعی، اسرائیل باید پس از دستیابی به امنیت کافی (برتری نظامی، چتر هسته‌ای، پیمان‌های صلح) به حفظ وضع موجود بسنده کند. رفتار اسرائیل پس از ۲۰۲۳ با این پیش‌بینی سازگار نیست: اسرائیل نه تنها تهدیدهای فوری را دفع کرد، بلکه از فرصت سقوط اسد و ضعف حزب‌الله برای گسترش کنترل سرزمینی و حذف پیشدستانهٔ توانمندی‌های رقبا بهره گرفت. والتزی‌ها ممکن است بگویند این رفتار ناشی از «ادراک ناامنی شدید پس از ۷ اکتبر» است؛ اما در این صورت، نظریه با ورود متغیر ادراک از سطح ساختاری خارج می‌شود.

پیش‌بینی مرشایمر

بر اساس رئالیسم تهاجمی، اسرائیل باید به‌دنبال بیشینه‌سازی قدرت باشد و تنش‌زدایی را تنها به‌عنوان تاکتیک به کار گیرد. بخش قدرت‌افزای رفتار اسرائیل با این پیش‌بینی سازگار است. اما مرشایمر توضیح نمی‌دهد که چرا اسرائیل در اوج قدرت خود، این‌قدر برای عادی‌سازی با عربستان، که امتیاز امنیتی مستقیمی ندارد، سرمایه‌گذاری کرده است. همچنین مرشایمر خود رفتار اسرائیل را «نامعقول» می‌داند، که نشان می‌دهد نظریه‌اش با تجویزش ناسازگار است.

داوری

اسرائیل نمونهٔ «دوگانگی جغرافیایی» و «دوگانگی ابزاری» است: صلح با کشورهای دوردست خلیج فارس و آسیای مرکزی، جنگ با همسایگان نزدیک و محور ایران؛ و استفاده از صلح برای ساختن معماری امنیتی که قدرت‌افزایی را پشتیبانی می‌کند.

۱۰-۱۱. جدول دوگانه‌های اسرائیل

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
خلیج فارس	توافق‌های ابراهیم با امارات و بحرین	استفاده از شراکت برای شبکهٔ پدافندی علیه ایران	۲۰۲۰ به بعد
عربستان	مذاکرهٔ عادی‌سازی با میانجی‌گری آمریکا	ادامهٔ جنگ غزه با وجود هزینه برای این مذاکره	۲۰۲۳–۲۰۲۶
لبنان	توافق مرز دریایی؛ آتش‌بس نوامبر ۲۰۲۴	جنگ ۲۰۲۴؛ حفظ مواضع در خاک لبنان	۲۰۲۲–۲۰۲۶
سوریه	گفت‌وگوهای امنیتی با دولت جدید دمشق	ورود به منطقهٔ حائل و تصرف حرمون؛ نابودی ارتش سوریه	دسامبر ۲۰۲۴ به بعد
غزه	پذیرش آتش‌بس و طرح ترامپ	ویرانی گسترده و کنترل نظامی بخش‌هایی از نوار	۲۰۲۳–۲۰۲۵
قطر	پذیرش میانجی‌گری قطر	حمله به رهبران حماس در دوحه	سپتامبر ۲۰۲۵
ترکیه	عادی‌سازی و بازگشت سفیران	رقابت نفوذ در سوریهٔ پس از اسد	۲۰۲۲–۲۰۲۶
ایران	پذیرش آتش‌بس ژوئن ۲۰۲۵	جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶؛ ترور رهبران	۲۰۲۰–۲۰۲۶
آسیای مرکزی	پیوستن قزاقستان به توافق‌های ابراهیم	پیوند راهبردی با آذربایجان در مرز ایران	۲۰۲۵
اقتصاد	کریدور هند-خاورمیانه-اروپا؛ صادرات گاز	تبدیل اقتصاد گاز به اهرم نفوذ بر مصر و اردن	۲۰۲۳ به بعد

فصل دوازدهم

جمهوری اسلامی ایران؛ «گفت‌وگو» در ویترین، «عمق راهبردی» در میدان

۱۲-۱. جایگاه ساختاری

ایران با حدود ۹۰ میلیون نفر جمعیت، موقعیت جغرافیایی میان خلیج فارس، دریای خزر، آسیای مرکزی و شام، و منابع عظیم نفت و گاز، از نظر قدرت نهفته یکی از بزرگ‌ترین کشورهای منطقه است. اما جمهوری اسلامی پس از ۱۹۷۹ در انزوای نسبی، تحریم‌های فزاینده و تقابل دائمی با آمریکا و اسرائیل به سر برده است. در چارچوب مرشایمر، ایران «هژمون بالقوهٔ» خلیج فارس است و دقیقاً به همین دلیل آمریکا باید از هژمونی آن جلوگیری کند. در چارچوب والتز، ایران دولتی ناامن است که برای بقا ناچار به بازدارندگی است.

ویژگی متمایز ایران، ساختار دوگانهٔ قدرت در آن است: از یک سو دولت رسمی با وزارت امور خارجه و ارتش متعارف، و از سوی دیگر نهادهای انقلابی، به‌ویژه سپاه پاسداران و نیروی قدس، که مستقیماً زیر نظر رهبری عمل می‌کنند و مسئولیت راهبرد منطقه‌ای را بر عهده دارند. این ساختار، «دوگانگی نهادی» را در خود قانون اساسی و نهادهای نظام نهادینه کرده است.

۱۲-۲. آموزهٔ رسمی دوگانگی: از «نرمش قهرمانانه» تا «نه جنگ، نه مذاکره»

ایران شاید تنها کشور منطقه است که دوگانگی را در سطح آموزهٔ رسمی صورت‌بندی کرده است:

- **«نرمش قهرمانانه» (۲۰۱۳):** علی خامنه‌ای در سپتامبر ۲۰۱۳ این مفهوم را برای توجیه مذاکرات هسته‌ای به کار برد و آن را به کشتی‌گیری تشبیه کرد که برای غلبه بر حریف، در جایی نرمش نشان می‌دهد بی‌آنکه هدف را فراموش کند. این دقیقاً بیان رسمی «تنش‌زدایی در خدمت قدرت‌افزایی» است.

- **«نه جنگ، نه مذاکره» (۲۰۱۸ به بعد):** پس از خروج آمریکا از برجام، خامنه‌ای اعلام کرد که نه جنگی رخ خواهد داد و نه مذاکره‌ای با آمریکا. این فرمول حفظ وضعیت «میان جنگ و صلح» را به‌عنوان راهبرد رسمی تثبیت کرد.
- **«میدان و دیپلماسی»:** اصطلاحی که در گفتمان رسمی، به‌ویژه پس از ۲۰۲۰، برای توصیف هم‌افزایی عملیات نیروی قدس و دیپلماسی وزارت خارجه رواج یافت.

۳-۱۲. منطق تنش‌زدا

الف) گفت‌وگوی تمدن‌ها و میراث آن

ابتکار «گفت‌وگوی تمدن‌ها» که محمد خاتمی در ۱۹۹۸ مطرح کرد و سازمان ملل سال ۲۰۰۱ را به نام آن نامید، اگرچه پیش از بازهٔ زمانی ما است، اما زبان رسمی تنش‌زدایی جمهوری اسلامی را در دو دههٔ بعد شکل داد. دولت‌های بعدی نیز از مفاهیم مشابه («اعتدال»، «تعامل سازنده»، «سیاست همسایگی») بهره گرفتند.

ب) برجام (۲۰۱۵)

برنامهٔ جامع اقدام مشترک، که در ژوئیهٔ ۲۰۱۵ میان ایران و گروه ۵+۱ امضا شد، بزرگ‌ترین اقدام تنش‌زدای جمهوری اسلامی در چهار دهه بود. ایران پذیرفت غنی‌سازی را محدود کند، ذخایر اورانیوم غنی‌شده را کاهش دهد و بازرسی‌های گسترده را بپذیرد، در برابر لغو تحریم‌های هسته‌ای.

ج) طرح صلح هرمز (۲۰۱۹)

حسن روحانی در مجمع عمومی سازمان ملل (سپتامبر ۲۰۱۹) «ائتلاف امید» یا ابتکار صلح هرمز را برای امنیت جمعی خلیج فارس با مشارکت کشورهای منطقه پیشنهاد کرد. جالب آنکه این پیشنهاد چند روز پس از حملهٔ گسترده به تأسیسات آرامکو در ابقیق و خریص مطرح شد؛ حمله‌ای که آمریکا و عربستان آن را به ایران نسبت دادند.

د) سیاست همسایگی و توافق پکن

دولت ابراهیم رئیسی «سیاست همسایگی» را محور سیاست خارجی اعلام کرد. گفت‌وگوهای بغداد با عربستان (۲۰۲۱–۲۰۲۲) و سرانجام توافق پکن (۱۰ مارس ۲۰۲۳) به ازسرگیری روابط دیپلماتیک انجامید.

روابط با امارات و کویت نیز در سطح سفیر بازگشت. ایران همچنین به سازمان همکاری شانگهای (۲۰۲۳) و گروه بریکس (۲۰۲۴) پیوست.

هـ) مذاکرات ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶

ایران در بهار ۲۰۲۵ چند دور مذاکرهٔ غیرمستقیم با فرستادهٔ دولت ترامپ با میانجی‌گری عمان برگزار کرد که با جنگ ژوئن قطع شد. در فوریهٔ ۲۰۲۶ نیز دور تازه‌ای از گفت‌وگوها در مسقط آغاز شد، اما چند هفته بعد جنگ آغاز شد.

۴-۱۲. منطق قدرت‌افزا: معماری عمق راهبردی

الف) «دفاع پیشرو» و شبکهٔ نیابتی

مفهوم «عمق راهبردی» در گفتمان امنیتی جمهوری اسلامی به معنای مقابله با تهدید در خارج از مرزهاست، پیش از آنکه به داخل برسد. این آموزه به ایجاد و تجهیز شبکه‌ای از گروه‌های مسلح انجامید که در ادبیات رسمی «محور مقاومت» نامیده می‌شود:

- **لبنان:** حزب‌الله، قدیمی‌ترین و قوی‌ترین بازوی این شبکه.
- **سوریه:** حضور مستقیم سپاه از ۲۰۱۲ برای حفظ رژیم اسد و سازمان‌دهی شبه‌نظامیان شیعهٔ چندملیتی (افغان، پاکستانی، عراقی).
- **عراق:** تقویت گروه‌های مسلح شیعه و سپس نهادینه‌شدن آنها در «حشد الشعبی» پس از فتوای جهاد کفایی در ژوئن ۲۰۱۴.
- **یمن:** حمایت از جنبش انصارالله (حوثی‌ها)، به‌ویژه انتقال فناوری موشکی و پهپادی.
- **فلسطین:** حمایت مالی و نظامی از حماس و جهاد اسلامی.

علی‌اکبر ولایتی و دیگر مقامات در مقاطعی از نفوذ ایران در «چهار پایتخت عربی» (بغداد، دمشق، بیروت، صنعا) سخن گفتند؛ گفتاری که در کشورهای عربی به‌عنوان اعتراف به هژمونی‌طلبی دریافت شد.

ب) برنامهٔ موشکی و پهپادی

ایران بزرگ‌ترین و متنوع‌ترین زرادخانهٔ موشک‌های بالستیک در خاورمیانه را ساخت و صنعت پهپادی گسترده‌ای ایجاد کرد. فروش پهپاد به روسیه برای استفاده در اوکراین (از ۲۰۲۲) نشان داد که این توان به ابزار سیاست خارجی فرامنطقه‌ای نیز تبدیل شده است.

ج) گسترش برنامهٔ هسته‌ای پس از برجام

پس از خروج آمریکا از برجام، ایران به‌تدریج تعهدات خود را کاهش داد و از آوریل ۲۰۲۱ غنی‌سازی را به ۶۰ درصد رساند؛ سطحی که از نیاز غیرنظامی بسیار فراتر و به سطح تسلیحاتی نزدیک است. این وضعیت «آستانهٔ هسته‌ای» را پدید آورد.

د) عملیات مستقیم

- حمله به پایگاه عین‌الاسد در عراق پس از ترور سلیمانی (ژانویهٔ ۲۰۲۰).
- حملات موشکی به اربیل (۲۰۲۲ و ۲۰۲۴) و به خاک پاکستان (ژانویهٔ ۲۰۲۴).
- نخستین حملهٔ مستقیم موشکی و پهپادی به اسرائیل (آوریل ۲۰۲۴) و حملهٔ دوم (اکتبر ۲۰۲۴).
- حمله به پایگاه العدید در قطر در پاسخ به حملات آمریکا (ژوئن ۲۰۲۵).
- حملات گسترده به زیرساخت‌ها، پایگاه‌ها و مراکز جمعیتی کشورهای حوزهٔ خلیج فارس پس از آغاز جنگ ۲۰۲۶.

۱۲-۵. پیوند دو منطق: تقسیم کار نهادی

در مورد ایران، دوگانگی بیش از هر چیز «نهادی» است. پژوهش‌های نگارنده دربارهٔ سپاه و نیروی قدس نشان داده است که:

- **وزارت خارجه** وظیفهٔ تولید مشروعیت بین‌المللی، کاهش تحریم‌ها و تنش‌زدایی را بر عهده داشت.
- **نیروی قدس** وظیفهٔ ساختن عمق راهبردی، مدیریت شبکهٔ نیابتی و ایجاد اهرم فشار را بر عهده داشت.
- **رهبری** میان این دو داوری می‌کرد و بسته به شرایط، وزن یکی را بیشتر می‌کرد.

فایل صوتی منتشرشده از محمدجواد ظریف در آوریل ۲۰۲۱، که در آن از قربانی‌شدن دیپلماسی برای «میدان» سخن می‌گفت، شاهدی کم‌نظیر از درون نظام بر این تقسیم کار و تنش‌های آن است.

اما این دو منطق صرفاً موازی نبودند؛ یکدیگر را تقویت می‌کردند:

- شبکهٔ نیابتی و برنامهٔ هسته‌ای، اهرم چانه‌زنی ایران در مذاکرات بود.
- مذاکرات و تنش‌زدایی، هزینهٔ گسترش نیابتی را کاهش می‌داد و فرصت تنفس اقتصادی فراهم می‌کرد. برخی منتقدان برجام استدلال کردند که منابع آزادشده پس از توافق، به‌طور غیرمستقیم به گسترش نیابتی کمک کرد.
- توافق پکن به ایران امکان داد که در حالی که جبههٔ سعودی را آرام کرده بود، بر جبههٔ اسرائیل تمرکز کند.

۱۲-۶. فروپاشی تعادل: ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶

دوگانگی ایران تا ۲۰۲۳ نسبتاً موفق بود. اما از ۷ اکتبر به بعد، منطق قدرت‌افزا از کنترل خارج شد. حمایت ایران از «وحدت جبهه‌ها» به جنگ اسرائیل با حزب‌الله، تضعیف حماس و سقوط اسد انجامید. در نتیجه، ایران عمق راهبردی خود را در شام از دست داد. جنگ دوازده‌روزه و جنگ ۲۰۲۶ نیز نشان داد که «آستانهٔ هسته‌ای» بازدارندگی کافی فراهم نکرده است. حملات ایران به کشورهای خلیج فارس در ۲۰۲۶ نیز دستاوردهای «سیاست همسایگی» را به‌شدت آسیب زد؛ به گونه‌ای که عربستان در مارس ۲۰۲۶ دیپلمات‌های ایرانی را اخراج کرد، هرچند کانال ارتباطی سال ۲۰۲۳ را باز نگه داشت.

این فرجام از منظر نظری بسیار مهم است. والتز پیش‌بینی می‌کرد که رفتار تهاجمی «مجازات» می‌شود؛ و چنین شد. اما والتز ایران را دولتی تدافعی و جویای امنیت می‌دانست، در حالی که رفتار آن ترکیبی بود. مرشایمر پیش‌بینی می‌کرد که آمریکا مانع هژمونی ایران خواهد شد؛ و چنین شد. اما مرشایمر خود با این مداخله مخالف بود.

۱۲-۷. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ جمهوری اسلامی

الف) برجام و توطئه‌های تروریستی در اروپا

یکی از گویاترین نمونه‌های دوگانگی نهادی، هم‌زمانی تلاش دیپلماتیک برای حفظ برجام با عملیات تروریستی در اروپا بود. در ژوئن ۲۰۱۸، درست در زمانی که دولت روحانی برای جلب حمایت اروپا در حفظ

برجام پس از خروج آمریکا تلاش می‌کرد، پلیس بلژیک و آلمان توطئهٔ بمب‌گذاری در گردهمایی سازمان مجاهدین خلق در ویلپنت فرانسه را خنثی کرد. اسدالله اسدی، دیپلمات جمهوری اسلامی در وین، در این پرونده دستگیر و در ۲۰۲۱ در دادگاه آنتورپ به بیست سال زندان محکوم شد (او بعدها در ۲۰۲۳ در جریان تبادل زندانی آزاد شد). در همان دوره، دانمارک، هلند و فرانسه نیز توطئه‌های دیگری را به نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی نسبت دادند. این پرونده‌ها، که در پژوهش‌های پیشین نگارنده دربارهٔ تهدیدهای جمهوری اسلامی در اروپا به تفصیل بررسی شده‌اند، نشان می‌دهند که دو نهاد نظام، در یک زمان و در یک قاره، دو سیاست متعارض را دنبال می‌کردند.

ب) ریاض ۲۰۲۳: حضور در نشست و حمایت از جبهه

در ۱۱ نوامبر ۲۰۲۳، کمتر از یک ماه پس از حملهٔ ۷ اکتبر، ابراهیم رئیسی در نشست فوق‌العادهٔ مشترک اتحادیهٔ عرب و سازمان همکاری اسلامی در ریاض شرکت کرد؛ نخستین سفر یک رئیس‌جمهور ایران به عربستان پس از بیش از یک دهه. این حضور نماد اوج «سیاست همسایگی» بود. اما در همان روزها، گروه‌های همسو با ایران در عراق و سوریه حملات به نیروهای آمریکایی را آغاز کرده بودند و حوثی‌ها نخستین حملات خود به کشتیرانی دریای سرخ را تدارک می‌دیدند. در ژانویهٔ ۲۰۲۴ حمله‌ای پهپادی به پایگاه «برج ۲۲» در اردن به کشته‌شدن سه نظامی آمریکایی انجامید که آمریکا آن را به گروه‌های تحت حمایت ایران نسبت داد.

ج) پزشکیان در سازمان ملل و حملهٔ اکتبر ۲۰۲۴

مسعود پزشکیان، که با شعار «ارتباط سازنده با جهان» در ژوئیهٔ ۲۰۲۴ به ریاست‌جمهوری رسید، در سپتامبر ۲۰۲۴ در مجمع عمومی سازمان ملل از آمادگی ایران برای گفت‌وگو و کاهش تنش سخن گفت. کمتر از دو هفته بعد، در ۱ اکتبر ۲۰۲۴، سپاه پاسداران دومین حملهٔ موشکی مستقیم به اسرائیل را انجام داد. این توالی سریع، دوگانگی نهادی را در آشکارترین شکل ممکن نشان داد.

د) قفقاز: پشتیبانی از ارمنستان در برابر آذربایجان شیعه

از منظر ایدئولوژیک، انتظار می‌رفت جمهوری اسلامی از آذربایجان، کشوری با اکثریت شیعه، حمایت کند. اما تهران در عمل به ارمنستان مسیحی نزدیک‌تر بود و کریدور زنگزور را خط قرمز اعلام کرد. این نمونه نشان می‌دهد که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، منطق ژئوپلیتیک (جلوگیری از قطع مرز ایران با ارمنستان و گسترش نفوذ ترکیه و اسرائیل در مرز شمالی) گاه بر منطق ایدئولوژیک غلبه می‌کرد. این خود نوعی دوگانگی میان گفتمان «امت» و رفتار «ژئوپلیتیک» است.

هـ) طالبان: دشمن دیروز، همسایهٔ امروز

جمهوری اسلامی در ۱۹۹۸ پس از کشته‌شدن دیپلمات‌هایش در مزار شریف تا آستانهٔ جنگ با طالبان پیش رفت. پس از ۲۰۲۱ اما تهران با حکومت طالبان روابط کاری برقرار کرد، سفارت افغانستان در تهران را به نمایندگان طالبان سپرد و در حوزهٔ تجارت و آب با آنها مذاکره کرد. هم‌زمان، رسانه‌های نزدیک به حکومت از سرکوب شیعیان هزاره به دست طالبان انتقاد می‌کردند. رابطه با طالبان، ترکیبی از عمل‌گرایی امنیتی و فاصله‌گذاری ایدئولوژیک بود.

و) «نگاه به شرق» و رزمایش‌های سه‌جانبه

جمهوری اسلامی از ۲۰۱۹ رزمایش‌های دریایی مشترکی با روسیه و چین با عنوان «کمربند امنیت دریایی» برگزار کرد. این رزمایش‌ها پیامی روشن برای آمریکا داشت. اما هم‌زمان، تهران از راه عمان و قطر مذاکرات غیرمستقیم با واشنگتن را دنبال می‌کرد. «نگاه به شرق» نه جایگزین غرب، بلکه اهرمی در مذاکره با غرب بود.

۸-۱۲. جمهوری اسلامی در جنگ ۲۰۲۶: فرجام دوگانگی

جنگ ۲۰۲۶ و کشته‌شدن علی خامنه‌ای، ساختار دوگانهٔ نظام را به چالشی بی‌سابقه کشاند. بر اساس گزارش‌های متعدد، پس از جانشینی مجتبی خامنه‌ای، وزن سپاه پاسداران در تصمیم‌گیری به‌شدت افزایش یافت. رفتار نظام در این جنگ نیز همچنان دوگانه بود: از یک سو حملات گسترده به اسرائیل، پایگاه‌های آمریکایی و زیرساخت‌های کشورهای حوزهٔ خلیج فارس، و از سوی دیگر پذیرش میانجی‌گری پاکستان و دیگر کشورها و مشارکت در آتش‌بس‌های پی‌درپی.

اما این بار دوگانگی کارکرد پیشین خود را از دست داده بود. حمله به کشورهای همسایه، که سال‌ها هدف «سیاست همسایگی» بودند، همان شبکهٔ دیپلماتیکی را که نظام برای مهار فشار آمریکا ساخته بود، از هم گسیخت. این تجربه تأییدی بر «اصل پنجم» چارچوب نظری کتاب (فصل بیستم) است: دوگانگی تا آستانه‌ای کارآمد است و فراتر از آن، سهم قدرت‌افزا سهم تنش‌زدا را نابود می‌کند. همچنین این تجربه تحلیل نگارنده در گزارش‌های پیشین دربارهٔ انتقال قدرت به سپاه را تأیید می‌کند: هرچه وزن نهاد نظامی در ساختار دوگانه بیشتر شود، توازن میان دو منطق به سود منطق قدرت‌افزا برهم می‌خورد.

۱۲-۹. درس‌ها برای ایران پس از گذار

تجربهٔ جمهوری اسلامی برای آیندهٔ سیاست خارجی ایران سه درس روشن دارد:

- **یکپارچگی نهادی:** سیاست خارجی باید از یک مرکز پاسخ‌گو و تحت نظارت نهادهای منتخب هدایت شود. وجود دو دستگاه موازی، یکی برای دیپلماسی و دیگری برای عملیات فرامرزی، هزینهٔ اعتبار را برای کشور به حداکثر رسانده است.
- **منافع ملی به‌جای عصبیت فراملی:** عمق راهبردی ایران باید از راه پیوندهای اقتصادی، فرهنگی و دیپلماتیک ساخته شود، نه از راه شبکه‌های مسلح غیردولتی که حاکمیت همسایگان را نقض می‌کنند.
- **دوگانگی هوشمند:** این به معنای کنار گذاشتن کامل منطق قدرت نیست. ایران آینده، مانند هر قدرت منطقه‌ای، به بازدارندگی معتبر نیاز دارد. اما بازدارندگی باید شفاف، تدافعی و در چارچوب حقوق بین‌الملل باشد تا علامت‌های تنش‌زدای کشور را بی‌اعتبار نکند.

۱۲-۱۰. مطالعهٔ موشکافانه: سال برجام (آوریل ۲۰۱۵ تا ژانویهٔ ۲۰۱۶)

سالی که برجام در آن به نتیجه رسید و اجرا شد، فشرده‌ترین نمونهٔ دوگانگی نهادی جمهوری اسلامی است. در این ده ماه، نظام بزرگ‌ترین اقدام تنش‌زدای خود در چهار دهه را انجام داد و هم‌زمان چند اقدام قدرت‌افزای بزرگ را نیز پیش برد.

گاه‌شمار

تاریخ	منطق تنش‌زدا	منطق قدرت‌افزا
آوریل ۲۰۱۵	اعلام چارچوب توافق هسته‌ای در لوزان (۲ آوریل)	ادامهٔ حمایت از حوثی‌ها پس از آغاز عملیات ائتلاف سعودی در یمن (۲۶ مارس)
ژوئیهٔ ۲۰۱۵	امضای برجام در وین (۱۴ ژوئیه)؛ تصویب قطعنامهٔ ۲۲۳۱ شورای امنیت (۲۰ ژوئیه)	بر اساس گزارش‌های متعدد، سفر قاسم سلیمانی به مسکو با وجود ممنوعیت سفر، برای هماهنگی مداخلهٔ نظامی روسیه در سوریه
سپتامبر ۲۰۱۵	سخنرانی روحانی در سازمان ملل با محوریت دیپلماسی	آغاز مداخلهٔ هوایی روسیه (۳۰ سپتامبر) هم‌زمان با افزایش حضور زمینی سپاه و شبه‌نظامیان در سوریه
اکتبر ۲۰۱۵	تصویب برجام در مجلس و شورای نگهبان	آزمایش موشک بالستیک «عماد» (۱۰ اکتبر)

تاریخ	منطق تنش‌زدا	منطق قدرت‌افزا
ژانویهٔ ۲۰۱۶	«روز اجرا» و لغو تحریم‌های هسته‌ای (۱۶ ژانویه)؛ تبادل زندانیان با آمریکا	حمله به سفارت عربستان در تهران (۲ ژانویه)؛ بازداشت ده ملوان آمریکایی در خلیج فارس به دست سپاه (۱۲ ژانویه)

تحلیل

این جدول بیش از هر استدلال نظری گویاست. در ماه ژانویهٔ ۲۰۱۶، در فاصلهٔ دو هفته، سه رویداد رخ داد که هر یک به منطقی متفاوت تعلق داشت: حمله به سفارت عربستان، که به قطع روابط ریاض و تهران انجامید؛ بازداشت ملوانان آمریکایی، که با نمایش تصاویر آنان در حالت زانوزده در رسانه‌های داخلی همراه بود؛ و روز اجرای برجام، که نقطهٔ اوج دیپلماسی بود. ملوانان آمریکایی پس از کمتر از یک روز، با تماس مستقیم وزیران خارجهٔ دو کشور، آزاد شدند؛ همان کانالی که برجام ساخته بود، برای مدیریت پیامد اقدام سپاه به کار رفت.

دوگانگی نهادی در عمل. حمله به سفارت عربستان را دولت روحانی محکوم کرد و رهبر نظام نیز آن را اقدامی نادرست خواند. اما پیامد آن، یعنی قطع روابط با ریاض، تا ۲۰۲۳ ادامه یافت. ملوانان را سپاه بازداشت کرد و وزارت خارجه آزاد کرد. آزمایش موشکی را سپاه انجام داد و وزارت خارجه استدلال کرد که برجام موشک‌ها را پوشش نمی‌دهد. در هر مورد، یک نهاد اقدام قدرت‌افزا را انجام می‌داد و نهاد دیگر پیامد دیپلماتیک آن را مدیریت می‌کرد.

تقویت متقابل. برجام به نظام امکان داد که دسترسی به بخشی از دارایی‌های مسدودشده را بازیابد و صادرات نفت را افزایش دهد. هم‌زمان، مداخلهٔ گسترده در سوریه، که با هماهنگی روسیه در همان ماه‌ها شدت گرفت، هزینه‌های سنگینی داشت. منتقدان برجام در آمریکا و منطقه استدلال کردند که توافق، به‌طور غیرمستقیم، منابع لازم برای این مداخله را فراهم کرد. فارغ از داوری دربارهٔ این ادعا، هم‌زمانی دو سیاست انکارناپذیر است.

پیامد منطقه‌ای. کشورهای عربی حوزهٔ خلیج فارس، به‌ویژه عربستان، برجام را نه «تنش‌زدایی»، بلکه «پاداش به قدرت‌افزایی» تفسیر کردند. از نگاه آنها، آمریکا با ایران بر سر برنامهٔ هسته‌ای معامله کرد و رفتار منطقه‌ای آن را نادیده گرفت. همین ادراک یکی از عوامل نزدیکی عربستان و امارات به اسرائیل و حمایت آنها از خروج آمریکا از برجام در ۲۰۱۸ بود. به بیان دیگر، دوگانگی ایران دوگانگی رقبایش را برانگیخت.

پیامد برای نظریه

رئالیسم تدافعی والتز، برجام را نشانهٔ «جامعه‌پذیری» تفسیر می‌کرد و رئالیسم تهاجمی مرشایمر، مداخله در سوریه را نشانهٔ «هژمونی‌طلبی». هر دو بخشی از واقعیت را می‌دیدند. اما تنها با چارچوب دوگانه می‌توان فهمید که این دو رفتار چگونه در یک ماه، در یک نظام و با یک رهبری واحد، کنار هم قرار گرفتند و یکدیگر را ممکن کردند.

۱۲-۱۱. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: آوریل ۲۰۲۴؛ حمله‌ای که از پیش اعلام شد

نخستین حملهٔ مستقیم جمهوری اسلامی از خاک خود به اسرائیل، در شب ۱۳ به ۱۴ آوریل ۲۰۲۴، شاید یگانه نمونه در تاریخ معاصر منطقه باشد که در آن منطق قدرت‌افزا و منطق تنش‌زدا نه در دو سیاست جداگانه، بلکه در درون یک عملیات واحد ادغام شدند.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد
۱ آوریل	حملهٔ هوایی منسوب به اسرائیل به ساختمان کنسولگری ایران در دمشق و کشته‌شدن محمدرضا زاهدی، از فرماندهان ارشد نیروی قدس، و چند تن دیگر.
۲ تا ۱۲ آوریل	اعلام علنی و مکرر مقام‌های جمهوری اسلامی دربارهٔ قطعیت «پاسخ»؛ تماس‌های دیپلماتیک گسترده با کشورهای منطقه؛ هشدارهای آشکار آمریکا دربارهٔ حملهٔ قریب‌الوقوع.
۱۳ آوریل	توقیف یک کشتی باری مرتبط با اسرائیل در تنگهٔ هرمز به دست سپاه.
شب ۱۳ به ۱۴ آوریل	پرتاب صدها پهپاد، موشک کروز و موشک بالستیک از خاک ایران به سوی اسرائیل در عملیاتی که «وعدهٔ صادق» نام گرفت؛ رهگیری بیشتر آنها با همکاری اسرائیل، آمریکا، بریتانیا، فرانسه و اردن.
۱۴ آوریل	نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل اعلام کرد که با این اقدام، موضوع «پایان‌یافته تلقی می‌شود»، مگر آنکه اسرائیل پاسخ دهد.
۱۹ آوریل	پاسخ محدود اسرائیل به یک سامانهٔ پدافندی در نزدیکی اصفهان؛ مقام‌های ایرانی اهمیت آن را کم جلوه دادند.

تحلیل

حملهٔ اعلام‌شده. مهم‌ترین ویژگی این عملیات، پیش‌آگهی گسترده بود. حمله نزدیک به دو هفته پیش از وقوع به‌طور علنی اعلام شد، وزیر خارجهٔ وقت ایران گفت که کشورهای منطقه پیشاپیش در جریان قرار گرفته‌اند، و پهپادهای کُند ساعت‌ها در مسیر بودند. نتیجه آنکه پدافند اسرائیل و متحدانش فرصت کافی برای آمادگی داشتند. از منظر نظامی صرف، این حمله برای وارد کردن بیشترین خسارت طراحی نشده بود.

دو پیام در یک عملیات. این عملیات دو پیام هم‌زمان داشت. پیام نخست، قدرت‌افزا بود: جمهوری اسلامی برای نخستین بار نشان داد که حاضر است مستقیماً و از خاک خود به اسرائیل حمله کند و «صبر راهبردی» پیشین را کنار گذاشته است. پیام دوم، تنش‌زدا بود: با پیش‌آگهی، انتخاب اهداف محدود و اعلام «پایان موضوع»، به اسرائیل و آمریکا گفته شد که ایران خواهان جنگ گسترده نیست. نظریه‌پردازان بازدارندگی این نوع اقدام را «حملهٔ نمادین» یا «علامت‌دهی نظامی» می‌نامند؛ اما آنچه آن را برای فرضیهٔ ما ویژه می‌کند، این است که دو منطق نه در دو نهاد، بلکه در یک عملیات و به دست یک نهاد (سپاه) ادغام شده بودند.

همکاری منطقه‌ای در رهگیری. پیامد منطقه‌ای این حمله نیز دوگانه بود. اردن، که پهپادها و موشک‌ها از حریم هوایی‌اش عبور می‌کردند، در رهگیری مشارکت کرد. گزارش‌هایی نیز از همکاری اطلاعاتی برخی کشورهای عربی منتشر شد. این همکاری نشان داد که سیاست همسایگی جمهوری اسلامی، با وجود آشتی با عربستان، نتوانسته بود کشورهای عربی را از همکاری امنیتی با اسرائیل و آمریکا در برابر ایران بازدارد.

از کنترل تا از دست رفتن کنترل. حملهٔ آوریل الگویی برای «تشدید کنترل‌شده» ساخت. اما حملهٔ دوم در ۱ اکتبر ۲۰۲۴، که با موشک‌های بالستیک بیشتر و پیش‌آگهی کمتر انجام شد، و پاسخ گسترده‌تر اسرائیل در ۲۶ اکتبر، نشان داد که این الگو پایدار نیست. هر دور تشدید، آستانهٔ دور بعد را بالاتر برد؛ تا آنجا که در ژوئن ۲۰۲۵ و فوریهٔ ۲۰۲۶ دیگر از «کنترل» نشانی نماند.

پیامد برای نظریه

حملهٔ آوریل ۲۰۲۴ نمونه‌ای است که هر دو نظریه می‌توانند آن را به نفع خود تفسیر کنند: والتزی‌ها آن را نشانهٔ احتیاط و پرهیز از جنگ و مرشایمری‌ها آن را نشانهٔ آمادگی برای نمایش قدرت می‌دانند. اما تنها چارچوب دوگانه می‌تواند توضیح دهد که چرا این دو ویژگی در یک عملیات جمع شدند و چرا این ترکیب در کوتاه‌مدت کارآمد و در بلندمدت ناپایدار بود.

۱۲-۱۲. آزمون در برابر دو نظریه

پیش‌بینی والتز

والتز انتظار داشت ایران به‌عنوان دولتی عقلانی و جویای بقا رفتار کند و دستیابی به بازدارندگی، آن را محتاط کند. اما ایران به‌جای احتیاط، بازدارندگی را برای گسترش نفوذ به کار برد («پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی»). همچنین والتز «جامعه‌پذیری» دولت انقلابی را پیش‌بینی می‌کرد، اما جامعه‌پذیری تنها در یک نهاد (وزارت خارجه) رخ داد و در نهاد دیگر (سپاه) نه.

پیش‌بینی مرشایمر

مرشایمر انتظار داشت ایران به‌عنوان هژمون بالقوه به‌دنبال بیشینه‌سازی قدرت باشد. بخش نیابتی رفتار ایران با این پیش‌بینی سازگار است. اما مرشایمر توضیح نمی‌دهد که چرا ایران در برجام محدودیت داوطلبانه بر مهم‌ترین منبع قدرت بالقوهٔ خود (برنامهٔ هسته‌ای) پذیرفت. همچنین نظریهٔ او، که بر قدرت زمینی تأکید دارد، راهبرد نیابتی ایران را، که بدون تصرف سرزمین به نفوذ می‌رسد، به‌خوبی پوشش نمی‌دهد.

داوری

ایران روشن‌ترین نمونهٔ «دوگانگی نهادی» و «دوگانگی گفتمانی» است. آموزهٔ رسمی «نرمش قهرمانانه» و «میدان و دیپلماسی» نشان می‌دهد که دوگانگی نه یک اتفاق، بلکه یک طراحی آگاهانه بوده است.

۱۲-۱۳. جدول دوگانه‌های جمهوری اسلامی

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
آمریکا و غرب	برجام؛ مذاکرات مسقط	غنی‌سازی ۶۰ درصد پس از خروج آمریکا؛ حمله به العدید	۲۰۱۵–۲۰۲۶
عربستان	گفت‌وگوهای بغداد؛ توافق پکن	حمایت از حوثی‌ها؛ حملات ۲۰۲۶ به خاک عربستان	۲۰۲۱–۲۰۲۶
خلیج فارس	طرح صلح هرمز؛ بازگشت سفیران امارات و کویت	حملات دریایی؛ حملات ۲۰۲۶ به امارات، قطر، بحرین، کویت	۲۰۱۹–۲۰۲۶
عراق	حمایت از دولت مرکزی و روابط اقتصادی	نهادینه‌سازی حشد الشعبی؛ حملات به اربیل	۲۰۱۴–۲۰۲۶

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
سوریه	مشارکت در روند آستانه	حضور نظامی مستقیم سپاه و شبه‌نظامیان	۲۰۱۲–۲۰۲۴
لبنان	حمایت لفظی از ثبات و دولت لبنان	تجهیز حزب‌الله و «وحدت جبهه‌ها»	۲۰۱۱–۲۰۲۴
جهان	گفت‌وگوی تمدن‌ها؛ عضویت در شانگهای و بریکس	فروش پهپاد به روسیه برای جنگ اوکراین	۲۰۲۲–۲۰۲۴
پاکستان	میانجی‌گری پاکستان در ۲۰۲۶	حمله به خاک پاکستان در ژانویهٔ ۲۰۲۴	۲۰۲۴–۲۰۲۶
نهاد اجراکننده	وزارت امور خارجه	سپاه پاسداران و نیروی قدس	کل دوره

فصل سیزدهم

عربستان سعودی؛ از «طوفان قاطعیت» تا آشتی پکن

۱۳-۱. جایگاه ساختاری

عربستان سعودی بزرگ‌ترین اقتصاد جهان عرب، بزرگ‌ترین صادرکنندهٔ نفت جهان و متولی دو حرم شریف است. این سه منبع قدرت، یعنی ثروت، انرژی و مشروعیت دینی، جایگاهی ویژه به آن داده است. اما عربستان از نظر نظامی به‌طور تاریخی ضعیف و وابسته به چتر امنیتی آمریکا بوده است. پیمان نانوشتهٔ «نفت در برابر امنیت» که به دیدار روزولت و ملک عبدالعزیز در ۱۹۴۵ بازمی‌گردد، ستون سیاست خارجی سعودی بود.

تحول اساسی در دورهٔ مورد بررسی، صعود محمد بن سلمان است که از ۲۰۱۵ وزیر دفاع و از ۲۰۱۷ ولیعهد شد و از ۲۰۲۲ نخست‌وزیر است. سیاست خارجی سعودی در دوران او دو مرحلهٔ متمایز اما هم‌پوشان داشته است: مرحلهٔ «تهاجمی» (۲۰۱۵–۲۰۱۹) و مرحلهٔ «تنش‌زدا» (۲۰۲۰ به بعد). فرضیهٔ این کتاب این است که حتی این دو مرحله نیز هم‌پوشانی داشته‌اند و در هر مرحله، منطق مقابل نیز حضور داشته است.

۱۳-۲. منطق قدرت‌افزا

الف) بحرین (۲۰۱۱)

در مارس ۲۰۱۱، نیروهای سپر جزیره با محوریت عربستان وارد بحرین شدند تا اعتراضات را سرکوب کنند. این نخستین مداخلهٔ نظامی آشکار سعودی پس از بهار عربی بود و نشان داد که ریاض اجازه نخواهد داد تحول سیاسی در همسایگی‌اش به سود ایران تمام شود.

ب) جنگ یمن (۲۰۱۵ به بعد)

در مارس ۲۰۱۵ ائتلافی به رهبری عربستان عملیات «طوفان قاطعیت» را علیه حوثی‌ها آغاز کرد که صنعا را تصرف کرده بودند. این جنگ، که سال‌ها ادامه یافت، یکی از بدترین بحران‌های انسانی جهان را پدید آورد و به هدف اعلام‌شدهٔ خود، یعنی بازگرداندن دولت مستقر به صنعا، نرسید.

ج) ائتلاف نظامی اسلامی

در دسامبر ۲۰۱۵ عربستان تشکیل «ائتلاف نظامی اسلامی برای مبارزه با تروریسم» را با مشارکت ده‌ها کشور اعلام کرد. این ائتلاف بیش از آنکه نهادی عملیاتی باشد، ابزاری برای اعلام رهبری سعودی بر جهان اسلام سنی بود.

د) محاصرهٔ قطر (۲۰۱۷)

در ژوئن ۲۰۱۷ عربستان، امارات، بحرین و مصر روابط خود را با قطر قطع کردند و مرزهای زمینی، دریایی و هوایی را بستند. فهرست سیزده‌مادهٔ مطالبات آنها شامل بستن الجزیره، کاهش روابط با ایران و قطع حمایت از اخوان المسلمین بود. این اقدام تلاشی برای تحمیل سلسله‌مراتب درون شورای همکاری بود.

هـ) لبنان (۲۰۱۷)

ماجرای استعفای اعلام‌شدهٔ سعد حریری، نخست‌وزیر لبنان، از ریاض در نوامبر ۲۰۱۷ نشان داد که عربستان در آن مقطع حاضر به استفاده از ابزارهای غیرمتعارف برای فشار بر حزب‌الله و ایران بود.

و) تسلیحات و جاه‌طلبی هسته‌ای

عربستان در این دوره همواره در شمار بزرگ‌ترین واردکنندگان تسلیحات جهان بود. محمد بن سلمان در ۲۰۱۸ اعلام کرد که اگر ایران به بمب هسته‌ای دست یابد، عربستان نیز در کوتاه‌ترین زمان چنین خواهد کرد. مذاکرات برای برنامهٔ هسته‌ای غیرنظامی با آمریکا، از جمله بر سر حق غنی‌سازی، ادامه یافته است.

ز) پیمان دفاعی با پاکستان (۲۰۲۵)

در سپتامبر ۲۰۲۵، چند روز پس از حملهٔ اسرائیل به دوحه، عربستان و پاکستان پیمان «دفاع راهبردی متقابل» را امضا کردند که بر اساس آن حمله به هر یک، حمله به هر دو تلقی می‌شود. با توجه به اینکه پاکستان قدرتی هسته‌ای است، بسیاری این پیمان را گامی به سوی چتر هسته‌ای جایگزین برای عربستان تفسیر کردند.

۳-۱۳. منطق تنش‌زدا

الف) پایان محاصرهٔ قطر (۲۰۲۱)

بیانیهٔ العلا در ژانویهٔ ۲۰۲۱ به محاصرهٔ قطر پایان داد بدون آنکه قطر بیشتر مطالبات سیزده‌گانه را پذیرفته باشد.

ب) آتش‌بس یمن و گفت‌وگو با حوثی‌ها

آتش‌بس آوریل ۲۰۲۲ با میانجی‌گری سازمان ملل، اگرچه رسماً تمدید نشد، عملاً حملات گسترده را متوقف کرد. هیئت سعودی در آوریل ۲۰۲۳ به صنعا رفت و هیئت حوثی در سپتامبر ۲۰۲۳ به ریاض آمد.

ج) توافق پکن (۲۰۲۳)

در ۱۰ مارس ۲۰۲۳ عربستان و ایران با میانجی‌گری چین توافق کردند روابط دیپلماتیک را از سر گیرند. این توافق پس از هفت سال قطع رابطه و دو سال گفت‌وگوهای بغداد و مسقط حاصل شد.

د) بازگرداندن سوریه به اتحادیهٔ عرب (۲۰۲۳)

عربستان در مه ۲۰۲۳ از بازگشت سوریهٔ اسد به اتحادیهٔ عرب حمایت کرد؛ پس از سال‌ها حمایت از مخالفان او. پس از سقوط اسد نیز ریاض به سرعت از دولت جدید دمشق حمایت کرد.

هـ) دیپلماسی میانجی‌گری جهانی

عربستان میزبان نشست جده دربارهٔ اوکراین (اوت ۲۰۲۳)، گفت‌وگوهای جده دربارهٔ سودان (۲۰۲۳)، و مذاکرات آمریکا و روسیه در ریاض (فوریهٔ ۲۰۲۵) بود. همچنین با فرانسه کنفرانس بین‌المللی راه‌حل دو دولتی را در سازمان ملل رهبری کرد (۲۰۲۵).

و) ویژن ۲۰۳۰ به‌عنوان دکترین تنش‌زدایی

طرح ویژن ۲۰۳۰ برای تنوع‌بخشی به اقتصاد، جذب گردشگری و سرمایه‌گذاری خارجی، به ثبات منطقه‌ای نیاز دارد. پروژه‌هایی مانند نئوم و میزبانی جام جهانی ۲۰۳۴ تنها در محیطی آرام ممکن‌اند. این طرح، پشتوانهٔ اقتصادی منطق تنش‌زدایی سعودی است.

۱۳-۴. رفتار سعودی در جنگ ۲۰۲۶: نمونهٔ ناب دوگانگی

جنگ ۲۰۲۶ آزمون مهمی برای فرضیه بود. ایران در پاسخ به حملات آمریکا و اسرائیل، پایگاه‌ها، پالایشگاه‌ها و خطوط لوله در عربستان را هدف قرار داد. رفتار سعودی در این جنگ ترکیبی از چند منطق بود:

- عربستان رسماً از ورود به جنگ پرهیز کرد و پاسخ خود را به دفاع و رهگیری محدود کرد.
- هم‌زمان گزارش‌هایی منتشر شد که ریاض در پشت پرده از آمریکا خواسته است فشار نظامی بر ایران را ادامه دهد.
- در مارس ۲۰۲۶ دیپلمات‌های ایرانی را اخراج کرد، اما کانال ارتباطی برقرارشده در ۲۰۲۳ را حفظ کرد.
- میزبان نشست وزرای خارجهٔ کشورهای عربی و اسلامی در ریاض برای مدیریت بحران شد.
- از میانجی‌گری پاکستان برای پایان جنگ حمایت کرد.
- در ماه مه ۲۰۲۶، به همراه قطر و امارات، از ترامپ خواست به مذاکرات فرصت بیشتری دهد.

این مجموعه رفتارها را نمی‌توان با یک منطق واحد توضیح داد. عربستان هم‌زمان خواستار تضعیف ایران (منطق تهاجمی یا مرشایمری)، پرهیز از جنگ مستقیم (منطق تدافعی یا والتزی)، انتقال مسئولیت به آمریکا (انتقال مسئولیت مرشایمری) و رهبری دیپلماتیک منطقه (منطق حیثیت مورگنتایی) بود.

۱۳-۵. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ عربستان

الف) اوپک پلاس: متحد امنیتی آمریکا، شریک نفتی روسیه

از ۲۰۱۶ عربستان و روسیه در چارچوب «اوپک پلاس» تولید نفت را هماهنگ کرده‌اند. در اکتبر ۲۰۲۲، چند ماه پس از تهاجم روسیه به اوکراین و در حالی که آمریکا خواستار افزایش تولید برای کاهش قیمت انرژی بود، اوپک پلاس به رهبری ریاض و مسکو کاهش تولید را تصویب کرد. دولت بایدن این تصمیم را آشکارا اقدامی خصمانه دانست. عربستان هم‌زمان متحد امنیتی آمریکا و شریک اقتصادی رقیب اصلی آمریکا در اروپا بود.

ب) چین: سرمایه و فناوری در کنار چتر آمریکا

سفر شی جین‌پینگ به ریاض در دسامبر ۲۰۲۲ و برگزاری نخستین نشست چین-کشورهای عربی، پیوند اقتصادی دو کشور را تقویت کرد. عربستان در ۲۰۲۳ «شریک گفت‌وگوی» سازمان همکاری شانگهای شد و به عضویت در بریکس دعوت شد، هرچند وضعیت عضویت آن مدتی مبهم ماند. هم‌زمان، ریاض مذاکرات پیمان دفاعی و همکاری هسته‌ای با آمریکا را دنبال می‌کرد. این ترکیب «اقتصاد با چین، امنیت با آمریکا» را بسیاری از تحلیلگران «خودمختاری راهبردی» سعودی نامیده‌اند.

ج) لبنان: از تحریم تا حمایت

در اکتبر ۲۰۲۱ عربستان پس از اظهارات یک وزیر لبنانی دربارهٔ جنگ یمن، سفیر خود را از بیروت فراخواند و واردات از لبنان را ممنوع کرد. این فشار بخشی از راهبرد مقابله با نفوذ حزب‌الله بود. اما پس از تضعیف حزب‌الله در جنگ ۲۰۲۴ و انتخاب ژوزف عون به ریاست‌جمهوری و نواف سلام به نخست‌وزیری در اوایل ۲۰۲۵، ریاض به یکی از حامیان اصلی دولت تازهٔ لبنان تبدیل شد. عربستان در لبنان از ابزار فشار و ابزار حمایت به‌طور متناوب و گاه هم‌زمان (حمایت از دولت و فشار بر حزب‌الله) استفاده کرده است.

د) اسرائیل: گشایش آسمان، بستن در

در ژوئیهٔ ۲۰۲۲ عربستان حریم هوایی خود را به روی همهٔ پروازهای غیرنظامی، از جمله پروازهای به مقصد و از مبدأ اسرائیل، گشود. این اقدامی عملی در جهت عادی‌سازی بود، بی‌آنکه عادی‌سازی رسمی رخ دهد. پس از ۷ اکتبر، ریاض در گفتمان رسمی به یکی از منتقدان سرسخت اسرائیل تبدیل شد و رهبری کنفرانس بین‌المللی راه‌حل دو دولتی را بر عهده گرفت؛ اما کانال‌های ارتباطی و همکاری‌های امنیتی غیررسمی، بنا بر گزارش‌های متعدد، به‌طور کامل قطع نشد.

هـ) امارات: متحد و رقیب

عربستان و امارات در مقابله با ایران و اخوان المسلمین متحد بوده‌اند، اما در یمن (به‌ویژه در جنوب، جایی که امارات از شورای انتقالی جنوب حمایت می‌کرد)، در سودان و در سیاست‌های نفتی (اختلاف بر سر سهمیهٔ تولید در اوپک پلاس در ۲۰۲۱) رقیب یکدیگر بوده‌اند. رقابت دو متحد بر سر رهبری اقتصادی منطقه نیز، از جذب مقرهای منطقه‌ای شرکت‌های بین‌المللی تا مسیرهای هوایی، ادامه دارد. این رابطه نشان می‌دهد که سیاست دوگانه تنها در رابطه با دشمنان نیست، بلکه در رابطه با متحدان نیز وجود دارد.

۱۳-۶. منطق داخلی: محمد بن سلمان و دو منبع مشروعیت

فهم سیاست دوگانهٔ سعودی بدون فهم پروژهٔ داخلی محمد بن سلمان ممکن نیست. ولیعهد دو منبع مشروعیت را هم‌زمان می‌سازد:

- **مشروعیت نوسازی:** گشایش اجتماعی (اجازهٔ رانندگی به زنان در ۲۰۱۸، گسترش سرگرمی و گردشگری)، کاهش نقش نهاد دینی محافظه‌کار و وعدهٔ رفاه از راه ویژن ۲۰۳۰. این مشروعیت به ثبات منطقه‌ای و تصویر مثبت جهانی نیاز دارد و منطق تنش‌زدایی را تقویت می‌کند.
- **مشروعیت قدرت و ملی‌گرایی:** نمایش اقتدار در برابر ایران، نقش رهبری در جهان عرب و اسلام، و ملی‌گرایی سعودی جدید که جایگزین هویت مذهبی سنتی می‌شود. این مشروعیت به نمایش قدرت نیاز دارد و منطق قدرت‌افزایی را تقویت می‌کند.

مبارزهٔ ضدفساد ۲۰۱۷ و بازداشت شاهزادگان و تاجران در هتل ریتز-کارلتون ریاض، که هم‌زمان با جنگ یمن و محاصرهٔ قطر رخ داد، نشان داد که تمرکز قدرت در داخل و نمایش قدرت در خارج دو روی یک پروژه بودند. چرخش به تنش‌زدایی پس از ۲۰۲۰ نیز تا حدی ناشی از این بود که تمرکز قدرت داخلی تکمیل شده بود و اکنون پروژهٔ نوسازی اقتصادی اولویت داشت.

۱۳-۷. مطالعهٔ موشکافانه: سال ۲۰۲۳؛ پکن، صنعا و واشنگتن هم‌زمان

سال ۲۰۲۳ برای سیاست خارجی عربستان سالی استثنایی بود. ریاض در این سال، تا پیش از ۷ اکتبر، سه مسیر دیپلماتیک بزرگ را هم‌زمان پیش برد که از منظر منطق ساختاری با یکدیگر ناسازگار به نظر می‌رسیدند: آشتی با ایران، مذاکره با حوثی‌ها و مذاکره برای عادی‌سازی با اسرائیل به همراه پیمان دفاعی با آمریکا.

گاه‌شمار

تاریخ	مسیر ایران	مسیر یمن	مسیر آمریکا و اسرائیل
۱۰ مارس	بیانیهٔ سه‌جانبهٔ پکن دربارهٔ ازسرگیری روابط		
۶ آوریل	دیدار وزیران خارجهٔ دو کشور در پکن		
آوریل		سفر هیئت سعودی به صنعا و تبادل گستردهٔ اسیران	

تاریخ	مسیر ایران	مسیر یمن	مسیر آمریکا و اسرائیل
مه			بازگشت سوریه به اتحادیهٔ عرب با حمایت ریاض
ژوئن	بازگشایی سفارت ایران در ریاض و سفر وزیر خارجهٔ عربستان به تهران		
اوت	بازگشایی سفارت عربستان در تهران		
سپتامبر		سفر هیئت حوثی به ریاض	مصاحبهٔ ولیعهد سعودی با شبکهٔ فاکس‌نیوز و سخن از نزدیک‌شدن «هر روزهٔ» عادی‌سازی؛ گزارش‌ها از مطالبهٔ پیمان دفاعی و برنامهٔ هسته‌ای غیرنظامی با حق غنی‌سازی
۷ اکتبر			حملهٔ حماس و توقف عملی مسیر عادی‌سازی

تحلیل

سه مسیر، یک منطق. در نگاه نخست، آشتی با ایران و هم‌زمان مذاکره برای پیمان دفاعی با آمریکا و عادی‌سازی با اسرائیل، که هر دو علیه ایران معنا داشتند، متناقض به نظر می‌رسد. اما از منظر ریاض، این سه مسیر یک منطق داشتند: کاهش خطر فوری (حملات ایران و حوثی‌ها به خاک عربستان) و هم‌زمان افزایش قدرت بلندمدت (چتر دفاعی آمریکا، فناوری اسرائیلی و برنامهٔ هسته‌ای). آشتی با ایران، «زمان» می‌خرید؛ پیمان با آمریکا، «قدرت» می‌ساخت.

مطالبهٔ غنی‌سازی. یکی از جالب‌ترین ابعاد این دوره، مطالبهٔ سعودی برای حق غنی‌سازی اورانیوم در خاک خود به‌عنوان بخشی از بستهٔ عادی‌سازی بود. عربستان در همان سالی که با ایران آشتی کرد، کوشید به توانی دست یابد که در درازمدت او را در برابر ایران به برابری هسته‌ای برساند. این دقیقاً همان منطق «بازدارندگی در کنار آشتی» است.

سوریه به‌عنوان پل. بازگرداندن اسد به اتحادیهٔ عرب نیز با این منطق سازگار بود: ریاض می‌کوشید اسد را از ایران دور کند و نفوذ عربی را در دمشق بازگرداند. این سیاست تنش‌زدایی با اسد، در واقع ابزاری برای رقابت با ایران در سوریه بود.

۷ اکتبر و انتخاب اجباری. حملهٔ حماس، که بسیاری از تحلیلگران یکی از اهداف آن را برهم‌زدن مسیر عادی‌سازی سعودی می‌دانند، عربستان را ناچار کرد که دست‌کم در کوتاه‌مدت یکی از مسیرها را متوقف

کند. ریاض مسیر عادی‌سازی را متوقف و کانال ایران را حفظ کرد. این انتخاب نشان داد که سیاست دوگانه تا زمانی پایدار است که بازیگر سومی آن را با تحمیل یک انتخاب صفر و یک برهم نزند. به بیان دیگر، یکی از راه‌های مقابله با سیاست دوگانهٔ یک دولت، ایجاد بحرانی است که دو منطق آن را در تقابل مستقیم قرار دهد.

پیامد برای نظریه

رئالیسم تدافعی آشتی پکن را تأیید می‌کند و رئالیسم تهاجمی مسیر پیمان دفاعی و غنی‌سازی را. اما هیچ‌یک توضیح نمی‌دهد که چرا ریاض هر دو را هم‌زمان پیش برد و چرا هر دو طرف، یعنی تهران و واشنگتن، این هم‌زمانی را پذیرفتند. پاسخ کتاب این است که در نظام نفوذپذیر، دولت منطقه‌ای می‌تواند از رقابت دو قدرت (آمریکا و چین) و رقابت دو رقیب منطقه‌ای (ایران و اسرائیل) بهره بگیرد و با هر یک معامله‌ای جداگانه کند؛ معامله‌هایی که در کنار هم، موقعیت او را در هر دو بُعد امنیت و قدرت بهبود می‌بخشند.

۸-۱۳. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: ابقیق ۲۰۱۹؛ ضربه‌ای که به تنش‌زدایی انجامید

در بامداد ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹، تأسیسات فرآوری نفت آرامکو در ابقیق و میدان نفتی خریص هدف حملهٔ ترکیبی پهپادها و موشک‌های کروز قرار گرفت. این حمله به‌طور موقت حدود نیمی از تولید نفت عربستان را از مدار خارج کرد. حوثی‌ها مسئولیت حمله را بر عهده گرفتند، اما آمریکا و عربستان استدلال کردند که حمله از شمال، یعنی از سوی ایران یا عراق، صورت گرفته و جمهوری اسلامی مسئول آن است. ایران هرگونه دخالت را رد کرد.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد
مه تا ژوئیهٔ ۲۰۱۹	حملات به نفتکش‌ها در نزدیکی بندر فجیره و در دریای عمان؛ سرنگونی پهپاد آمریکایی به دست ایران (ژوئن)؛ لغو حملهٔ تلافی‌جویانهٔ آمریکا در آخرین لحظه.
۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹	حمله به ابقیق و خریص.
سپتامبر ۲۰۱۹	آمریکا ایران را مسئول دانست؛ ترامپ اعلام کرد آمریکا خواهان جنگ نیست و پاسخ نظامی نداد؛ اعزام نیروها و سامانه‌های پدافندی اضافی آمریکا به عربستان.

تاریخ	رویداد
۲۰ سپتامبر ۲۰۱۹	اعلام حوثی‌ها مبنی بر توقف حملات به خاک عربستان در صورت توقف حملات ائتلاف.
۲۵ سپتامبر ۲۰۱۹	پیشنهاد «طرح صلح هرمز» از سوی روحانی در سازمان ملل.
پاییز ۲۰۱۹	آغاز کانال‌های پشت پرده میان عربستان و حوثی‌ها؛ تلاش‌های میانجی‌گری نخست‌وزیر عراق و پاکستان میان ریاض و تهران.
اکتبر ۲۰۱۹	بازگشت تولید عربستان به سطح پیش از حمله.
۲۰۲۱	آغاز رسمی گفت‌وگوهای بغداد میان عربستان و ایران.

تحلیل

آزمون حامی. حملهٔ ابقیق برای عربستان «لحظهٔ حقیقت» بود. ریاض دهه‌ها بر این فرض تکیه کرده بود که آمریکا از زیرساخت‌های نفتی خلیج فارس دفاع خواهد کرد. اما واکنش آمریکا، یعنی اعزام نیرو بدون پاسخ نظامی به عامل حمله، نشان داد که چتر امنیتی آمریکا محدودیت دارد. این تجربه، از منظر مرشایمر، مصداق «انتقال مسئولیت» از سوی آمریکا بود: واشنگتن نمی‌خواست برای دفاع از عربستان وارد جنگ شود.

پاسخ دوگانهٔ ریاض. عربستان به این تجربه با دو راهبرد هم‌زمان پاسخ داد. از یک سو، قدرت‌افزایی درونی و بیرونی را تشدید کرد: خرید سامانه‌های پدافندی بیشتر، جست‌وجوی تضمین‌های امنیتی رسمی‌تر از آمریکا و بعدها نزدیکی به اسرائیل و سرانجام پیمان دفاعی با پاکستان. از سوی دیگر، مسیر تنش‌زدایی با ایران و حوثی‌ها را گشود که به گفت‌وگوهای بغداد، آتش‌بس ۲۰۲۲ و توافق پکن ۲۰۲۳ انجامید. به بیان دیگر، یک ضربهٔ نظامی، به‌جای آنکه عربستان را به سوی منطق صرف تهاجمی یا صرف تدافعی براند، سیاست دوگانهٔ آن را تقویت کرد.

پیام برای ایران. از منظر تهران، حمله، صرف نظر از اینکه چه کسی آن را انجام داده بود، نشان داد که جمهوری اسلامی و متحدانش توان آسیب‌رساندن به قلب اقتصاد عربستان را دارند، بی‌آنکه آمریکا پاسخ نظامی دهد. این تجربه احتمالاً در محاسبات بعدی تهران، از جمله در ارزیابی هزینهٔ حمله به کشورهای خلیج فارس در ۲۰۲۶، نقش داشت. اما در ۲۰۲۶، شرایط متفاوت بود: آمریکا خود طرف جنگ بود و کشورهای خلیج فارس، که هدف حمله قرار گرفتند، این بار دیپلمات‌های ایرانی را اخراج کردند و از ادامهٔ فشار آمریکا حمایت کردند.

پیامد برای نظریه

ابقیق نشان می‌دهد که تهدید شدید، برخلاف پیش‌بینی والتز، لزوماً به موازنه‌سازی خالص نمی‌انجامد و برخلاف پیش‌بینی مرشایمر، لزوماً به تلاش برای حذف تهدید از راه قدرت‌افزایی خالص نیز منجر نمی‌شود. در نظام نفوذپذیر، دولتی که درمی‌یابد حامی‌اش محدودیت دارد، هم‌زمان قدرت خود را افزایش می‌دهد و با منبع تهدید وارد گفت‌وگو می‌شود. این «تنش‌زدایی از موضع آسیب‌پذیری و قدرت‌افزایی برای رفع آسیب‌پذیری»، یکی از سازوکارهای اصلی پیدایش سیاست دوگانه است.

۹-۱۳. آزمون در برابر دو نظریه

پیش‌بینی والتز

والتز انتظار داشت عربستان به‌عنوان دولتی ضعیف از نظر نظامی، در برابر تهدید ایران موازنه کند (از طریق اتحاد با آمریکا و دیگر کشورها). این پیش‌بینی تا حدی درست است. اما والتز جنگ یمن و محاصرهٔ قطر را، که اقداماتی تهاجمی و فراتر از نیاز امنیتی بودند، توضیح نمی‌دهد.

پیش‌بینی مرشایمر

مرشایمر احتمالاً عربستان را قدرت بزرگ نمی‌داند و بنابراین نظریه‌اش مستقیماً بر آن صدق نمی‌کند. اگر منطق او را به سطح منطقه‌ای منتقل کنیم، عربستان باید از هر فرصتی برای تضعیف ایران استفاده کند. اما توافق پکن، در زمانی که ایران تحت شدیدترین تحریم‌ها بود، یعنی دقیقاً زمانی که می‌توانست از ضعف ایران بهره بگیرد، با منطق مرشایمری سازگار نیست. همچنین انتقال مسئولیت به آمریکا در جنگ ۲۰۲۶ با منطق او سازگار است، اما هم‌زمانی آن با میانجی‌گری فعال سازگار نیست.

داوری

عربستان نمونهٔ «دوگانگی زمانی هم‌پوشان» و «موازنهٔ همه‌جانبه» است. ریاض برای بقای رژیم و تحقق ویژن ۲۰۳۰ به ثبات نیاز دارد، اما برای حفظ رهبری خود بر جهان عرب و اسلام سنی و مهار ایران، به نمایش قدرت نیاز دارد.

۱۰-۱۳. جدول دوگانه‌های عربستان سعودی

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
ایران	گفت‌وگوهای بغداد؛ توافق پکن؛ حفظ کانال ۲۰۲۳	حمایت پشت‌پرده از فشار نظامی آمریکا؛ اخراج دیپلمات‌ها	۲۰۲۱–۲۰۲۶
یمن	آتش‌بس ۲۰۲۲؛ گفت‌وگو با حوثی‌ها	جنگ ائتلاف از ۲۰۱۵	۲۰۱۵–۲۰۲۳
قطر	بیانیهٔ العلا	محاصرهٔ ۲۰۱۷	۲۰۱۷–۲۰۲۱
سوریه	بازگرداندن اسد به اتحادیهٔ عرب؛ حمایت از دولت جدید	حمایت از مخالفان مسلح اسد	۲۰۱۲–۲۰۲۵
اسرائیل	مذاکرهٔ عادی‌سازی؛ مشارکت ضمنی در پدافند منطقه‌ای	شرط‌گذاری بر دولت فلسطینی برای کسب رهبری عربی	۲۰۲۳–۲۰۲۶
جهان	میانجی اوکراین، سودان و آمریکا-روسیه	پیمان دفاعی با پاکستان هسته‌ای	۲۰۲۳–۲۰۲۵
اقتصاد	ویژن ۲۰۳۰؛ جذب سرمایه	خرید گستردهٔ تسلیحات؛ مطالبهٔ حق غنی‌سازی	کل دوره
منطقه	میزبانی نشست‌های ریاض برای پایان جنگ ۲۰۲۶	رهبری محور ضدایرانی و ضداخوانی	۲۰۲۶

فصل چهاردهم

ترکیه؛ میانجی بزرگ، بازیگر نظامی فرامرزی

۱۴-۱. جایگاه ساختاری

ترکیه با بیش از ۸۵ میلیون نفر جمعیت، دومین ارتش بزرگ ناتو، صنعت دفاعی رو به رشد و موقعیت جغرافیایی میان اروپا، قفقاز، خاورمیانه و دریای سیاه، از بزرگ‌ترین قدرت‌های منطقه است. ترکیه عضو ناتو است، اما رابطه‌اش با غرب پر فراز و نشیب بوده است؛ هم‌زمان پیوندهای گسترده‌ای با روسیه دارد و خرید سامانهٔ اس-۴۰۰ (۲۰۱۹) به اخراج آن از برنامهٔ جنگندهٔ اف-۳۵ انجامید.

در دوران حزب عدالت و توسعه، سیاست خارجی ترکیه از دو آموزهٔ پی‌درپی متأثر بود: آموزهٔ «عمق راهبردی» احمد داوودواوغلو (که در کتابی با همین نام در ۲۰۰۱ صورت‌بندی شد) و سیاست «صفر مشکل با همسایگان». این آموزه‌ها در دههٔ ۲۰۰۰ به معنای تنش‌زدایی و نفوذ نرم بود. پس از بهار عربی، به‌ویژه پس از کودتای نافرجام ۲۰۱۶، سیاست ترکیه به سوی حضور نظامی فعال تغییر جهت داد. مقالات پیشین نگارنده دربارهٔ تداوم پنهان سنت «ملی گوروش» از اربکان تا اردوغان نشان داده است که این تغییر، بیش از آنکه گسست باشد، آشکارشدن لایه‌ای از جاه‌طلبی بود که از پیش وجود داشت.

۱۴-۲. منطق قدرت‌افزا: حضور نظامی در پنج جبهه

الف) سوریه

ترکیه از ۲۰۱۶ چندین عملیات نظامی در شمال سوریه انجام داد: «سپر فرات» (۲۰۱۶–۲۰۱۷)، «شاخهٔ زیتون» در عفرین (۲۰۱۸)، «چشمهٔ صلح» در شرق فرات (۲۰۱۹) و «سپر بهار» در ادلب (۲۰۲۰). این عملیات‌ها به ایجاد «منطقهٔ امن» تحت کنترل ترکیه و گروه‌های مسلح سوری متحد آن انجامید. پس از سقوط اسد در دسامبر ۲۰۲۴، که حمایت ترکیه از مخالفان در آن نقش داشت، ترکیه به بانفوذترین قدرت خارجی در دمشق تبدیل شد.

ب) عراق

عملیات‌های پیاپی «پنجه» علیه پ.ک.ک در کوهستان‌های شمال عراق و ایجاد ده‌ها پایگاه و پاسگاه نظامی در اقلیم کردستان، حضور نظامی پایدار ترکیه را در خاک عراق تثبیت کرد.

ج) لیبی

در ژانویهٔ ۲۰۲۰ ترکیه برای حمایت از دولت وفاق ملی در طرابلس در برابر نیروهای خلیفه حفتر (که از حمایت امارات، مصر و روسیه برخوردار بود) نیرو و پهپاد فرستاد. پیش از آن، در نوامبر ۲۰۱۹، یادداشت تفاهم مرزهای دریایی با طرابلس امضا کرد که ادعاهای دریایی ترکیه در مدیترانهٔ شرقی را گسترش می‌داد.

د) قفقاز جنوبی

حمایت نظامی ترکیه، به‌ویژه پهپادهای بایراکتار، در پیروزی آذربایجان در جنگ ۴۴ روزه (۲۰۲۰) نقش مهمی داشت. «بیانیهٔ شوشا» (ژوئن ۲۰۲۱) پیوند راهبردی دو کشور را به سطح اتحاد رساند.

هـ) فراتر از منطقه

پایگاه نظامی ترکیه در قطر، مرکز آموزشی بزرگ در سومالی و حضور در شاخ آفریقا، گسترش جغرافیایی حضور نظامی ترکیه را نشان می‌دهد. آموزهٔ «میهن آبی» نیز ادعاهای دریایی گسترده‌ای را در دریای اژه و مدیترانهٔ شرقی صورت‌بندی می‌کند.

و) پشتیبانی از جریان‌های اسلام‌گرای همسو

حمایت از دولت محمد مرسی در مصر، میزبانی چهره‌های اخوان المسلمین پس از ۲۰۱۳ و روابط با حماس، ابزار نفوذ ایدئولوژیک ترکیه در جهان عرب بود.

۳-۱۴. منطق تنش‌زدا: میانجی‌گری و عادی‌سازی

الف) میانجی‌گری میان روسیه و اوکراین

ترکیه میزبان مذاکرات استانبول میان روسیه و اوکراین در مارس ۲۰۲۲ بود و با سازمان ملل «ابتکار غلات دریای سیاه» (ژوئیهٔ ۲۰۲۲) را به سرانجام رساند. در ۲۰۲۵ نیز استانبول میزبان دورهای تازه‌ای از گفت‌وگوهای مستقیم شد.

ب) روند آستانه

از ۲۰۱۷ ترکیه همراه روسیه و ایران، روند آستانه را برای کاهش تنش در سوریه پیش برد. این ترکیب جالب است: ترکیه در سوریه با دو کشوری همکاری می‌کرد که طرف مقابل جنگ بودند.

ج) موج عادی‌سازی (۲۰۲۱–۲۰۲۴)

- با امارات: دیدار محمد بن زاید از آنکارا (نوامبر ۲۰۲۱).
- با عربستان: سفر اردوغان به جده (آوریل ۲۰۲۲)، پس از کنارگذاشتن پروندهٔ خاشقجی.
- با اسرائیل: سفر رئیس‌جمهور اسرائیل به آنکارا (مارس ۲۰۲۲) و بازگشت سفیران.
- با مصر: بازگشت سفیران (۲۰۲۳) و سفر عبدالفتاح السیسی به آنکارا (سپتامبر ۲۰۲۴).
- با ارمنستان: تعیین نمایندگان ویژه برای عادی‌سازی (۲۰۲۲).

د) روند صلح با پ.ک.ک

در فوریهٔ ۲۰۲۵ عبدالله اوجالان از زندان پ.ک.ک را به انحلال فراخواند و پ.ک.ک در ماه مه ۲۰۲۵ اعلام انحلال کرد. این روند، اگر به سرانجام برسد، بزرگ‌ترین تنش‌زدایی داخلی و منطقه‌ای ترکیه در چهار دهه خواهد بود.

هـ) میانجی‌گری در غزه و جنگ ۲۰۲۶

ترکیه یکی از ضامنان طرح آتش‌بس غزه (اکتبر ۲۰۲۵) بود. در جنگ ۲۰۲۶ نیز هاکان فیدان، وزیر خارجه، دیپلماسی فشرده‌ای را برای جلوگیری از ورود کشورهای خلیج فارس به جنگ و برای میانجی‌گری میان آمریکا و ایران پیش برد. ترکیه هم‌زمان حملات آمریکا و اسرائیل را نقض حقوق بین‌الملل و حملات ایران به کشورهای خلیج فارس را غیرقابل قبول دانست.

۱۴-۴. پیوند دو منطق: «میانجی مسلح»

ترکیه شاید روشن‌ترین نمونهٔ «میانجی مسلح» در منطقه است. قدرت میانجی‌گری ترکیه از قدرت نظامی آن جدا نیست:

- ترکیه می‌تواند میان روسیه و اوکراین میانجی‌گری کند، زیرا هم پهپاد به اوکراین فروخته و هم با روسیه همکاری اقتصادی و انرژی دارد. یعنی با هر دو طرف «اهرم» دارد.

- ترکیه می‌تواند ضامن آتش‌بس غزه باشد، زیرا با حماس رابطه دارد، اما هم‌زمان عضو ناتو است.
- ترکیه در سوریهٔ پس از اسد می‌تواند نقش «حامی ثبات» را بازی کند، زیرا نیروهای نظامی‌اش در آنجا مستقرند.
- عادی‌سازی با امارات و عربستان، پس از سال‌ها رقابت در لیبی و مصر و خلیج فارس، به ترکیه امکان داد سرمایه‌گذاری خلیج فارس را برای اقتصاد بحران‌زده‌اش جذب کند، بدون آنکه حضور نظامی خود را در لیبی، قطر یا سوریه کاهش دهد.

اما در مورد اسرائیل، دو منطق در تقابل قرار گرفتند. پس از جنگ غزه، ترکیه در مه ۲۰۲۴ تجارت با اسرائیل را متوقف کرد و پس از سقوط اسد، رقابت دو کشور بر سر سوریه به یکی از جدی‌ترین محورهای تنش منطقه‌ای تبدیل شد.

۱۴-۵. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ ترکیه

الف) روسیه: از سرنگونی جنگنده تا اس-۴۰۰

در نوامبر ۲۰۱۵ ترکیه یک جنگندهٔ سوخو-۲۴ روسیه را در مرز سوریه سرنگون کرد و روابط دو کشور به پایین‌ترین سطح رسید. کمتر از یک سال بعد، پس از عذرخواهی اردوغان و به‌ویژه پس از کودتای نافرجام ژوئیهٔ ۲۰۱۶، دو کشور به‌سرعت آشتی کردند. ترکیه در ۲۰۱۹ سامانهٔ پدافندی اس-۴۰۰ را از روسیه دریافت کرد، خط لولهٔ «ترک‌استریم» در ۲۰۲۰ گشایش یافت و ساخت نیروگاه هسته‌ای آکویو به دست روسیه ادامه یافت. هم‌زمان، ترکیه پهپادهای بایراکتار را به اوکراین فروخت و پس از تهاجم روسیه در فوریهٔ ۲۰۲۲، با استناد به کنوانسیون مونترو تنگه‌های بسفر و داردانل را به روی کشتی‌های جنگی طرف‌های درگیر بست. ترکیه در یک زمان هم شریک انرژی و تسلیحاتی روسیه بود و هم تأمین‌کنندهٔ سلاح برای دشمن آن.

ب) یونان: از بحران «اوروچ رئیس» تا «آب‌های آرام»

در تابستان ۲۰۲۰ اعزام کشتی اکتشافی «اوروچ رئیس» با همراهی ناوهای جنگی به آب‌های مورد مناقشه، ترکیه و یونان را به آستانهٔ درگیری نظامی رساند. اما سه سال بعد، در دسامبر ۲۰۲۳، اردوغان به آتن رفت و دو کشور «بیانیهٔ آتن» دربارهٔ روابط دوستانه و حسن همجواری را امضا کردند؛ دوره‌ای که در رسانه‌ها «آب‌های آرام» نامیده شد. اما ادعاهای «میهن آبی» کنار گذاشته نشد؛ تنها به حالت تعلیق درآمد.

ج) سوئد و ناتو: وتو به‌عنوان اهرم

ترکیه از ۲۰۲۲ عضویت سوئد در ناتو را به دلیل آنچه حمایت سوئد از گروه‌های کرد می‌دانست، متوقف کرد. پارلمان ترکیه سرانجام در ژانویهٔ ۲۰۲۴ عضویت سوئد را تصویب کرد و کمی بعد آمریکا فروش جنگنده‌های اف-۱۶ به ترکیه را تأیید کرد. ترکیه از جایگاه خود در یک نهاد امنیتی جمعی (ناتو) برای کسب امتیازهای دوجانبه استفاده کرد؛ رفتاری که هم وفاداری به اتحاد و هم چانه‌زنی قدرت‌محور را در بر داشت.

د) ایران: شریک تجاری، رقیب منطقه‌ای

ترکیه و ایران از مهم‌ترین شریکان تجاری یکدیگرند و ترکیه یکی از خریداران گاز ایران بوده است. اما در سوریه دو کشور در دو جبههٔ مقابل قرار داشتند، در عراق برای نفوذ رقابت می‌کردند و در قفقاز ترکیه از آذربایجان و ایران از ارمنستان حمایت می‌کرد. هم‌زمان، در روند آستانه شریک بودند و در جنگ ۲۰۲۶ ترکیه حملات آمریکا و اسرائیل به ایران را محکوم کرد. رابطهٔ ترکیه و ایران نمونهٔ ناب «همکاری-رقابت» است که در فصل سوم از آن سخن گفتیم.

هـ) سوریهٔ پس از اسد: حامی دولت، شریک کردها؟

پس از سقوط اسد، ترکیه با دولت جدید دمشق همکاری نظامی و اقتصادی گسترده‌ای را آغاز کرد. هم‌زمان، توافق مارس ۲۰۲۵ میان دولت سوریه و نیروهای دموکراتیک سوریه (که ستون اصلی آن کردهای متحد پ.ک.ک بودند) برای ادغام این نیروها در ساختار دولت، و روند انحلال پ.ک.ک در داخل ترکیه، نشان داد که آنکارا مسئلهٔ کرد را هم‌زمان با ابزار نظامی و ابزار سیاسی دنبال می‌کند.

۶-۱۴. «قرن ترکیه» و دو منبع مشروعیت اردوغان

مانند عربستان، سیاست دوگانهٔ ترکیه ریشه در دو منبع مشروعیت داخلی دارد. اردوغان در ۲۰۲۳، صدمین سالگرد جمهوری، گفتمان «قرن ترکیه» را مطرح کرد که ترکیبی از رشد اقتصادی، استقلال صنعت دفاعی و نقش رهبری منطقه‌ای بود. از یک سو، اقتصاد ترکیه با تورم بالا و کاهش ارزش لیر، به سرمایهٔ خلیج فارس، گردشگری و تجارت با اروپا وابسته است و این منطق تنش‌زدایی را تقویت می‌کند. از سوی دیگر، ائتلاف حاکم بر ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی تکیه دارد و نمایش قدرت در سوریه، لیبی، مدیترانه و قفقاز برای حفظ این ائتلاف ضروری است. موج عادی‌سازی ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳، که با بحران اقتصادی هم‌زمان بود، و ادامهٔ عملیات نظامی در عراق و سوریه در همان دوره، این دو نیاز را به‌طور هم‌زمان پاسخ داد.

۱۴-۷. مطالعهٔ موشکافانه: دوازده روز که سوریه را دگرگون کرد (نوامبر و دسامبر ۲۰۲۴)

سقوط رژیم اسد در دسامبر ۲۰۲۴ یکی از بزرگ‌ترین تحولات ژئوپلیتیک دهه بود و ترکیه در آن نقشی محوری داشت. رفتار آنکارا در این روزها، که هم‌زمان شریک دیپلماتیک روسیه و ایران در روند آستانه و حامی اصلی مخالفان مسلح اسد بود، نمونهٔ ناب «میانجی مسلح» است.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد	منطق
نیمهٔ ۲۰۲۴	اردوغان بارها آمادگی خود را برای دیدار با اسد و عادی‌سازی روابط اعلام کرد؛ دمشق خروج نیروهای ترکیه را پیش‌شرط دانست.	تنش‌زدا
۲۷ نوامبر	آغاز تهاجم هیئت تحریر الشام و متحدانش از ادلب، منطقه‌ای که زیر چتر نظامی ترکیه قرار داشت.	قدرت‌افزا (غیرمستقیم)
۲۹ و ۳۰ نوامبر	سقوط حلب؛ هم‌زمان گروه‌های مسلح تحت حمایت مستقیم ترکیه (ارتش ملی سوریه) به مناطق تحت کنترل نیروهای کرد در شمال حلب حمله کردند.	قدرت‌افزا
اوایل دسامبر	سقوط حما و حمص؛ ترکیه رسماً از هرگونه دخالت در تهاجم اظهار بی‌اطلاعی کرد و خواستار راه‌حل سیاسی شد.	گفتمان تنش‌زدا
۷ دسامبر	نشست وزیران خارجهٔ کشورهای ضامن روند آستانه (ترکیه، روسیه، ایران) در حاشیهٔ مجمع دوحه.	تنش‌زدا
۸ دسامبر	ورود مخالفان به دمشق و فرار اسد به روسیه.	نتیجهٔ قدرت‌افزایی
دسامبر	تصرف منبج از نیروهای کرد به دست گروه‌های تحت حمایت ترکیه؛ سفر رئیس سازمان اطلاعات ترکیه به دمشق و سپس سفر وزیر خارجه.	قدرت‌افزا و تنش‌زدا هم‌زمان

تحلیل

انکارپذیری به‌عنوان ابزار. ترکیه در این روزها از «انکارپذیری» استفادهٔ هوشمندانه‌ای کرد. هیئت تحریر الشام سازمانی بود که ترکیه آن را رسماً گروهی تروریستی می‌دانست، اما سال‌ها در ادلب، زیر چتر

پاسگاه‌های نظامی ترکیه، فعالیت کرده بود. آنکارا می‌توانست هم از نتیجهٔ تهاجم بهره ببرد و هم مسئولیت مستقیم آن را نپذیرد. این انکارپذیری به ترکیه امکان داد که هم‌زمان در نشست آستانه در کنار روسیه و ایران بنشیند و از سقوط متحد آنان سود ببرد.

دو جبهه در یک عملیات. نکتهٔ کمتر گفته‌شده این است که هم‌زمان با پیشروی هیئت تحریر الشام به سوی دمشق، گروه‌های تحت حمایت مستقیم ترکیه به نیروهای کرد در شمال حلب و منبج حمله کردند. ترکیه از یک تحول بزرگ برای پیشبرد دو هدف متفاوت بهره گرفت: سرنگونی رقیب در دمشق و تضعیف نیروهای کرد در شمال.

تبدیل پیروزی به نفوذ. بلافاصله پس از سقوط اسد، ترکیه نخستین کشوری بود که هیئت عالی‌رتبهٔ امنیتی و سپس سیاسی به دمشق فرستاد. آنکارا اکنون می‌توانست نقش «حامی ثبات» سوریهٔ جدید را بازی کند؛ نقشی که بدون پیروزی نظامی ممکن نبود. در ماه‌های بعد، ترکیه با دولت جدید سوریه همکاری‌های دفاعی و اقتصادی گسترده‌ای را آغاز کرد و هم‌زمان، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، از توافق ادغام نیروهای کرد در ارتش سوریه حمایت کرد.

پیامد برای رابطه با اسرائیل و ایران. پیروزی ترکیه در سوریه دو پیامد متفاوت داشت: برای ایران، از دست رفتن مهم‌ترین متحد عربی و پل زمینی به حزب‌الله بود؛ و برای اسرائیل، جایگزینی یک رقیب (ایران) با رقیب دیگر (ترکیه) در مرزهای شمالی. ترکیه در ماه‌های بعد، از راه گفت‌وگوهای فنی با اسرائیل با میانجی‌گری آذربایجان، کوشید از برخورد مستقیم پرهیز کند. پیروزی قدرت‌افزا بلافاصله به ضرورت تنش‌زدایی تازه انجامید.

پیامد برای نظریه

رفتار ترکیه در این دوازده روز را نه با منطق موازنه‌سازی والتز می‌توان توضیح داد (ترکیه با هیچ قدرت برتری موازنه نمی‌کرد) و نه با منطق صرف بیشینه‌سازی قدرت مرشایمر (ترکیه هم‌زمان در نهادهای تنش‌زدا با رقبایش حضور داشت). این مطالعه نشان می‌دهد که در نظام نفوذپذیر، یک قدرت منطقه‌ای می‌تواند از ضعف هم‌زمان چند قدرت دیگر (روسیه درگیر اوکراین، ایران پس از جنگ لبنان) بهره بگیرد، به شرط آنکه هم ابزار نظامی و هم کانال‌های دیپلماتیک را هم‌زمان در اختیار داشته باشد.

۸-۱۴. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: سال ۲۰۲۰؛ سه جبهه و یک میز مذاکره

سال ۲۰۲۰ برای ترکیه سال گسترده‌ترین حضور نظامی هم‌زمان در چند جبهه بود. در همین سال، آنکارا در چند روند دیپلماتیک چندجانبه نیز حضور فعال داشت. این هم‌زمانی، تصویر روشنی از «میانجی مسلح» به دست می‌دهد.

گاه‌شمار

تاریخ	جبهه یا روند	رویداد
ژانویه	لیبی	آغاز اعزام نیرو، مستشار و پهپاد به طرابلس پس از تصویب پارلمان ترکیه
۱۹ ژانویه	دیپلماسی چندجانبه	مشارکت در کنفرانس برلین دربارهٔ لیبی و تعهد به رعایت تحریم تسلیحاتی و راه‌حل سیاسی
فوریه و مارس	سوریه	درگیری مستقیم با ارتش سوریه در ادلب پس از کشته‌شدن ده‌ها نظامی ترک؛ عملیات «سپر بهار»
۵ مارس	دیپلماسی دوجانبه	توافق آتش‌بس ادلب با روسیه در مسکو
مه و ژوئن	لیبی	عقب‌راندن نیروهای حفتر از اطراف طرابلس و تثبیت خط سرت-جفره
اوت	مدیترانه	اعزام کشتی اکتشافی «اوروچ رئیس» با همراهی ناوهای جنگی به آب‌های مورد مناقشه با یونان؛ برخورد جزئی میان ناوهای دو کشور
سپتامبر و اکتبر	ناتو	گفت‌وگوهای فنی نظامی با یونان در مقر ناتو برای ایجاد سازوکار پیشگیری از برخورد
۲۷ سپتامبر تا ۱۰ نوامبر	قفقاز	حمایت سیاسی و نظامی از آذربایجان در جنگ ۴۴ روزه
نوامبر	قفقاز و روسیه	توافق با روسیه برای ایجاد مرکز نظارت مشترک بر آتش‌بس قره‌باغ

تحلیل

سه جبهه، یک الگو. در هر سه جبههٔ لیبی، سوریه و قفقاز، الگوی رفتار ترکیه یکسان بود: مداخلهٔ نظامی تعیین‌کننده برای تغییر توازن میدانی، سپس مشارکت در سازوکار دیپلماتیک برای تثبیت توازن جدید. در

لیبی، مداخله حفتر را عقب راند و سپس ترکیه در روندهای سازمان ملل شرکت کرد. در ادلب، درگیری با ارتش سوریه با توافق مسکو با روسیه پایان یافت. در قفقاز، حمایت از آذربایجان به حضور ترکیه در سازوکار نظارت بر آتش‌بس انجامید.

روسیه: رقیب در سه جبهه، شریک در سه توافق. نکتهٔ شگفت‌انگیز سال ۲۰۲۰ آن است که ترکیه در هر سه جبهه در طرف مقابل روسیه قرار داشت: در لیبی روسیه از طریق نیروهای واگنر از حفتر حمایت می‌کرد، در سوریه حامی اسد بود و در قفقاز متحد پیمانی ارمنستان. اما در هر سه جبهه، ترکیه و روسیه سرانجام با یکدیگر توافق کردند. این رابطه را برخی تحلیلگران «رقابت مدیریت‌شده» یا «همکاری رقابتی» نامیده‌اند. از منظر فرضیهٔ ما، این رابطه نمونهٔ کاملی از سیاست دوگانهٔ دو قدرت در برابر یکدیگر است: رقابت در میدان و هماهنگی در میز.

ناتو: عضو و منتقد. در بحران مدیترانه با یونان، که آن نیز عضو ناتو است، ترکیه هم‌زمان قدرت دریایی خود را به نمایش گذاشت و در گفت‌وگوهای فنی ناتو برای پیشگیری از برخورد شرکت کرد. ترکیه از ناتو هم به‌عنوان چتر و هم به‌عنوان میز مذاکره بهره برد.

پیامد برای نظریه

تجربهٔ ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که سیاست دوگانهٔ ترکیه بر یک فرض راهبردی استوار است: قدرت نظامی، ورودی به میز مذاکره است. ترکیه بدون حضور نظامی در لیبی، سوریه و قفقاز، در توافق‌های پایانی این بحران‌ها جایی نداشت. این فرض، که در سنت رئالیسم کلاسیک و در اندیشهٔ کلاوزویتس آشناست، در رئالیسم ساختاری کمتر جایی دارد؛ زیرا والتز و مرشایمر دیپلماسی را بیشتر بازتاب توزیع قدرت می‌دانند تا عرصه‌ای مستقل که قدرت در آن «تبدیل» می‌شود.

۹-۱۴. آزمون در برابر دو نظریه

پیش‌بینی والتز

والتز انتظار داشت ترکیه به‌عنوان قدرت متوسط در ناتو، در برابر تهدیدهای اصلی (روسیه، ایران یا ناامنی مرزهای جنوبی) موازنه کند و از ماجراجویی پرهیز کند. حضور نظامی در لیبی، سومالی و قطر، که هیچ ارتباط مستقیمی با تهدیدهای امنیتی ترکیه ندارد، با این پیش‌بینی سازگار نیست.

پیش‌بینی مرشایمر

مرشایمر انتظار داشت ترکیه به‌عنوان هژمون بالقوه به‌دنبال بیشینه‌سازی قدرت باشد. حضور نظامی چندجبهه‌ای با این پیش‌بینی سازگار است. اما مرشایمر نمی‌تواند توضیح دهد که چرا ترکیه با رقبای خود (روسیه و ایران در آستانه، امارات و عربستان در موج عادی‌سازی) همکاری کرد و چرا این‌قدر در میانجی‌گری سرمایه‌گذاری کرد. از نظر او همکاری با رقیب «دلجویی» و نامعقول است.

داوری

ترکیه نمونهٔ «دوگانگی ابزاری» است: قدرت نظامی ابزار میانجی‌گری و میانجی‌گری ابزار افزایش وزن منطقه‌ای و جهانی است. ترکیه با هر دو منطق «ضروری» می‌شود: بدون آن نه جنگ پایان می‌یابد و نه صلح پایدار می‌ماند.

۱۰-۱۴. جدول دوگانه‌های ترکیه

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
سوریه	روند آستانه با روسیه و ایران؛ حمایت از ثبات دولت جدید	چهار عملیات نظامی؛ منطقهٔ تحت کنترل؛ نفوذ در دمشق	۲۰۱۶–۲۰۲۶
روسیه و اوکراین	مذاکرات استانبول؛ ابتکار غلات	فروش پهپاد به اوکراین؛ کنترل تنگه‌ها	۲۰۲۲–۲۰۲۵
خلیج فارس	عادی‌سازی با امارات و عربستان	پایگاه نظامی در قطر	۲۰۱۷–۲۰۲۲
مصر	بازگشت سفیران؛ سفر سیسی به آنکارا	حمایت از اخوان المسلمین پس از ۲۰۱۳	۲۰۱۳–۲۰۲۴
اسرائیل	عادی‌سازی ۲۰۲۲	توقف تجارت ۲۰۲۴؛ رقابت در سوریه	۲۰۲۲–۲۰۲۶
لیبی	دعوت به راه‌حل سیاسی	مداخلهٔ نظامی برای دولت طرابلس؛ توافق دریایی	۲۰۱۹–۲۰۲۰
قفقاز	عادی‌سازی با ارمنستان	حمایت نظامی از آذربایجان در جنگ ۲۰۲۰	۲۰۲۰–۲۰۲۵
کردها	روند صلح با پ.ک.ک و انحلال آن	عملیات «پنجه» و پایگاه‌ها در عراق	۲۰۱۹–۲۰۲۵
جنگ ۲۰۲۶	میانجی‌گری میان آمریکا و ایران	طرح کنسرسیوم منطقه‌ای برای امنیت هرمز	۲۰۲۶

فصل پانزدهم

قطر؛ میانجی جهانی و میزبان اسلام سیاسی

۱۵-۱. جایگاه ساختاری: دولت کوچک، قدرت بزرگ

قطر با جمعیت شهروندی حدود سیصد هزار نفر و مساحتی کمتر از دوازده هزار کیلومتر مربع، از نظر معیارهای سنتی رئالیسم یک «دولت کوچک» است. اما قطر از ثروت عظیم گاز طبیعی مایع (به‌ویژه از میدان مشترک گنبد شمالی-پارس جنوبی با ایران)، یکی از بزرگ‌ترین صندوق‌های ثروت ملی جهان، شبکهٔ رسانه‌ای الجزیره و میزبانی بزرگ‌ترین پایگاه هوایی آمریکا در منطقه (العدید) برخوردار است.

از نظر والتز و مرشایمر، دولت‌های کوچک بازیگران فرعی‌اند و رفتارشان معمولاً همراهی با قدرت برتر یا پناه‌بردن به چتر یک قدرت بزرگ است. قطر هیچ‌یک از این دو را به شکل ساده انجام نداده است. پژوهشگران روابط بین‌الملل دولت‌های کوچک، رفتار قطر را با مفاهیمی چون «قدرت هوشمند»، «برندسازی ملی» و «میانجی‌گری به‌عنوان راهبرد بقا» توضیح داده‌اند. فرضیهٔ این کتاب، رفتار قطر را ترکیبی هم‌زمان از «امنیت از راه ضرورت‌یافتن برای همه» (منطق تدافعی) و «نفوذسازی ایدئولوژیک و رسانه‌ای» (منطق قدرت‌افزا یا هژمونی نرم) می‌داند.

۱۵-۲. منطق تنش‌زدا: «میانجی ضروری»

الف) افغانستان

قطر از ۲۰۱۳، به درخواست آمریکا، میزبان دفتر سیاسی طالبان بود. مذاکرات میان آمریکا و طالبان در دوحه به «توافق دوحه» در فوریهٔ ۲۰۲۰ انجامید که زمینهٔ خروج آمریکا از افغانستان را فراهم کرد. در جریان خروج اوت ۲۰۲۱، قطر نقش محوری در تخلیهٔ ده‌ها هزار نفر داشت.

ب) غزه

قطر در کنار مصر و آمریکا میانجی اصلی آتش‌بس‌های غزه بوده است: آتش‌بس موقت و تبادل گروگان‌ها در نوامبر ۲۰۲۳، آتش‌بس ژانویهٔ ۲۰۲۵ و آتش‌بس اکتبر ۲۰۲۵. پیش از جنگ نیز قطر با هماهنگی اسرائیل، کمک‌های مالی منظم به غزه منتقل می‌کرد.

ج) آمریکا و ایران

قطر در سپتامبر ۲۰۲۳ در تبادل زندانیان میان آمریکا و ایران و انتقال منابع مالی آزادشدهٔ ایران نقش داشت. پس از حملهٔ ایران به العدید در ژوئن ۲۰۲۵ نیز قطر در برقراری آتش‌بس میان ایران و اسرائیل مشارکت کرد.

د) میانجی‌گری‌های دیگر

- بازگرداندن کودکان اوکراینی از روسیه (۲۰۲۳–۲۰۲۴).
- میانجی‌گری میان دولت جمهوری دموکراتیک کنگو و گروه شورشی ام۲۳ (۲۰۲۵).
- میانجی‌گری‌های پیشین در لبنان (توافق دوحه ۲۰۰۸)، دارفور، چاد و اریتره-جیبوتی.

هـ) شراکت امنیتی با آمریکا

میزبانی پایگاه العدید، که مقر پیشروی فرماندهی مرکزی آمریکاست، و تعیین قطر به‌عنوان «متحد عمدهٔ غیرناتو» (۲۰۲۲)، قطر را در چتر امنیتی آمریکا قرار داده است.

۳-۱۵. منطق قدرت‌افزا: نفوذ ایدئولوژیک و رسانه‌ای

الف) میزبانی یوسف قرضاوی

یوسف قرضاوی، روحانی مصری‌الاصل و از برجسته‌ترین چهره‌های فکری اخوان المسلمین، دهه‌ها در دوحه زندگی کرد و تا هنگام مرگ در سپتامبر ۲۰۲۲ در آنجا ماند. برنامهٔ تلویزیونی او در الجزیره («شریعت و زندگی») مخاطبان گسترده‌ای در جهان عرب داشت. او ریاست «اتحادیهٔ جهانی علمای مسلمان» را برعهده داشت که مقر آن در دوحه است. قرضاوی به دلیل فتواهایی از جمله توجیه عملیات انتحاری علیه غیرنظامیان اسرائیلی و مواضع تند علیه برخی دولت‌های عربی، در بسیاری از کشورها چهره‌ای رادیکال و در برخی ممنوع‌الورود بود. میزبانی او ابزاری بود برای پیوند قطر با شبکهٔ گستردهٔ اسلام سیاسی سنی.

ب) میزبانی رهبران حماس

دفتر سیاسی حماس از ۲۰۱۲ در دوحه مستقر شد. خالد مشعل، اسماعیل هنیه و دیگر رهبران حماس سال‌ها در قطر زندگی کردند. قطر استدلال می‌کرد که این میزبانی به درخواست آمریکا و برای حفظ کانال ارتباطی است. اما منتقدان آن را پناهگاه سیاسی و مالی برای حماس می‌دانستند. حملهٔ اسرائیل به رهبران حماس در دوحه (سپتامبر ۲۰۲۵) نشان داد که این دوگانگی چه هزینه‌ای می‌تواند داشته باشد.

ج) حمایت از اخوان المسلمین پس از بهار عربی

قطر پس از ۲۰۱۱ از جریان‌های اخوانی در مصر (دولت مرسی با کمک‌های مالی چند میلیارد دلاری)، تونس (النهضه)، لیبی و سوریه حمایت کرد. قطر در عملیات ناتو در لیبی (۲۰۱۱) مشارکت داشت و از مخالفان مسلح اسد در سوریه نیز حمایت کرد.

د) الجزیره به‌عنوان سلاح نرم

شبکهٔ الجزیره، به‌ویژه شبکهٔ عربی آن، در بهار عربی نقش مهمی در شکل‌دادن به افکار عمومی عرب ایفا کرد. دولت‌های عربی آن را ابزار سیاست خارجی قطر و بستن آن را یکی از مطالبات اصلی خود در محاصرهٔ ۲۰۱۷ می‌دانستند.

هـ) پیوند با ایران و ترکیه

قطر به دلیل میدان گازی مشترک، روابط کاری با ایران را حفظ کرد و در محاصرهٔ ۲۰۱۷، حریم هوایی ایران و پایگاه نظامی ترکیه به حیات قطر کمک کرد. این هم‌زمانی میزبانی پایگاه آمریکا و پایگاه ترکیه و حفظ رابطه با ایران، پوشش ریسک را به حداکثر رساند.

و) سرمایه‌گذاری و نفوذ اقتصادی

سرمایه‌گذاری‌های گستردهٔ سازمان سرمایه‌گذاری قطر در اروپا و آمریکا، میزبانی جام جهانی ۲۰۲۲ و حمایت مالی از مؤسسات پژوهشی و آموزشی غربی، ابزارهای نفوذ نرم قطر را تشکیل می‌دهند. برخی از این فعالیت‌ها موضوع اتهامات و تحقیقات در اروپا نیز بوده‌اند.

۱۵-۴. پیوند دو منطق: «رابط با همه»

منطق قطر را می‌توان چنین خلاصه کرد: ارزش قطر برای قدرت‌های بزرگ دقیقاً از رابطهٔ آن با بازیگرانی ناشی می‌شود که دیگران با آنها رابطه ندارند. قطر می‌تواند میانجی میان آمریکا و طالبان باشد، زیرا میزبان طالبان است. می‌تواند میانجی میان اسرائیل و حماس باشد، زیرا میزبان حماس است. می‌تواند میان آمریکا و ایران پیام ببرد، زیرا با ایران روابط کاری دارد.

بنابراین در مورد قطر، دو منطق نه تنها هم‌زمان، بلکه «هم‌ریشه»اند: میزبانی بازیگران رادیکال، که از منظر رقبای عربی قطر نوعی هژمونی‌طلبی ایدئولوژیک بود، پیش‌شرط میانجی‌گری بود. و میانجی‌گری، که آن را نزد آمریکا ضروری کرده بود، چتر حفاظتی برای ادامهٔ میزبانی بود.

اما این راهبرد مرزهایی دارد. محاصرهٔ ۲۰۱۷، حملهٔ اسرائیل در ۲۰۲۵ و حملات ایران در ۲۰۲۶ نشان داد که «رابط با همه بودن» گاه به «هدف همه بودن» تبدیل می‌شود.

۱۵-۵. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ قطر

الف) اسرائیل: دفتر تجاری، انتقال پول، میزبانی دشمن

قطر از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۹ دفتر نمایندگی تجاری اسرائیل را در دوحه میزبانی کرد و پس از جنگ غزهٔ ۲۰۰۸–۲۰۰۹ آن را بست. از ۲۰۱۸ تا پیش از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، قطر با هماهنگی و موافقت دولت اسرائیل، کمک‌های مالی ماهانه‌ای را برای پرداخت حقوق، سوخت و کمک به خانواده‌های نیازمند به غزه منتقل می‌کرد. این ترتیب، که هدفش حفظ آرامش نسبی در غزه بود، پس از ۷ اکتبر در اسرائیل به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفت. قطر هم‌زمان با رئیس سازمان اطلاعات اسرائیل و رهبران حماس در تماس بود. این «رابط با همه بودن» یکی از ناب‌ترین مصادیق دوگانگی هم‌ریشه است.

ب) پس از حملهٔ دوحه: تبدیل آسیب به اهرم

حملهٔ اسرائیل به دوحه در ۹ سپتامبر ۲۰۲۵ می‌توانست برای قطر شکست راهبردی باشد. اما دوحه این آسیب را به سرعت به اهرم تبدیل کرد: نشست فوق‌العادهٔ سران کشورهای عربی و اسلامی را در دوحه میزبانی کرد، عذرخواهی رسمی نخست‌وزیر اسرائیل را در اواخر سپتامبر ۲۰۲۵ دریافت کرد و از دولت ترامپ تعهد امنیتی تازه‌ای گرفت که حمله به قطر را تهدیدی علیه آمریکا تلقی می‌کرد. چند هفته بعد، قطر بار دیگر در کانون میانجی‌گری آتش‌بس غزه قرار گرفت. این تجربه نشان داد که برای قطر، حتی قربانی‌شدن نیز می‌تواند به منبع قدرت تبدیل شود؛ به شرط آنکه جایگاه «میانجی ضروری» حفظ شود.

ج) ایران: هشدار پیش از حمله

در ژوئن ۲۰۲۵ هنگامی که ایران در پاسخ به حملات آمریکا به تأسیسات هسته‌ای خود، پایگاه العدید در قطر را هدف موشکی قرار داد، بنا بر گزارش‌های متعدد، پیش‌تر از راه‌های دیپلماتیک هشدار داده بود و خسارت محدود ماند. قطر حمله را محکوم کرد، اما بلافاصله در برقراری آتش‌بس مشارکت کرد. این رخداد نشان داد که قطر، حتی هنگامی که خاکش هدف قرار می‌گیرد، نقش میانجی را رها نمی‌کند؛ و ایران نیز در رابطه با قطر، حتی در لحظهٔ حمله، منطق تنش‌زدایی را کاملاً کنار نمی‌گذاشت.

د) سوریهٔ پس از اسد

قطر، که از نخستین حامیان مخالفان اسد بود، پس از دسامبر ۲۰۲۴ به یکی از حامیان اصلی دولت جدید سوریه تبدیل شد؛ از جمله با تأمین مالی بخشی از حقوق کارکنان دولت و حمایت از تأمین انرژی. این حمایت، نفوذ قطر را در سوریه‌ای که سال‌ها میدان رقابت ایران، روسیه و ترکیه بود، افزایش داد.

هـ) دیپلماسی هدیه و سرمایه

قطر از سرمایه‌گذاری و هدیه به‌عنوان ابزار سیاست خارجی استفاده کرده است. پیشنهاد اهدای یک هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ به دولت آمریکا برای استفادهٔ موقت به‌عنوان هواپیمای ریاست‌جمهوری در ماه مه ۲۰۲۵، که جنجال‌های داخلی فراوانی در آمریکا برانگیخت، نمونه‌ای از این «دیپلماسی هدیه» است. سرمایه‌گذاری‌های کلان در زیرساخت‌ها، ورزش و رسانه در غرب نیز به قطر وزنی فراتر از اندازه‌اش داده است.

۶-۱۵. قطر در مقام نظریه: «دولت کوچک بیش‌نقش»

تجربهٔ قطر برای نظریهٔ روابط بین‌الملل اهمیتی فراتر از خاورمیانه دارد. رئالیسم ساختاری دولت‌های کوچک را «گیرندگان نظم» می‌داند، نه «سازندگان» آن. اما قطر نشان داد که یک دولت کوچک، با ترکیب ثروت، رسانه، میزبانی پایگاه قدرت بزرگ و شبکهٔ روابط با بازیگران طرد شده، می‌تواند نقشی بسیار فراتر از وزن مادی خود ایفا کند.

راز این «بیش‌نقشی» دقیقاً در دوگانگی است. اگر قطر صرفاً متحد آمریکا بود، یکی از چند متحد کوچک می‌ماند. اگر صرفاً حامی اسلام سیاسی بود، مانند ۲۰۱۷ در معرض محاصره و فشار قرار می‌گرفت. ترکیب این دو، یعنی «متحد آمریکا که با دشمنان آمریکا گفت‌وگو می‌کند»، قطر را برای همه ضروری کرد. این منطق را می‌توان «امنیت از راه ضرورت» نامید: دولتی که برای همه ضروری است، کمتر احتمال دارد که

هدف حمله یا محاصرهٔ پایدار قرار گیرد. تجربه‌های ۲۰۱۷، ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نشان داد که این منطق مطلق نیست، اما در دو مورد نخست، قطر سرانجام با جایگاهی تثبیت‌شده‌تر از بحران بیرون آمد؛ داوری دربارهٔ پیامد تحولات ۲۰۲۶ هنوز زود است.

۱۵-۷. مطالعهٔ موشکافانه: دو سال میانجی‌گری غزه (اکتبر ۲۰۲۳ تا اکتبر ۲۰۲۵)

نقش قطر در جنگ غزه، گویاترین آزمون «امنیت از راه ضرورت» است. در این دو سال، قطر هم‌زمان میزبان رهبران حماس، میانجی اصلی آتش‌بس‌ها، متحد آمریکا و هدف فشار و سرانجام حملهٔ اسرائیل بود.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد
اکتبر ۲۰۲۳	آغاز تماس‌های قطر با حماس دربارهٔ گروگان‌ها چند روز پس از ۷ اکتبر؛ آزادی نخستین گروگان‌های دارای تابعیت آمریکایی با میانجی‌گری قطر.
۲۴ نوامبر تا ۱ دسامبر ۲۰۲۳	نخستین آتش‌بس موقت؛ آزادی بیش از صد گروگان در برابر آزادی صدها زندانی فلسطینی.
۲۰۲۴	دورهای پی‌درپی مذاکره در دوحه و قاهره؛ فشار فزایندهٔ برخی سیاستمداران آمریکایی و اسرائیلی بر قطر برای اخراج رهبران حماس؛ قطر بارها اعلام کرد که نقش میانجی‌گری خود را «ارزیابی دوباره» می‌کند.
ژوئیهٔ ۲۰۲۴	کشته‌شدن اسماعیل هنیه، رئیس دفتر سیاسی حماس و ساکن دوحه، در تهران؛ نخست‌وزیر قطر پرسید چگونه میانجی‌گری ممکن است وقتی یک طرف، مذاکره‌کنندهٔ طرف دیگر را ترور می‌کند.
نوامبر ۲۰۲۴	قطر اعلام کرد میانجی‌گری را تا زمانی که طرف‌ها جدیت نشان دهند، متوقف می‌کند.
۱۹ ژانویهٔ ۲۰۲۵	آغاز آتش‌بس سه‌مرحله‌ای با میانجی‌گری قطر، مصر و آمریکا.
۱۸ مارس ۲۰۲۵	فروپاشی آتش‌بس و ازسرگیری عملیات گستردهٔ اسرائیل.
۹ سپتامبر ۲۰۲۵	حملهٔ هوایی اسرائیل به محل اقامت هیئت مذاکره‌کنندهٔ حماس در دوحه.
۱۵ سپتامبر ۲۰۲۵	نشست فوق‌العادهٔ سران کشورهای عربی و اسلامی در دوحه.
اواخر سپتامبر ۲۰۲۵	عذرخواهی نخست‌وزیر اسرائیل از قطر در تماسی از کاخ سفید؛ اعلام طرح بیست‌مادهٔ ترامپ برای غزه.

تاریخ	رویداد
اکتبر ۲۰۲۵	آتش‌بس و تبادل گروگان‌ها؛ امضای سند پشتیبانی از طرح در نشست شرم‌الشیخ با حضور آمریکا، مصر، قطر و ترکیه.

تحلیل

تعارض ذاتی دو نقش. در طول این دو سال، دو نقش قطر بارها در تقابل قرار گرفتند. اسرائیل و برخی سیاستمداران آمریکایی می‌گفتند که میزبانی حماس قطر را «شریک» آن می‌کند. قطر پاسخ می‌داد که بدون این میزبانی، کانالی برای آزادی گروگان‌ها وجود نداشت. هر دو استدلال درست بود؛ و همین درستی هم‌زمان، جوهر سیاست دوگانهٔ قطر است.

تهدید به کناره‌گیری به‌عنوان اهرم. قطر چند بار، از جمله در آوریل و نوامبر ۲۰۲۴، از «ارزیابی دوباره» یا «توقف» میانجی‌گری سخن گفت. این تهدید اهرمی در برابر هر دو طرف بود: به اسرائیل و آمریکا یادآوری می‌کرد که بدون قطر کانالی به حماس ندارند و به حماس فشار می‌آورد که انعطاف نشان دهد. ارزش میانجی دقیقاً در امکان کناره‌گیری اوست.

حملهٔ دوحه و آستانهٔ دوگانگی. حملهٔ ۹ سپتامبر نشان داد که دوگانگی قطر به آستانهٔ خود رسیده بود: یک طرف (اسرائیل) نتیجه گرفته بود که هزینهٔ حمله به میزبان کمتر از سود حذف رهبران حماس است. اما واکنش‌های بعدی، یعنی عذرخواهی اسرائیل و تعهد امنیتی آمریکا، نشان داد که این ارزیابی نادرست بود؛ زیرا حامی اصلی، یعنی آمریکا، ارزش قطر به‌عنوان میانجی را بیش از ارزش حذف رهبران حماس می‌دانست. در این مورد، سیاست دوگانهٔ قطر پس از رسیدن به آستانه، نه فروپاشید، بلکه با حمایت قدرت فرامنطقه‌ای تثبیت شد.

مقایسه با جمهوری اسلامی. مقایسهٔ قطر و ایران در این دوره آموزنده است. هر دو با حماس پیوند داشتند. اما ایران سهم قدرت‌افزا (تسلیح و آموزش) را بر عهده داشت و قطر سهم تنش‌زدا (میزبانی سیاسی و میانجی‌گری). نتیجه آنکه ایران هدف جنگ قرار گرفت و قطر، با وجود حمله، جایگاهش به‌عنوان میانجی تثبیت شد. این تفاوت نشان می‌دهد که «ترکیب» دو منطق در هر دولت، و اینکه کدام سهم غالب باشد، سرنوشت آن را تعیین می‌کند.

۱۵-۸. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: محاصرهٔ قطر (ژوئن ۲۰۱۷ تا ژانویهٔ ۲۰۲۱)

محاصرهٔ قطر از سوی عربستان، امارات، بحرین و مصر بزرگ‌ترین آزمون سیاست دوگانهٔ قطر بود. چهار کشور کوشیدند قطر را به انتخاب میان دو منطق وادارند: یا پیوستن کامل به محور آنان و کنار گذاشتن پیوندهای ایدئولوژیک و منطقه‌ای مستقل، یا انزوا. قطر هیچ‌یک را نپذیرفت.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد
۵ ژوئن ۲۰۱۷	قطع روابط و بستن مرزهای زمینی، دریایی و هوایی از سوی چهار کشور.
۶ ژوئن ۲۰۱۷	پیام‌های رئیس‌جمهور آمریکا در شبکه‌های اجتماعی که در ابتدا از محاصره حمایت می‌کرد؛ در حالی که وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا بر اهمیت پایگاه العدید و ضرورت گفت‌وگو تأکید می‌کردند.
۷ ژوئن ۲۰۱۷	تصویب شتاب‌زدهٔ استقرار نیروهای بیشتر در پایگاه ترکیه در قطر از سوی پارلمان ترکیه.
ژوئن ۲۰۱۷	گشایش حریم هوایی ایران به روی هواپیماهای قطری و آغاز ارسال مواد غذایی از ایران و ترکیه.
۲۲ ژوئن ۲۰۱۷	ارائهٔ فهرست سیزده مطالبه از جمله بستن الجزیره، تعطیلی پایگاه ترکیه و کاهش روابط با ایران.
ژوئن و ژوئیهٔ ۲۰۱۷	توافق خرید جنگنده‌های اف-۱۵ از آمریکا و امضای یادداشت تفاهم مبارزه با تأمین مالی تروریسم با آمریکا.
۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰	میانجی‌گری مداوم کویت؛ آغاز گفت‌وگوی راهبردی سالانهٔ قطر و آمریکا (از ژانویهٔ ۲۰۱۸)؛ گسترش توسعهٔ بندر حمد و تولید داخلی مواد غذایی.
ژانویهٔ ۲۰۱۹	خروج قطر از اوپک.
۵ ژانویهٔ ۲۰۲۱	بیانیهٔ العلا و پایان محاصره، بدون پذیرش مطالبات سیزده‌گانه.

تحلیل

پاسخ دوگانه به فشار دوگانه. قطر به محاصره با دو حرکت هم‌زمان پاسخ داد. حرکت نخست، تعمیق پیوند با آمریکا بود: خرید تسلیحات، گسترش پایگاه العدید، یادداشت تفاهم مبارزه با تروریسم و گفت‌وگوی راهبردی. هدف این حرکت آن بود که آمریکا را متقاعد کند که قطر متحدی ضروری است و نه حامی تروریسم. حرکت دوم، تعمیق پیوند با رقبای محور محاصره‌کننده، یعنی ترکیه و ایران، بود: پایگاه

ترکیه گسترش یافت و حریم هوایی ایران شریان حیاتی قطر شد. قطر در آن واحد به آمریکا نزدیک‌تر و به ایران و ترکیه نیز نزدیک‌تر شد.

مطالبات به‌عنوان آینهٔ دوگانگی. فهرست سیزده مطالبه، در واقع فهرست ابزارهای سیاست دوگانهٔ قطر بود: الجزیره (ابزار نفوذ رسانه‌ای)، پایگاه ترکیه (ابزار پوشش ریسک)، روابط با ایران (ابزار رابطه با همه) و پیوند با اخوان (ابزار نفوذ ایدئولوژیک). محاصره‌کنندگان دقیقاً همان چیزی را می‌خواستند که قطر را از یک دولت کوچک عادی متمایز می‌کرد.

پایان بدون تسلیم. پایان محاصره در العلا، بدون آنکه قطر مطالبات را بپذیرد، تأیید راهبرد «امنیت از راه ضرورت» بود. دلایل پایان محاصره نیز چندگانه بود: فشار آمریکا برای یکپارچگی متحدانش در برابر ایران، تغییر دولت در واشنگتن، و این واقعیت که محاصره به هدف خود نرسیده و قطر را به ایران و ترکیه نزدیک‌تر کرده بود.

درس برای محاصره‌کنندگان. تجربهٔ محاصره برای عربستان و امارات نیز درسی داشت: فشار بر یک دولت برای انتخاب میان دو منطق، در نظامی نفوذپذیر که رقبای دیگری آمادهٔ جایگزین‌شدن‌اند، معمولاً شکست می‌خورد. همین درس یکی از عوامل چرخش این دو کشور به تنش‌زدایی پس از ۲۰۲۰ بود.

پیامد برای نظریه

از منظر والتز، دولت کوچکی که با ائتلاف همسایگان قدرتمند روبه‌رو می‌شود، باید یا با آنها همراهی کند یا به یک قدرت بزرگ پناه ببرد. قطر هر دو را رد کرد و به سه قدرت (آمریکا، ترکیه، ایران) هم‌زمان تکیه کرد. از منظر مرشایمر، دولت کوچک در برابر فشار باید تسلیم شود. قطر تسلیم نشد و پیروز شد. این مطالعه نشان می‌دهد که در نظام نفوذپذیر، دولت کوچک با سیاست دوگانه می‌تواند حتی در برابر ائتلاف همسایگان بزرگ‌تر خود دوام بیاورد.

۹-۱۵. آزمون در برابر دو نظریه

پیش‌بینی والتز

والتز دربارهٔ دولت‌های کوچک چیز زیادی نمی‌گوید، اما منطق او حکم می‌کند که قطر برای امنیت خود به چتر قدرت بزرگ (آمریکا) پناه ببرد و از ماجراجویی پرهیز کند. بخش اول این پیش‌بینی درست است، اما بخش دوم نه: حمایت از اخوان، میزبانی حماس و نقش الجزیره، قطر را در تقابل با همسایگان قدرتمندش قرار داد و به محاصره انجامید.

پیش‌بینی مرشایمر

مرشایمر نیز دولت‌های کوچک را بازیگران فرعی می‌داند که یا همراهی می‌کنند یا قربانی می‌شوند. قطر نه همراهی ساده کرد و نه قربانی شد. محاصره پس از سه سال و نیم بدون تحقق مطالبات پایان یافت و قطر از آن قوی‌تر بیرون آمد.

داوری

قطر نمونهٔ «دوگانگی گفتمانی» و «دوگانگی هم‌ریشه» است: گفتمان رسمی صلح و میانجی‌گری، و رفتار عملی میزبانی و تأمین مالی جریان‌های رادیکال، که هر دو به یک هدف واحد خدمت می‌کنند: تبدیل یک دولت کوچک به بازیگری که هیچ قدرتی نمی‌تواند نادیده‌اش بگیرد.

۱۰-۱۵. جدول دوگانه‌های قطر

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
فلسطین	میانجی‌گری آتش‌بس‌های غزه؛ کمک انسانی	میزبانی رهبران حماس از ۲۰۱۲	۲۰۱۲–۲۰۲۶
اسلام سیاسی	گفتمان گفت‌وگو و میانه‌روی	میزبانی قرضاوی و اتحادیهٔ جهانی علمای مسلمان	تا ۲۰۲۲
افغانستان	توافق دوحه؛ تسهیل خروج آمریکا	میزبانی دفتر طالبان و پیوند با آنها	۲۰۱۳–۲۰۲۱
بهار عربی	مشارکت در دیپلماسی اتحادیهٔ عرب	حمایت مالی و رسانه‌ای از اخوان در مصر، تونس، لیبی؛ حمایت از مخالفان مسلح سوری	۲۰۱۱–۲۰۱۷
آمریکا	میزبانی العدید؛ متحد عمدهٔ غیرناتو	میزبانی پایگاه ترکیه؛ حفظ روابط با ایران	کل دوره
ایران	انتقال پیام و تبادل زندانیان	بهره‌برداری مستقل از میدان مشترک؛ پیوند با محور اخوانی رقیب ایران	۲۰۱۷–۲۰۲۶
رسانه	الجزیره انگلیسی و تصویر بین‌المللی	الجزیره عربی به‌عنوان ابزار فشار بر دولت‌های عربی	کل دوره

فصل شانزدهم

جمهوری آذربایجان؛ فتح سرزمین و دیپلماسی کریدور

۱۶-۱. جایگاه ساختاری

جمهوری آذربایجان با حدود ده میلیون نفر جمعیت، منابع نفت و گاز دریای خزر و موقعیتی میان روسیه، ایران، ترکیه و گرجستان، کشوری متوسط اما در گرهٔ ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی است. مسئلهٔ اصلی امنیت ملی آذربایجان از استقلال در ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۰، از دست‌دادن قره‌باغ کوهستانی و هفت منطقهٔ پیرامون آن در جنگ اول (۱۹۸۸–۱۹۹۴) بود.

آذربایجان اگرچه جزئی از نظام امنیتی خاورمیانهٔ عربی نیست، به سه دلیل در این کتاب بررسی می‌شود: پیوند راهبردی عمیق با اسرائیل و ترکیه؛ رقابت مستقیم با ایران؛ و حضور در معادلات منطقه‌ای گسترده‌تر، چنان‌که در جنگ ۲۰۲۶ در شمار کشورهای شرکت‌کننده در نشست ریاض بود.

۱۶-۲. منطق قدرت‌افزا: بازپس‌گیری سرزمین با زور

الف) جنگ ۴۴ روزه (۲۰۲۰)

در ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۰ آذربایجان عملیات نظامی گسترده‌ای برای بازپس‌گیری قره‌باغ آغاز کرد. با بهره‌گیری از پهپادهای بایراکتار ترکیه و پهپادهای انتحاری اسرائیلی، ارتش آذربایجان بخش بزرگی از سرزمین‌های اشغالی، از جمله شهر نمادین شوشا را تصرف کرد. بیانیهٔ آتش‌بس ۱۰ نوامبر ۲۰۲۰ با میانجی‌گری روسیه، استقرار نیروهای حافظ صلح روسیه را در بخش باقی‌ماندهٔ قره‌باغ پیش‌بینی کرد.

ب) فشار بر ارمنستان (۲۰۲۱–۲۰۲۲)

در مه ۲۰۲۱ و سپتامبر ۲۰۲۲ نیروهای آذربایجان در مناطقی از خاک ارمنستان (و نه قره‌باغ) پیشروی کردند و مواضعی را در آنجا تثبیت کردند. حملات سپتامبر ۲۰۲۲ به شهرهای ارمنستان، از جمله جرموک، بخشی از راهبرد «باج‌گیری» به معنای مرشایمری برای کسب امتیاز در مذاکرات بود.

ج) محاصرهٔ کریدور لاچین (۲۰۲۲–۲۰۲۳)

از دسامبر ۲۰۲۲، کریدور لاچین، تنها راه ارتباطی قره‌باغ با ارمنستان، ابتدا به‌دست کسانی که خود را فعالان محیط‌زیست معرفی می‌کردند و سپس با ایست بازرسی رسمی آذربایجان، مسدود شد. این محاصره نزدیک به نه ماه ادامه یافت و به کمبود شدید غذا و دارو انجامید.

د) عملیات سپتامبر ۲۰۲۳

در ۱۹ سپتامبر ۲۰۲۳ آذربایجان «عملیات ضدتروریستی» را آغاز کرد و در کمتر از ۲۴ ساعت نیروهای ارمنی قره‌باغ تسلیم شدند. تقریباً کل جمعیت ارمنی قره‌باغ، بیش از صد هزار نفر، به ارمنستان گریختند و جمهوری خودخواندهٔ قره‌باغ از ابتدای ۲۰۲۴ منحل شد.

هـ) گفتمان «آذربایجان غربی»

الهام علی‌اف در سال‌های پس از ۲۰۲۰ بارها از «آذربایجان غربی» برای اشاره به بخش‌هایی از خاک کنونی ارمنستان و حق بازگشت آذربایجانی‌هایی که در دوران شوروی از آنجا رانده شدند، سخن گفته است. این گفتمان، ادعاهای سرزمینی را حتی پس از بازپس‌گیری قره‌باغ زنده نگه داشته است.

و) ائتلاف تسلیحاتی با اسرائیل و ترکیه

آذربایجان یکی از بزرگ‌ترین خریداران تسلیحات اسرائیلی و تأمین‌کنندهٔ بخش مهمی از نفت اسرائیل است. پیوند با ترکیه نیز با بیانیهٔ شوشا (۲۰۲۱) به سطح اتحاد نظامی رسید. این مثلث از نگاه تهران تهدیدی مستقیم در مرز شمالی ایران است.

۳-۱۶. منطق تنش‌زدا: صلح از راه تجارت

الف) کریدور زنگزور و بند نهم بیانیهٔ ۲۰۲۰

بند نهم بیانیهٔ آتش‌بس نوامبر ۲۰۲۰ بازگشایی همهٔ ارتباطات اقتصادی و حمل‌ونقلی منطقه، از جمله ارتباط میان سرزمین اصلی آذربایجان و جمهوری خودمختار نخجوان از طریق خاک ارمنستان را پیش‌بینی می‌کرد. آذربایجان این مسیر را «کریدور زنگزور» نامید و آن را پروژهٔ صلح و یکپارچگی اقتصادی منطقه معرفی کرد.

ب) توافق واشنگتن (اوت ۲۰۲۵)

در ۸ اوت ۲۰۲۵، علی‌اف و نیکول پاشینیان، نخست‌وزیر ارمنستان، در کاخ سفید با میزبانی دونالد ترامپ اعلامیهٔ مشترکی امضا کردند و متن توافق صلح را پاراف کردند. بر اساس این توافق، مسیری از طریق استان سیونیک ارمنستان با عنوان «مسیر ترامپ برای صلح و رفاه بین‌المللی» با مشارکت توسعه‌ای آمریکا ایجاد خواهد شد. دو کشور همچنین بر انحلال گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا توافق کردند.

ج) دیپلماسی انرژی

آذربایجان در ۲۰۲۲ تفاهم‌نامه‌ای با اتحادیهٔ اروپا برای دوبرابرکردن صادرات گاز تا ۲۰۲۷ امضا کرد. خطوط لولهٔ باکو-تفلیس-جیحان، تاناپ و تاپ، آذربایجان را به تأمین‌کنندهٔ جایگزین انرژی برای اروپا پس از جنگ اوکراین تبدیل کرد.

د) کریدور میانی و میزبانی بین‌المللی

آذربایجان خود را حلقهٔ اصلی «کریدور میانی» (مسیر ترانس‌خزر) میان چین و اروپا معرفی کرده است. میزبانی کنفرانس تغییرات اقلیمی سازمان ملل (کاپ ۲۹) در نوامبر ۲۰۲۴ نیز بخشی از تلاش برای تصویرسازی به‌عنوان بازیگر مسئول بین‌المللی بود.

۱۶-۴. پیوند دو منطق: کریدور به‌عنوان ادامهٔ جنگ با ابزار دیگر

آذربایجان شاید ناب‌ترین نمونهٔ «دوگانگی ابزاری» در این کتاب است. کریدور زنگزور هم‌زمان:

- **پروژهٔ صلح است:** زیرا تجارت، ترانزیت و وابستگی متقابل اقتصادی میان آذربایجان، ارمنستان، ترکیه و آسیای مرکزی را افزایش می‌دهد.
- **پروژهٔ قدرت است:** زیرا پیوند سرزمینی آذربایجان با نخجوان و از آنجا با ترکیه را برقرار می‌کند و به تحقق آرمان دیرینهٔ پیوند جهان ترک از مدیترانه تا آسیای مرکزی کمک می‌کند. همچنین مرز ایران با ارمنستان، یکی از معدود دروازه‌های ایران به قفقاز و اروپا را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

مهم‌تر از همه، صلح آذربایجان بر پیروزی نظامی استوار است. توافق واشنگتن پس از آن ممکن شد که آذربایجان قره‌باغ را با زور پس گرفت و ارمنستان، ناامید از حمایت روسیه، ناچار به پذیرش شرایط شد. این دقیقاً همان چیزی است که می‌توان آن را «صلح پیروزمند» نامید: تنش‌زدایی که ثمرهٔ قدرت‌افزایی است و آن را تثبیت می‌کند.

۱۶-۵. ایران و آذربایجان: بازتاب دوگانگی متقابل

رابطهٔ ایران و آذربایجان نیز دوگانه بوده است. ایران رسماً از تمامیت ارضی آذربایجان حمایت کرد، اما هم‌زمان کریدور زنگزور را «خط قرمز» اعلام کرد و رزمایش‌های نظامی در مرز برگزار کرد. حمله به سفارت آذربایجان در تهران (ژانویهٔ ۲۰۲۳) روابط را به پایین‌ترین سطح رساند. آذربایجان نیز هم‌زمان با حفظ روابط دیپلماتیک، پیوند امنیتی با اسرائیل را تعمیق کرد و رسانه‌های نزدیک به حکومت آن گاه از «آذربایجان جنوبی» سخن گفتند. پس از جنگ ۲۰۲۶، که دامنهٔ آن به برخی اهداف در خاک آذربایجان نیز کشیده شد، آذربایجان در نشست‌های منطقه‌ای برای پایان جنگ مشارکت کرد.

۱۶-۶. نمونه‌های تکمیلی سیاست دوگانهٔ آذربایجان

الف) دو کریدور هم‌زمان: زنگزور و ارس

یکی از گویاترین نمونه‌های دوگانگی آذربایجان، پیگیری هم‌زمان دو مسیر ارتباطی به نخجوان است. در حالی که باکو بر «کریدور زنگزور» از خاک ارمنستان پافشاری می‌کرد و ایران آن را خط قرمز خود می‌دانست، آذربایجان در ۲۰۲۳ با ایران بر سر مسیری جایگزین از خاک ایران، در امتداد رود ارس، به توافق رسید و ساخت پل‌های مرزی آن آغاز شد. آذربایجان بدین ترتیب هم ایران را از انحصار مسیر نجات داد و هم با تهدید به استفاده از مسیر ایرانی، بر ارمنستان فشار آورد؛ و هم‌زمان با تهدید به استفاده از مسیر ارمنستان، اهرمی در برابر ایران داشت. این همان منطق «مندله»ای است که کوتیلیه توصیف کرده بود: هر شریک، اهرمی در برابر شریک دیگر.

ب) روسیه: از «اعلامیهٔ اتحاد» تا بحران سقوط هواپیما

در ۲۲ فوریهٔ ۲۰۲۲، تنها دو روز پیش از تهاجم روسیه به اوکراین، الهام علی‌اف و ولادیمیر پوتین در مسکو «اعلامیهٔ همکاری متحدانه» را امضا کردند. اما در سال‌های بعد، آذربایجان از ضعف روسیه برای بیرون راندن حافظان صلح روس از قره‌باغ (که در ۲۰۲۴ زودتر از موعد خارج شدند) بهره گرفت. سقوط هواپیمای مسافربری آذربایجان در دسامبر ۲۰۲۴ در قزاقستان، که باکو آن را به آتش پدافند هوایی روسیه نسبت داد، و سپس درگیری‌های دیپلماتیک و رسانه‌ای سال ۲۰۲۵، روابط را به پایین‌ترین سطح رساند. آذربایجان از «اتحاد» با روسیه برای اطمینان‌بخشی به مسکو در زمانی حساس و از ضعف روسیه برای تثبیت دستاوردهایش بهره گرفت.

ج) میانجی میان اسرائیل و ترکیه

آذربایجان، که هم با اسرائیل و هم با ترکیه پیوند راهبردی دارد، در ۲۰۲۵ میزبان گفت‌وگوهای فنی میان این دو کشور برای پیشگیری از برخورد نظامی در سوریه شد. بر اساس گزارش‌ها، باکو همچنین میزبان تماس‌هایی میان مقام‌های اسرائیلی و سوری بود. کشوری که پنج سال پیش‌تر با جنگ، سرزمین خود را پس گرفته بود، اکنون در نقش میانجی ظاهر می‌شد. این تحول، تبدیل «قدرت سخت» به «سرمایهٔ دیپلماتیک» را نشان می‌دهد.

د) اروپا: گاز در برابر انتقاد

آذربایجان در حالی که از ۲۰۲۲ به تأمین‌کنندهٔ مهم گاز برای اروپا تبدیل شد، با نهادهای اروپایی درگیری‌های جدی داشت. در ژانویهٔ ۲۰۲۴ مجمع پارلمانی شورای اروپا اعتبارنامهٔ هیئت آذربایجان را به دلیل نگرانی‌ها دربارهٔ دموکراسی و حقوق بشر تأیید نکرد و باکو در پاسخ مشارکت خود را در این مجمع متوقف کرد. آذربایجان همچنین با فرانسه، که حامی ارمنستان بود، درگیری دیپلماتیک و رسانه‌ای شدیدی داشت. گاز به آذربایجان امکان داد که هم‌زمان شریک انرژی اروپا و منتقد سرسخت نهادهای اروپایی باشد.

هـ) شرط قانون اساسی ارمنستان

با وجود پاراف متن توافق صلح در اوت ۲۰۲۵، آذربایجان امضای نهایی آن را به تغییر قانون اساسی ارمنستان، به‌ویژه حذف ارجاع به اعلامیهٔ استقلال که به قره‌باغ اشاره دارد، مشروط کرده است. این شرط نشان می‌دهد که صلح آذربایجان، صلحی «مشروط به تسلیم» است: تنش‌زدایی تا جایی که دستاوردهای قدرت‌افزایی را به‌طور کامل و برگشت‌ناپذیر تثبیت کند.

۱۶-۷. آذربایجان و الگوی «صلح پیروزمند» در نظریه

تجربهٔ آذربایجان را می‌توان در پرتو مفهوم «صلح پیروزمند» در مطالعات جنگ و صلح فهمید. پژوهش‌های مربوط به پایان جنگ‌ها نشان داده‌اند که جنگ‌هایی که با پیروزی قاطع یک طرف پایان می‌یابند، گاه به صلح پایدارتری از جنگ‌هایی که با توافق‌های مصالحه‌آمیز پایان می‌یابند منجر می‌شوند؛ زیرا طرف شکست‌خورده توان یا انگیزهٔ ازسرگیری جنگ را ندارد. آذربایجان آگاهانه یا ناآگاهانه از این منطق پیروی کرد: ابتدا پیروزی نظامی قاطع، سپس صلحی که آن پیروزی را تثبیت کند.

این الگو برای نظریهٔ رئالیسم پیامدی جالب دارد. از منظر مرشایمر، آذربایجان پس از پیروزی باید به‌دنبال فرصت‌های بیشتر برای گسترش باشد. از منظر والتز، آذربایجان پس از دستیابی به امنیت کافی باید به

حفظ وضع موجود بسنده کند. اما رفتار آذربایجان را باید «قدرت‌افزایی تا نقطهٔ تثبیت، سپس تنش‌زدایی برای نهادینه‌سازی» توصیف کرد؛ با این قید مهم که تهدید ضمنی به ازسرگیری قدرت‌افزایی (گفتمان آذربایجان غربی، شرط قانون اساسی) همچنان به‌عنوان اهرم حفظ می‌شود.

۸-۱۶. مطالعهٔ موشکافانه: چهل‌وچهار روز و یک بند (سپتامبر تا نوامبر ۲۰۲۰)

جنگ ۴۴ روزه نه تنها یک پیروزی نظامی، بلکه سرآغاز دیپلماسی کریدور آذربایجان بود. بیانیهٔ آتش‌بس ۱۰ نوامبر ۲۰۲۰، که به این جنگ پایان داد، در یک سند واحد هم دستاوردهای قدرت‌افزایی را ثبت کرد و هم بذر سیاست تنش‌زدایی آینده را کاشت.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد
ژوئیهٔ ۲۰۲۰	درگیری‌های مرزی در منطقهٔ تووز، دور از قره‌باغ؛ تظاهرات گسترده در باکو با مطالبهٔ جنگ.
۲۷ سپتامبر ۲۰۲۰	آغاز عملیات گستردهٔ آذربایجان؛ اعلام وضعیت جنگی در دو کشور.
اکتبر ۲۰۲۰	سه آتش‌بس «انسانی» با میانجی‌گری روسیه، فرانسه و آمریکا اعلام شد و هر سه در عرض چند ساعت یا روز فروپاشید؛ حملات موشکی به شهر گنجه در خاک آذربایجان؛ پیشروی آذربایجان در جنوب در امتداد مرز ایران.
اوایل نوامبر	نبرد شوشا؛ تصرف این شهر نمادین (۸ نوامبر) که راه استپاناکرت را می‌گشود.
۹ و ۱۰ نوامبر	امضای بیانیهٔ سه‌جانبهٔ آتش‌بس میان روسیه، آذربایجان و ارمنستان؛ استقرار حافظان صلح روس.
ژانویهٔ ۲۰۲۱	نشست سه‌جانبهٔ مسکو و تشکیل کارگروه مشترک برای بازگشایی ارتباطات حمل‌ونقلی منطقه.

تحلیل

دیپلماسی به‌مثابه وقت‌خریدن. سه آتش‌بس اکتبر، که همگی از سوی آذربایجان پذیرفته و بلافاصله نقض شد (هر دو طرف یکدیگر را به نقض متهم کردند)، نشان می‌دهد که دیپلماسی در طول جنگ ابزاری برای مدیریت فشار بین‌المللی بود، نه پایان دادن به جنگ. آذربایجان تا زمانی که به هدف نظامی تعیین‌کننده، یعنی شوشا، نرسیده بود، آتش‌بس پایدار را نپذیرفت.

بند نهم: صلح در خدمت پیروزی. بیانیهٔ ۱۰ نوامبر در بندهای اول تا هشتم، دستاوردهای نظامی آذربایجان را تثبیت کرد: بازگرداندن مناطق پیرامون قره‌باغ (آغدام، کلبجر و لاچین) و کنترل بخش‌های تصرف‌شده. اما بند نهم، که بازگشایی همهٔ ارتباطات اقتصادی و حمل‌ونقلی را پیش‌بینی می‌کرد و تضمین ارتباط سرزمین اصلی آذربایجان با نخجوان را به ارمنستان واگذار می‌کرد، زبانی کاملاً تنش‌زدا داشت. همین بند بعدها پایهٔ حقوقی ادعاهای «کریدور زنگزور» شد. صلح به ابزاری برای گسترش دستاوردهای جنگ تبدیل شد.

نقش ترکیه، اسرائیل و روسیه. در این جنگ سه قدرت بیرونی نقش داشتند که هر یک سیاست دوگانهٔ خود را دنبال می‌کرد. ترکیه حامی آشکار آذربایجان بود، اما در بیانیهٔ نهایی جایی نداشت و تنها بعدها در مرکز نظارت مشترک با روسیه حضور یافت. اسرائیل تأمین‌کنندهٔ مهم تسلیحات آذربایجان بود، در حالی که رابطهٔ رسمی‌اش با ارمنستان برقرار بود. روسیه متحد پیمانی ارمنستان در «سازمان پیمان امنیت جمعی» بود، اما از دخالت نظامی به سود آن پرهیز کرد، زیرا جنگ در خاک قره‌باغ و مناطق اطراف آن، که بین‌المللی جزو آذربایجان شناخته می‌شد، رخ می‌داد؛ و سرانجام با میانجی‌گری آتش‌بس، حافظان صلح خود را مستقر کرد.

موقعیت ایران. جمهوری اسلامی، که پیشروی آذربایجان در امتداد مرزش ادامه داشت و چند گلوله و راکت به خاک ایران اصابت کرد، رسماً از تمامیت ارضی آذربایجان حمایت کرد و طرحی برای میانجی‌گری ارائه داد که مورد توجه قرار نگرفت. این جنگ نشان داد که ایران، با وجود همهٔ ادعاهای منطقه‌ای، در همسایگی مستقیم خود نقش تعیین‌کننده‌ای نداشت؛ و همین تجربه یکی از ریشه‌های حساسیت بعدی ایران به کریدور زنگزور بود.

پیامد برای نظریه

جنگ ۴۴ روزه را می‌توان مصداق کامل «قدرت‌افزایی مرشایمری» دانست: بهره‌گیری از فرصت، اتکا به قدرت زمینی، تصرف سرزمین. اما بیانیهٔ پایانی آن، که بر بازگشایی ارتباطات و همکاری اقتصادی تأکید داشت، زبان رئالیسم تدافعی و حتی لیبرالیسم را به کار می‌برد. آذربایجان با یک سند، هم جنگ را بُرد و هم چارچوب صلح آینده را به نفع خود تعریف کرد. این همان چیزی است که در فصل یکم از کلاوزویتس وام گرفتیم و وارونه کردیم: صلح، ادامهٔ جنگ با ابزارهای دیگر.

۹-۱۶. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: پاییز ۲۰۲۳؛ از فتح کامل تا نخستین بیانیهٔ مشترک

عملیات سپتامبر ۲۰۲۳ آذربایجان، که در کمتر از یک روز به تسلیم نیروهای ارمنی قره‌باغ انجامید، پایان مناقشه‌ای سی‌وپنج‌ساله بود. اما آنچه این دوره را برای فرضیهٔ ما گویا می‌کند، سرعتی است که آذربایجان پس از فتح کامل، به سوی گام‌های تنش‌زدا حرکت کرد.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد	منطق
دسامبر ۲۰۲۲ تا سپتامبر ۲۰۲۳	انسداد کریدور لاچین و کمبود شدید غذا و دارو در قره‌باغ	قدرت‌افزا
تابستان ۲۰۲۳	ادامهٔ گفت‌وگوهای صلح در بروکسل و واشنگتن با میانجی‌گری اتحادیهٔ اروپا و آمریکا	تنش‌زدا
۱۹ و ۲۰ سپتامبر ۲۰۲۳	«عملیات ضدتروریستی» و تسلیم نیروهای ارمنی قره‌باغ	قدرت‌افزا
اواخر سپتامبر ۲۰۲۳	خروج بیش از صد هزار ارمنی از قره‌باغ؛ دیدار علی‌اف و اردوغان در نخجوان	قدرت‌افزا و تثبیت
۵ اکتبر ۲۰۲۳	عدم حضور علی‌اف در نشست جامعهٔ سیاسی اروپا در گرانادا که قرار بود با پاشینیان دیدار کند	فاصله‌گیری از میانجی‌گری غربی
۷ دسامبر ۲۰۲۳	نخستین بیانیهٔ مشترک دوجانبهٔ آذربایجان و ارمنستان بدون میانجی خارجی؛ تبادل اسیران و حمایت ارمنستان از میزبانی آذربایجان برای کاپ ۲۹	تنش‌زدا
۲۰۲۴	آغاز تعیین مرز در بخش‌هایی از مرز مشترک؛ بازگرداندن چند روستا به آذربایجان از سوی ارمنستان	تنش‌زدا و تثبیت
اوت ۲۰۲۵	توافق واشنگتن و پاراف متن صلح	تنش‌زدا

تحلیل

تغییر قالب مذاکره. پس از فتح قره‌باغ، آذربایجان به‌طور آشکار کوشید قالب مذاکرات را تغییر دهد: از میانجی‌گری اروپایی، که در آن فرانسه به‌عنوان حامی ارمنستان دیده می‌شد، به گفت‌وگوی مستقیم دوجانبه. عدم حضور در نشست گرانادا و صدور بیانیهٔ مشترک دسامبر ۲۰۲۳ بدون میانجی، این تغییر را

نشان داد. آذربایجان پس از پیروزی، می‌خواست صلح را از موضع قدرت و بدون مداخلهٔ طرف‌هایی که آنها را جانبدار می‌دانست، رقم بزند.

تنش‌زدایی به‌عنوان مشروعیت‌سازی. بیانیهٔ دسامبر ۲۰۲۳، که در آن ارمنستان از میزبانی آذربایجان برای کنفرانس اقلیمی سازمان ملل حمایت کرد، کارکردی دوگانه داشت: هم گامی واقعی برای اعتمادسازی بود و هم به آذربایجان کمک کرد تا با میزبانی رویدادی جهانی، تصویر خود را پس از عملیات سپتامبر، که با انتقادهای گسترده‌ای روبه‌رو شده بود، ترمیم کند. تنش‌زدایی، به ابزار مشروعیت‌بخشی به نتیجهٔ قدرت‌افزایی تبدیل شد.

ارمنستان: پذیرش واقعیت جدید. رفتار ارمنستان در این دوره نیز آموزنده است. دولت پاشینیان، که از عدم حمایت روسیه و سازمان پیمان امنیت جمعی ناامید شده بود، به سوی پذیرش واقعیت جدید و تعریف منافع ملی ارمنستان در چارچوب مرزهای شناخته‌شدهٔ بین‌المللی حرکت کرد. این تحول نشان می‌دهد که سیاست دوگانهٔ یک طرف، می‌تواند طرف دیگر را به بازتعریف اهداف خود وادارد.

پیامد برای نظریه

پاییز ۲۰۲۳ نمونهٔ دیگری از «چرخهٔ ضربه و تثبیت» است که در مورد اسرائیل نیز دیدیم. اما در مورد آذربایجان، این چرخه کامل‌تر است: ضربه به هدف نهایی رسید (کنترل کامل سرزمین) و تثبیت با زبان صلح و همکاری انجام شد. از منظر نظری، این مورد نشان می‌دهد که رئالیسم تهاجمی و رئالیسم تدافعی ممکن است نه دو نظریهٔ رقیب، بلکه توصیف دو مرحله از یک چرخهٔ واحد باشند؛ با این تفاوت که در مورد آذربایجان، تهدید ضمنی به ازسرگیری مرحلهٔ نخست هرگز کنار گذاشته نشد.

۱۰-۱۶. آزمون در برابر دو نظریه

پیش‌بینی والتز

والتز انتظار داشت آذربایجان پس از بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی، یعنی دستیابی به امنیت کافی، به حفظ وضع موجود بسنده کند. اما عملیات ۲۰۲۳ (فراتر از توافق ۲۰۲۰)، پیشروی در خاک ارمنستان و گفتمان «آذربایجان غربی» با این پیش‌بینی سازگار نیست.

پیش‌بینی مرشایمر

بخش نظامی رفتار آذربایجان به‌خوبی با نظریهٔ مرشایمر سازگار است: بهره‌گیری از فرصت (ضعف روسیه پس از جنگ اوکراین)، تکیه بر قدرت زمینی برای تصرف سرزمین و استفاده از باج‌گیری برای کسب امتیاز. اما مرشایمر نمی‌تواند توضیح دهد که چرا آذربایجان در اوج برتری نظامی، به‌جای تحمیل کریدور با زور، آن را از راه توافق با میانجی‌گری آمریکا و با پذیرش حاکمیت ارمنستان بر مسیر پیش برد.

داوری

آذربایجان نمونهٔ «توالی فشرده و هم‌پوشان» است: جنگ و صلح نه در دو دورهٔ جدا، بلکه در پنج سال پیوسته و درهم‌تنیده، که در آن هر مرحلهٔ نظامی شرایط مذاکره را تغییر داد و هر مرحلهٔ مذاکره دستاورد نظامی را تثبیت کرد.

۱۱-۱۶. جدول دوگانه‌های آذربایجان

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
قره‌باغ	پذیرش آتش‌بس روسی ۲۰۲۰	جنگ ۴۴ روزه؛ عملیات سپتامبر ۲۰۲۳	۲۰۲۰–۲۰۲۳
ارمنستان	توافق واشنگتن و پاراف متن صلح	پیشروی در خاک ارمنستان؛ گفتمان «آذربایجان غربی»	۲۰۲۱–۲۰۲۵
ترانزیت	کریدور زنگزور و مسیر ترامپ به‌عنوان پروژهٔ صلح	پیوند سرزمینی با نخجوان و ترکیه	۲۰۲۰–۲۰۲۵
اروپا	دیپلماسی انرژی و کاپ ۲۹	استفاده از گاز برای خنثی‌سازی انتقاد غرب از عملیات ۲۰۲۳	۲۰۲۲–۲۰۲۴
اسرائیل	همکاری اقتصادی و انرژی	خرید تسلیحات و پیوند امنیتی در مرز ایران	کل دوره
ایران	حفظ روابط دیپلماتیک و مشارکت در نشست‌های منطقه‌ای	ائتلاف با اسرائیل و ترکیه؛ نادیده‌گرفتن خط قرمز ایران	۲۰۲۰–۲۰۲۶
روسیه	پذیرش حافظان صلح روس در ۲۰۲۰	خروج حافظان صلح و کاهش نفوذ روسیه	۲۰۲۰–۲۰۲۵

فصل هفدهم

امارات متحده عربی؛ «اسپارتای کوچک» و دیپلماسی عادی‌سازی

۱-۱۷. جایگاه ساختاری

امارات متحده عربی، فدراسیونی از هفت امارت که در ۱۹۷۱ تشکیل شد، با جمعیت شهروندی حدود یک میلیون نفر و جمعیت کلی حدود ده میلیون نفر (که بیشتر آنها کارگران و ساکنان خارجی‌اند)، از نظر معیارهای سنتی رئالیسم یک دولت کوچک است. اما امارات در دو دههٔ اخیر به یکی از فعال‌ترین و جاه‌طلب‌ترین بازیگران منطقه تبدیل شده است. منابع قدرت امارات عبارت‌اند از ثروت نفتی ابوظبی و صندوق‌های سرمایه‌گذاری عظیم آن، جایگاه دبی به‌عنوان مرکز مالی، تجاری، لجستیکی و گردشگری منطقه، ارتشی کوچک اما آموزش‌دیده و مجهز که در چند جنگ تجربهٔ عملیاتی یافته، و شبکهٔ بنادر و پایگاه‌ها در امتداد دریای سرخ و شاخ آفریقا.

محور تصمیم‌گیری امارات، محمد بن زاید است که سال‌ها به‌عنوان ولیعهد ابوظبی سیاست خارجی را هدایت کرد و از مه ۲۰۲۲ رئیس دولت امارات است. جیم متیس، وزیر دفاع پیشین آمریکا، به دلیل آمادگی رزمی نیروهای اماراتی آن را «اسپارتای کوچک» نامیده بود. این لقب، که هم ستایش و هم هشدار در آن نهفته است، بیانگر جاه‌طلبی نظامی دولتی است که اندازه‌اش بسیار کوچک‌تر از بلندپروازی‌اش است.

امارات از آن رو در این کتاب فصلی مستقل یافته است که شاید هیچ کشوری در منطقه به این روشنی دو منطق را در دو دورهٔ هم‌پوشان دنبال نکرده باشد: دورهٔ «نظامی‌گری فعال» (حدود ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹) و دورهٔ «دیپلماسی اقتصادی و عادی‌سازی» (از حدود ۲۰۱۹ به بعد). اما چنان‌که خواهیم دید، حتی در دورهٔ دوم نیز سهم قدرت‌افزا از میان نرفت و تنها شکل آن تغییر کرد.

۱۷-۲. ایدئولوژی راهبردی امارات: ضدیت با اسلام سیاسی

برای فهم سیاست خارجی امارات باید از نقطهٔ عزیمت ایدئولوژیک آن آغاز کرد. رهبری امارات، به‌ویژه پس از بهار عربی، اسلام سیاسی و به‌طور خاص اخوان المسلمین را مهم‌ترین تهدید برای ثبات منطقه و بقای رژیم‌های پادشاهی خلیج فارس می‌داند. این دیدگاه ریشه در تجربهٔ داخلی دارد: امارات در دههٔ ۲۰۱۰ گروهی از فعالان مرتبط با جریان «الاصلاح»، شاخهٔ محلی اخوان، را بازداشت و محاکمه کرد.

این ضدیت ایدئولوژیک دو پیامد برای سیاست خارجی داشت. نخست، امارات را در تقابل با محور قطر و ترکیه قرار داد که حامی جریان‌های اخوانی بودند. دوم، امارات را به حمایت از نیروهای «ضداسلام‌گرا» در کشورهای دیگر سوق داد، حتی اگر این نیروها نظامیان یا گروه‌های مسلح محلی بودند. این منطق ایدئولوژیک، که رئالیسم ساختاری آن را نمی‌بیند، یکی از محرک‌های اصلی سهم قدرت‌افزای سیاست امارات بود.

۱۷-۳. منطق قدرت‌افزا

الف) مصر (۲۰۱۳)

امارات، همراه با عربستان، از حامیان اصلی برکناری محمد مرسی در ژوئیهٔ ۲۰۱۳ بود و پس از آن کمک‌های مالی گسترده‌ای به دولت جدید مصر کرد. این حمایت تا سال‌های اخیر ادامه یافته است؛ از جمله توافق سرمایه‌گذاری حدود سی‌وپنج میلیارد دلاری در منطقهٔ «رأس الحکمه» در فوریهٔ ۲۰۲۴ که در لحظه‌ای بحرانی، اقتصاد مصر را از فشار شدید ارزی رهانید. حمایت امارات از مصر هم‌زمان ابزار نفوذ ایدئولوژیک (مقابله با اخوان) و ابزار نفوذ اقتصادی بود.

ب) لیبی

امارات از حامیان اصلی خلیفه حفتر و «ارتش ملی لیبی» در شرق این کشور بود. گزارش‌های کارشناسان سازمان ملل بارها به نقض تحریم تسلیحاتی لیبی از سوی چند کشور، از جمله امارات، اشاره کردند. در ۲۰۱۹–۲۰۲۰ حمله‌ای که حفتر به طرابلس آغاز کرد، با مداخلهٔ ترکیه در حمایت از دولت طرابلس متوقف شد. لیبی به میدان رقابت مستقیم محور امارات-مصر با محور ترکیه-قطر تبدیل شد.

ج) یمن

امارات شریک اصلی ائتلاف به رهبری عربستان در یمن از ۲۰۱۵ بود و برخلاف عربستان که عمدتاً از نیروی هوایی بهره می‌گرفت، نیروی زمینی در جنوب یمن مستقر کرد. امارات نیروهای محلی گسترده‌ای را آموزش داد و تجهیز کرد، از جمله نیروهایی که بعدها ستون «شورای انتقالی جنوب» شدند؛ جریانی جدایی‌طلب که با دولت یمن مورد حمایت عربستان در تعارض بود. امارات همچنین در جزایر سقطری و میون در نزدیکی باب‌المندب حضور یافت. در ۲۰۱۹ امارات اعلام کرد بیشتر نیروهای خود را از یمن خارج می‌کند، اما نفوذ آن از راه نیروهای محلی ادامه یافت.

د) شاخ آفریقا و دریای سرخ

امارات در دههٔ ۲۰۱۰ شبکه‌ای از تأسیسات بندری و نظامی در امتداد دریای سرخ و خلیج عدن ایجاد کرد؛ از جمله پایگاهی در عصب در اریتره که در جنگ یمن به کار رفت و بعدها برچیده شد، و سرمایه‌گذاری در بندر بربره در سومالی‌لند. شرکت‌های بندری اماراتی در ده‌ها بندر در آفریقا و آسیا فعال‌اند. این «ژئوپلیتیک بنادر» ترکیبی از منطق تجاری و منطق نفوذ راهبردی است.

هـ) سودان

پس از آغاز جنگ داخلی سودان در آوریل ۲۰۲۳ میان ارتش سودان و «نیروهای پشتیبانی سریع»، گزارش‌های متعدد بین‌المللی، از جمله گزارش‌های کارشناسان سازمان ملل و رسانه‌های معتبر، امارات را به حمایت تسلیحاتی از نیروهای پشتیبانی سریع متهم کردند. امارات این اتهامات را رد کرده است. در مارس ۲۰۲۵ دولت سودان دعوایی علیه امارات در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح کرد که دیوان در ماه مه ۲۰۲۵ آن را به دلیل فقدان صلاحیت رد کرد.

۴-۱۷. منطق تنش‌زدا

الف) چرخش ۲۰۱۹–۲۰۲۱

از حدود ۲۰۱۹، امارات آشکارا اولویت سیاست خارجی خود را تغییر داد. کاهش حضور نظامی در یمن، گفت‌وگوی دریایی با ایران پس از حملات به نفتکش‌ها در ۲۰۱۹، و سپس اعلام «اصول پنجاه سال آینده» در سپتامبر ۲۰۲۱ که بر اولویت اقتصاد و روابط خوب با همسایگان تأکید داشت، نشانه‌های این چرخش

بودند. انور قرقاش، مشاور دیپلماتیک رئیس امارات، بارها از ضرورت «کاهش تنش» و «صفر مشکل» سخن گفت.

ب) توافق‌های ابراهیم و توافق تجارت آزاد با اسرائیل

امارات در اوت ۲۰۲۰ نخستین کشور عربی پس از اردن بود که با اسرائیل عادی‌سازی کرد. در ماه مه ۲۰۲۲ دو کشور «توافق مشارکت اقتصادی جامع» را امضا کردند که نخستین توافق تجارت آزاد اسرائیل با یک کشور عربی بود. حتی پس از ۷ اکتبر و جنگ غزه، امارات با وجود انتقاد شدید از رفتار اسرائیل، روابط دیپلماتیک را قطع نکرد.

ج) آشتی با رقبای پیشین

- **ترکیه:** دیدار محمد بن زاید از آنکارا در نوامبر ۲۰۲۱ و اعلام صندوق سرمایه‌گذاری ده میلیارد دلاری در ترکیه، پس از سال‌ها رقابت در لیبی، سوریه و شاخ آفریقا.
- **قطر:** پیوستن به بیانیهٔ العلا (ژانویهٔ ۲۰۲۱) و عادی‌سازی تدریجی روابط.
- **ایران:** بازگرداندن سفیر به تهران در اوت ۲۰۲۲ و حفظ دبی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌های تجاری ایران.
- **سوریه:** بازگشایی سفارت در دمشق در ۲۰۱۸ و میزبانی بشار اسد در مارس ۲۰۲۲؛ نخستین سفر او به یک کشور عربی از آغاز جنگ داخلی.

د) میانجی‌گری

امارات از اواخر ۲۰۲۲ در چندین دور تبادل اسیران جنگی میان روسیه و اوکراین نقش میانجی ایفا کرده و صدها اسیر از این راه آزاد شده‌اند. این نقش، که هم‌زمان با حفظ روابط تجاری و مالی گسترده با روسیه و همکاری امنیتی نزدیک با آمریکا ایفا شد، نمونهٔ دیگری از «رابط با همه بودن» است.

هـ) دیپلماسی جهانی

میزبانی کنفرانس تغییرات اقلیمی سازمان ملل (کاپ ۲۸) در پایان ۲۰۲۳، پیوستن به گروه بریکس از ابتدای ۲۰۲۴ و اعلام تعهد سرمایه‌گذاری بسیار بزرگ در آمریکا در ۲۰۲۵، نشان‌دهندهٔ تلاش امارات برای تبدیل‌شدن به بازیگری جهانی با پیوندهای هم‌زمان در شرق و غرب است.

۱۷-۵. پیوند دو منطق: امارات به‌عنوان «دولت شبکه‌ای»

در مورد امارات، دو منطق از راه یک شبکهٔ واحد به هم پیوند خورده‌اند. همان صندوق‌ها، شرکت‌های بندری، شبکه‌های لجستیکی و پیوندهای مالی که ابزار دیپلماسی اقتصادی و تنش‌زدایی‌اند، ابزار نفوذ راهبردی و پشتیبانی از متحدان محلی نیز هستند. بندری که در شاخ آفریقا ساخته می‌شود، هم سرمایه‌گذاری تجاری است و هم پایگاه بالقوهٔ نفوذ. سرمایه‌گذاری کلان در مصر، هم کمک اقتصادی است و هم تضمین وفاداری سیاسی.

این ویژگی را می‌توان «دولت شبکه‌ای» نامید: دولتی که قدرت خود را نه از سرزمین یا جمعیت، بلکه از جایگاهش در شبکه‌های جهانی مالی، تجاری و لجستیکی می‌گیرد. در چنین دولتی، مرز میان تنش‌زدایی و قدرت‌افزایی کمرنگ است، زیرا هر دو از یک ابزار، یعنی شبکه، بهره می‌گیرند.

۱۷-۶. مطالعهٔ موشکافانه: ژانویهٔ ۲۰۲۲؛ حملهٔ حوثی‌ها به ابوظبی

در ۱۷ ژانویهٔ ۲۰۲۲ حوثی‌ها با پهپاد و موشک به تأسیسات نفتی در منطقهٔ مصفح و محوطهٔ فرودگاه بین‌المللی ابوظبی حمله کردند که به کشته‌شدن سه نفر انجامید. در روزهای بعد، حملات دیگری نیز صورت گرفت که برخی از آنها رهگیری شد. این نخستین بار بود که حوثی‌ها با موفقیت، پایتخت امارات را هدف قرار می‌دادند.

زمینهٔ این حمله، پیشروی نیروهای «تیپ‌های غول‌های» مورد حمایت امارات در استان شبوه یمن علیه حوثی‌ها در اوایل ژانویهٔ ۲۰۲۲ بود. به بیان دیگر، حمله پاسخ به سهم قدرت‌افزای سیاست امارات بود، در زمانی که امارات تلاش می‌کرد خود را کشوری متمرکز بر اقتصاد و تنش‌زدایی معرفی کند.

واکنش امارات نیز دوگانه بود. از یک سو، امارات از آمریکا خواست که حوثی‌ها را دوباره در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی قرار دهد، پدافند هوایی خود را تقویت کرد و آمریکا ناوشکن و جنگنده برای حمایت از امارات فرستاد. از سوی دیگر، امارات روابط خود با ایران را قطع نکرد و چند ماه بعد، در اوت ۲۰۲۲، سفیر خود را به تهران بازگرداند. این حادثه نشان داد که سهم قدرت‌افزای دیروز (یمن) می‌تواند به آسیب‌پذیری امروز (حمله به پایتخت) تبدیل شود و دولت ناچار می‌شود با تنش‌زدایی بیشتر (با ایران) و اتکای بیشتر به حامی (آمریکا)، این آسیب‌پذیری را مدیریت کند.

۱۷-۷. امارات در جنگ ۲۰۲۶

در جنگ ۲۰۲۶، امارات یکی از کشورهایی بود که بیشترین شمار حملات ایرانی را تحمل کرد و زیرساخت‌ها و مناطق مسکونی آن هدف قرار گرفتند. بر اساس گزارش‌ها، امارات همراه با عربستان از آمریکا خواست که فشار نظامی بر ایران را ادامه دهد؛ اما هم‌زمان، در ماه مه ۲۰۲۶، همراه با قطر و عربستان از ترامپ خواست به مذاکرات فرصت بیشتری دهد. این رفتار، تجسم کامل منطق دوگانه است: حمایت از تضعیف رقیب و هم‌زمان پرهیز از جنگی که اقتصاد مبتنی بر ثبات امارات را ویران می‌کند.

جنگ ۲۰۲۶ برای امارات نشان داد که «مدل دبی»، یعنی اقتصاد بازِ مبتنی بر امنیت و اعتماد بین‌المللی، در برابر جنگ منطقه‌ای به‌شدت آسیب‌پذیر است. این آسیب‌پذیری احتمالاً امارات را در آینده به سوی وزن‌دادن بیشتر به منطق تنش‌زدایی سوق خواهد داد، بی‌آنکه سهم قدرت‌افزا را، به‌ویژه در حوزهٔ پدافند و اتحاد با آمریکا، کنار بگذارد.

۱۷-۸. مطالعهٔ موشکافانهٔ دوم: تابستان ۲۰۱۹؛ خروج از یمن، گفت‌وگو با ایران، تقابل با متحد

تابستان ۲۰۱۹ نقطهٔ چرخش سیاست خارجی امارات بود. در این چند ماه، امارات هم‌زمان سه حرکت انجام داد که در نگاه نخست با یکدیگر ناسازگار به نظر می‌رسند: کاهش حضور نظامی در یمن، گفت‌وگو با ایران پس از حملات به نفتکش‌ها، و حمایت از نیروهای جنوبی یمن در برابر دولت مورد حمایت متحد اصلی‌اش، عربستان.

گاه‌شمار

تاریخ	رویداد	منطق
۱۲ مه ۲۰۱۹	خرابکاری در چهار نفتکش در نزدیکی بندر فجیره	تهدید
ژوئن ۲۰۱۹	حملات به دو نفتکش در دریای عمان و سرنگونی پهپاد آمریکایی به دست ایران؛ امارات در گزارش خود به سازمان ملل دربارهٔ حادثهٔ فجیره، به‌طور مستقیم ایران را نام نبرد	احتیاط
ژوئیهٔ ۲۰۱۹	اعلام کاهش نیروهای اماراتی در یمن	تنش‌زدا

تاریخ	رویداد	منطق
۳۰ ژوئیهٔ ۲۰۱۹	برگزاری نشست مرزبانی دریایی امارات و ایران در تهران، نخستین نشست از این نوع پس از چند سال	تنش‌زدا
۱۰ اوت ۲۰۱۹	تسلط شورای انتقالی جنوب، تحت حمایت امارات، بر عدن و بیرون راندن نیروهای دولت یمن	قدرت‌افزا
۲۹ اوت ۲۰۱۹	حملات هوایی امارات به نیروهای دولت یمن در نزدیکی عدن؛ امارات آنها را «گروه‌های تروریستی» نامید	قدرت‌افزا
۵ نوامبر ۲۰۱۹	«توافق ریاض» میان دولت یمن و شورای انتقالی جنوب با میانجی‌گری عربستان	تنش‌زدا

تحلیل

کاهش آشکار، حفظ پنهان. امارات حضور نیروهای خود در یمن را کاهش داد، اما نفوذ خود را از راه نیروهای محلی که آموزش داده و تجهیز کرده بود، حفظ کرد. تسلط شورای انتقالی جنوب بر عدن، تنها چند هفته پس از اعلام کاهش نیروها، نشان داد که «خروج» امارات به معنای کناره‌گیری نبود، بلکه به معنای جابه‌جایی از حضور مستقیم به نفوذ غیرمستقیم بود. این دقیقاً همان الگوی «قدرت‌افزایی کم‌هزینه» است که دولت‌های منطقه پس از تجربهٔ جنگ‌های مستقیم پرهزینه به آن روی آوردند.

گفت‌وگو با ایران بدون شکاف با آمریکا. نشست مرزبانی با ایران در ژوئیهٔ ۲۰۱۹، در اوج «فشار حداکثری» آمریکا بر ایران، نشان داد که امارات حاضر است برای کاهش خطر مستقیم، با ایران کانال ارتباطی بگشاید. اما این کانال هیچ‌گاه به معنای فاصله‌گیری از آمریکا نبود. امارات هم‌زمان متحد آمریکا ماند و یک سال بعد توافق‌های ابراهیم را امضا کرد که از منظر تهران اقدامی خصمانه بود.

دوگانگی در اتحاد. حملات هوایی امارات به نیروهای دولت یمن، که عربستان از آن حمایت می‌کرد، نشان داد که سیاست دوگانه تنها در رابطه با رقبا نیست؛ در درون یک اتحاد نیز متحدان ممکن است هم‌زمان در یک جبهه شریک و در جبههٔ دیگر رقیب باشند. «توافق ریاض» در نوامبر، تلاشی بود برای مدیریت این تعارض درون ائتلاف، اما تعارض منافع ریاض و ابوظبی در جنوب یمن در سال‌های بعد نیز ادامه یافت.

پیامد برای نظریه

تابستان ۲۰۱۹ نشان می‌دهد که سیاست دوگانهٔ امارات سه سطح هم‌زمان داشت: با رقیب (ایران)، تنش‌زدایی محدود در حالی که اتحاد ضدایرانی حفظ می‌شد؛ با متحد (عربستان)، همکاری در سطح کلان و

رقابت در جنوب یمن؛ و در میدان (یمن)، کاهش حضور مستقیم و افزایش نفوذ غیرمستقیم. هیچ‌یک از دو نظریهٔ ساختاری ابزاری برای توضیح این ترکیب سه‌سطحی ندارد.

۱۷-۹. آزمون در برابر دو نظریه

پیش‌بینی والتز

والتز انتظار داشت که دولت کوچکی چون امارات، با پناه بردن به چتر قدرت بزرگ و پرهیز از ماجراجویی، امنیت خود را تأمین کند. بخش نخست درست است: امارات میزبان پایگاه آمریکایی و شریک نزدیک امنیتی آمریکاست. اما مداخلات در یمن، لیبی و سودان، که هیچ‌یک برای بقای امارات ضروری نبودند، با این پیش‌بینی سازگار نیست.

پیش‌بینی مرشایمر

مرشایمر دولت‌های کوچک را بازیگران فرعی می‌داند که معمولاً با قدرت برتر همراهی می‌کنند. امارات با آمریکا همراهی کرد، اما هم‌زمان با چین و روسیه پیوند گسترده داشت و در مناطق پیرامون خود مانند یک قدرت منطقه‌ای، با پروژه‌های نفوذ مستقل، رفتار کرد. نظریهٔ مرشایمر برای توضیح این «قدرت‌طلبی دولت کوچک» ابزار ندارد.

داوری

امارات نمونهٔ «دوگانگی جغرافیایی و ایدئولوژیک» و نیز «دوگانگی شبکه‌ای» است: تنش‌زدایی با دولت‌های مستقر (اسرائیل، ایران، ترکیه، قطر)، رقابت سخت در دولت‌های شکننده (یمن، لیبی، سودان) و تقابل ایدئولوژیک پایدار با اسلام سیاسی؛ و همهٔ اینها از راه شبکه‌ای واحد از ابزارهای مالی، تجاری و نظامی.

۱۷-۱۰. جدول دوگانه‌های امارات

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
اسرائیل	توافق‌های ابراهیم؛ توافق تجارت آزاد	استفاده از پیوند برای تقویت پدافند و فناوری امنیتی	۲۰۲۰ به بعد

حوزه	سیاست تنش‌زدا	سیاست قدرت‌افزا	زمان
ایران	بازگشت سفیر؛ دبی به‌عنوان گذرگاه تجاری	حمایت از فشار نظامی آمریکا در ۲۰۲۶؛ اتحاد امنیتی با آمریکا	۲۰۲۲–۲۰۲۶
ترکیه و قطر	آشتی و سرمایه‌گذاری	رقابت پیشین در لیبی، سوریه و شاخ آفریقا	۲۰۱۷–۲۰۲۲
یمن	خروج بخش بزرگ نیروها در ۲۰۱۹	حمایت از نیروهای جنوبی و حضور در جزایر	۲۰۱۵ به بعد
مصر	کمک و سرمایه‌گذاری گسترده	پشتیبانی از برکناری مرسی و مقابله با اخوان	۲۰۱۳ به بعد
لیبی	مشارکت در روندهای دیپلماتیک	حمایت از حفتر	۲۰۱۴–۲۰۲۰
سودان	اعلام حمایت از روندهای صلح	اتهام حمایت از نیروهای پشتیبانی سریع (که امارات رد می‌کند)	۲۰۲۳ به بعد
روسیه و اوکراین	میانجی‌گری در تبادل اسیران	حفظ پیوندهای مالی و تجاری با روسیه	۲۰۲۲ به بعد
جهان	کاپ ۲۸؛ پیوستن به بریکس	ژئوپلیتیک بنادر در دریای سرخ و آفریقا	کل دوره

فصل هجدهم

موارد کنترل و تکمیلی؛ عمان، مصر و پاکستان

۱۸-۱. چرا موارد کنترل؟

هفت فصل پیشین نشان داد که اسرائیل، جمهوری اسلامی، عربستان، ترکیه، قطر، آذربایجان و امارات همگی سیاست دوگانهٔ راهبردی را دنبال کرده‌اند. اما فرضیه‌ای که همهٔ موارد را بدون استثنا تأیید کند، در معرض این اتهام است که ابطال‌ناپذیر است؛ همان اتهامی که این کتاب به مرشایمر وارد کرد. از این رو این فصل به مواردی می‌پردازد که سیاست دوگانه در آنها یا دیده نمی‌شود یا به شکل ناقص دیده می‌شود، و می‌پرسد چرا. پاسخ این پرسش، شرایط لازم برای سیاست دوگانه را روشن می‌کند و فرضیه را دقیق‌تر می‌سازد.

۱۸-۲. مورد کنترل: عمان و «بی‌طرفی فعال»

برای آنکه فرضیهٔ کتاب ابطال‌پذیر باشد، باید نشان داد که دولتی در منطقه وجود دارد که سیاست دوگانه را دنبال نکرده است و توضیح داد که چرا. عمان بهترین مورد کنترل است.

عمان از دوران سلطان قابوس (۱۹۷۰–۲۰۲۰) و سپس سلطان هیثم، سیاستی را دنبال کرده است که اغلب «بی‌طرفی فعال» یا «دیپلماسی آرام» نامیده می‌شود. ویژگی‌های اصلی آن عبارت‌اند از:

- حفظ روابط با ایران، حتی هنگامی که دیگر کشورهای شورای همکاری روابط خود را قطع کردند (عمان پس از ۲۰۱۶ رابطه‌اش با ایران را قطع نکرد).
- پرهیز از مشارکت نظامی در ائتلاف یمن و حفظ کانال گفت‌وگو با حوثی‌ها.
- میزبانی مذاکرات محرمانهٔ آمریکا و ایران که به برجام انجامید (از ۲۰۱۳)، دورهای مذاکره در ۲۰۲۵ و فوریهٔ ۲۰۲۶، و میانجی‌گری آتش‌بس آمریکا و حوثی‌ها در ماه مه ۲۰۲۵.
- پرهیز از حمایت از گروه‌های مسلح در کشورهای دیگر و از بلندپروازی‌های منطقه‌ای.

• عدم پیوستن به محاصرهٔ قطر در ۲۰۱۷.

عمان در «شاخص دوگانگی» فصل نهم امتیازی بسیار پایین می‌گیرد. پرسش این است که چرا. پاسخ نگارنده سه عامل است:

• **توان محدود:** عمان ثروتی بسیار کمتر از همسایگان خلیج فارس و ارتشی کوچک دارد. برای دنبال کردن سهم «قدرت‌افزا»ی سیاست دوگانه، منابع کافی ندارد.

• **فقدان بلندپروازی منطقه‌ای:** رهبری عمان هرگز ادعای رهبری جهان عرب یا اسلام را نداشته است. مذهب اباضی، که اکثریت عمانی‌ها پیرو آن‌اند، عمان را از رقابت‌های فرقه‌ای شیعه و سنی دور نگه داشته است.

• **موقعیت جغرافیایی:** عمان در حاشیهٔ رقابت‌های اصلی منطقه و در کنار تنگهٔ هرمز قرار دارد. ثبات رابطه با ایران، که در سوی دیگر تنگه است، برای امنیت عمان حیاتی است.

نتیجهٔ مهم این مقایسه آن است که سیاست دوگانه ویژگی ناگزیر همهٔ دولت‌های منطقه نیست؛ بلکه ویژگی دولت‌هایی است که هم «توان» و هم «بلندپروازی» منطقه‌ای دارند. این یافته فرضیه را دقیق‌تر می‌کند: سیاست دوگانه راهبرد «قدرت‌های منطقه‌ای بلندپرواز در نظام نفوذپذیر» است، نه همهٔ دولت‌ها.

۳-۱۸. مورد تکمیلی: مصر و «میانجی‌گری مرزی»

مصر، پرجمعیت‌ترین کشور عرب، در دورهٔ پس از ۲۰۱۳ سیاستی داشته است که به‌طور جزئی دوگانه است:

• **منطق تنش‌زدا:** میانجی‌گری مداوم میان اسرائیل و حماس، حفظ پیمان صلح با اسرائیل، همکاری انرژی در مدیترانهٔ شرقی و میزبانی نشست شرم‌الشیخ برای آتش‌بس غزه (اکتبر ۲۰۲۵).

• **منطق قدرت‌افزا:** مشارکت در محاصرهٔ قطر، حمایت از خلیفه حفتر در لیبی و اعلام «خط قرمز» سرت-جفره در ۲۰۲۰ که تهدید به مداخلهٔ نظامی مستقیم را در بر داشت، و موضع سخت در برابر سد بزرگ اتیوپی بر نیل.

اما مصر به دلیل بحران اقتصادی عمیق و وابستگی به کمک‌های مالی خلیج فارس و صندوق بین‌المللی پول، توان دنبال کردن سهم قدرت‌افزای سیاست دوگانه را در حد دیگر قدرت‌های منطقه نداشته است. مصر در شاخص دوگانگی امتیاز متوسطی می‌گیرد و نمونهٔ «دوگانگی موضعی» است، نه راهبردی. این مورد نیز تأیید می‌کند که توان مادی شرط لازم سیاست دوگانهٔ کامل است.

۱۸-۴. پاکستان: قدرت هسته‌ای در نقش میانجی

پاکستان، اگرچه جزء خاورمیانه به معنای دقیق نیست، در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نقشی تعیین‌کننده در معادلات منطقه ایفا کرد. در سپتامبر ۲۰۲۵ پیمان دفاع راهبردی متقابل با عربستان را امضا کرد و در جنگ ۲۰۲۶، به دلیل روابط هم‌زمان با تهران، ریاض و واشنگتن، به میانجی اصلی میان آمریکا و ایران تبدیل شد. پاکستان در ژانویهٔ ۲۰۲۴ پس از حملهٔ ایران به خاکش، با حملهٔ متقابل به اهدافی در خاک ایران پاسخ داد و چند روز بعد دو کشور تنش را کاهش دادند.

پاکستان نمونه‌ای از دولتی است که هم‌زمان «ضامن امنیتی» یک طرف (عربستان) و «میانجی» میان طرف‌های دیگر است. این ترکیب، که از منظر رئالیسم ساختاری متناقض به نظر می‌رسد، از منظر فرضیهٔ کتاب کاملاً قابل فهم است: پاکستان با سهم قدرت‌افزا (بازدارندگی هسته‌ای و پیمان دفاعی) و سهم تنش‌زدا (میانجی‌گری)، جایگاه خود را در معادلات منطقه‌ای بالا برد.

۱۸-۵. الگوهای مشترک در هفت مورد

با کنار هم گذاشتن هفت مورد مطالعه‌شده، چند الگوی مشترک آشکار می‌شود:

الف) تنش‌زدایی با دولت‌ها، قدرت‌افزایی در خلأها

بیشتر کشورها با دولت‌های رقیب تنش‌زدایی کرده‌اند، اما در دولت‌های فروپاشیده یا شکننده (سوریه، لیبی، یمن، عراق، لبنان، سودان) به رقابت نظامی و نیابتی ادامه داده‌اند. خلأهای قدرت میدان اصلی منطق تهاجمی‌اند.

ب) تنش‌زدایی با دوردست، قدرت‌افزایی با نزدیک

اسرائیل با امارات و قزاقستان صلح می‌کند و با لبنان و غزه می‌جنگد. ایران با عربستان آشتی می‌کند و در عراق و یمن نفوذ می‌گسترد. این الگو با عامل «نزدیکی جغرافیایی» در نظریهٔ والت سازگار است، اما برخلاف پیش‌بینی او، نزدیکی نه به موازنه، بلکه به مداخله می‌انجامد.

ج) میانجی‌گری به‌عنوان منبع قدرت

قطر، ترکیه، عربستان و امارات همگی از میانجی‌گری برای افزایش وزن بین‌المللی خود استفاده کرده‌اند. میانجی‌گری در خاورمیانهٔ امروز نه نشانهٔ بی‌طرفی، بلکه ابزار نفوذ است.

د) تقسیم کار نهادی

در ایران (وزارت خارجه و سپاه)، ترکیه (وزارت خارجه و سازمان اطلاعات و صنایع دفاعی)، قطر (دیپلماسی و الجزیره و صندوق سرمایه‌گذاری) و امارات (وزارت خارجه و نیروهای مسلح و دستگاه امنیتی)، دو منطق از مجاری نهادی متفاوت اجرا می‌شوند.

هـ) نقش قدرت فرامنطقه‌ای

تقریباً همهٔ اقدامات تنش‌زدای بزرگ با میانجی‌گری یا حمایت یک قدرت فرامنطقه‌ای (آمریکا در توافق‌های ابراهیم و واشنگتن و غزه؛ چین در پکن؛ روسیه در قره‌باغ ۲۰۲۰) انجام شده است. این یعنی ساختار «نفوذپذیر» منطقه شرط لازم تنش‌زدایی است، در حالی که قدرت‌افزایی اغلب در سایه یا علی‌رغم قدرت فرامنطقه‌ای رخ می‌دهد.

فصل نوزدهم

قدرت‌های بزرگ در برابر سیاست دوگانه؛ آمریکا، روسیه و چین

۱۹-۱. پرسش فصل

فصل‌های پیشین سیاست دوگانه را از منظر دولت‌های منطقه بررسی کردند. اما سیاست دوگانه تنها زمانی ممکن است که قدرت‌های بزرگ آن را تحمل کنند، یا حتی از آن بهره ببرند. پرسش این فصل آن است که آمریکا، روسیه و چین هر یک چگونه با سیاست دوگانهٔ دولت‌های منطقه کنار آمدند، و چرا هیچ‌یک نتوانست، یا نخواست، دولت‌های منطقه را به انتخاب میان دو منطق وادارد.

این پرسش برای نقد رئالیسم ساختاری اهمیت ویژه دارد. هم والتز و هم مرشایمر قدرت‌های بزرگ را بازیگران اصلی نظام می‌دانند. اگر قدرت‌های بزرگ دولت‌های کوچک‌تر را به انتخاب وادار نمی‌کنند، پس یا قدرتشان کمتر از آن است که نظریه می‌پندارد، یا منافعشان در تحمل دوگانگی است. این فصل نشان می‌دهد که هر دو درست است.

۱۹-۲. آمریکا: حامی‌ای که دوگانگی را ممکن کرد

الف) سه کارکرد آمریکا در سیاست دوگانهٔ متحدانش

حضور آمریکا در خاورمیانه، سه کارکرد متفاوت در سیاست دوگانهٔ متحدانش داشت:

- **چتر امنیتی:** حضور نظامی آمریکا (پایگاه‌ها در قطر، بحرین، امارات، کویت و عربستان، و ناوگان پنجم در بحرین) به متحدان امکان داد که بدون نگرانی از تهدید وجودی، با رقبای خود تنش‌زدایی کنند. عربستان می‌توانست با ایران آشتی کند، زیرا مطمئن بود که در صورت شکست آشتی، آمریکا آن را تنها نخواهد گذاشت.

- **میانجی و تضمین‌کننده:** بیشتر تنش‌زدایی‌های بزرگ (توافق‌های ابراهیم، آتش‌بس‌های غزه و لبنان، توافق واشنگتن میان آذربایجان و ارمنستان) با میانجی‌گری یا تضمین آمریکا رخ داد. آمریکا هم سهم تنش‌زدا را ممکن کرد و هم به آن اعتبار داد.
- **منبع قدرت‌افزایی:** فروش تسلیحات پیشرفته (جنگنده‌ها، سامانه‌های پدافندی، مهمات دقیق) به متحدان، ابزار سهم قدرت‌افزای سیاست آنان را فراهم کرد. حمایت نظامی آمریکا از اسرائیل در جنگ‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۶، نمونهٔ بارز این کارکرد است.

بنابراین آمریکا هم‌زمان پشتیبان هر دو سهم سیاست دوگانهٔ متحدانش بود. این وضعیت، از منظر رئالیسم ساختاری، تناقض‌آمیز است: چرا یک قدرت بزرگ باید هم‌زمان به متحدانش برای صلح و برای جنگ کمک کند؟

ب) چرا آمریکا دوگانگی را تحمل کرد؟

چند دلیل را می‌توان برشمرد:

- **دوگانگی خود آمریکا:** چنان‌که در فصل دهم نشان دادیم، سیاست آمریکا در منطقه نیز دوگانه بود. دولتی که خود هم‌زمان مذاکره و تحریم و حمله می‌کند، نمی‌تواند از متحدانش یک‌منطقی بودن را بخواهد.
- **هزینهٔ کمتر برای آمریکا:** سیاست دوگانهٔ متحدان، بار امنیتی آمریکا را کاهش می‌داد. هنگامی که عربستان با ایران آشتی می‌کرد یا قطر با حماس گفت‌وگو می‌کرد، آمریکا از درگیری مستقیم معاف می‌شد. این همان منطق «انتقال مسئولیت» مرشایمر است، اما در جهت معکوس: قدرت بزرگ مسئولیت را به متحدان منطقه‌ای منتقل می‌کرد.
- **کانال‌های ارتباطی:** دوگانگی متحدان، کانال‌هایی را برای آمریکا فراهم می‌کرد که خودش نداشت. آمریکا از راه قطر با حماس و طالبان، از راه عمان و قطر با ایران، و از راه ترکیه با بخشی از مخالفان سوری گفت‌وگو می‌کرد.
- **محدودیت قدرت:** حتی اگر آمریکا می‌خواست متحدانش را به انتخاب وادارد، توان این کار را به‌طور کامل نداشت. تجربهٔ محاصرهٔ قطر نشان داد که حتی هنگامی که رئیس‌جمهور آمریکا در ابتدا از فشار بر قطر حمایت کرد، نهادهای امنیتی آمریکا مانع آن شدند، زیرا قطر برای منافع آمریکا ضروری بود.

ج) کجا آمریکا انتخاب را تحمیل کرد؟

آمریکا در چند مورد کوشید متحدان یا رقبا را به انتخاب وادارد:

- **ایران و برجام:** خروج آمریکا از برجام در ۲۰۱۸ و فشار حداکثری، تلاشی بود برای وادار کردن ایران به انتخاب میان «دولت عادی» و «جمهوری انقلابی». این تلاش در کوتاه‌مدت به تشدید رفتار قدرت‌افزای ایران انجامید و در بلندمدت، همراه با جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶، توان منطقه‌ای ایران را به‌شدت کاهش داد.
- **ترکیه و اس-۴۰۰:** اخراج ترکیه از برنامهٔ اف-۳۵ پس از خرید سامانهٔ روسی، تلاشی بود برای تحمیل انتخاب میان ناتو و روسیه. ترکیه نپذیرفت و سامانهٔ روسی را حفظ کرد، اما بعدها با تأیید عضویت سوئد در ناتو امتیاز دیگری (جنگنده‌های اف-۱۶) به دست آورد.
- **عربستان و توافق ابراهیم:** دولت دوم ترامپ، توافق هسته‌ای غیرنظامی با عربستان را به پیوستن ریاض به توافق‌های ابراهیم مشروط کرد. این تلاشی برای وادار کردن عربستان به انتخاب صریح است. نتیجهٔ آن هنوز روشن نیست.
- **قطر و حماس:** فشار سیاسی آمریکا بر قطر برای اخراج رهبران حماس در ۲۰۲۴، که به اعلام توقف موقت میانجی‌گری قطر انجامید، تلاشی کوتاه‌مدت بود که با ضرورت ادامهٔ مذاکرات کنار گذاشته شد.

تجربهٔ این موارد نشان می‌دهد که آمریکا تنها در شرایطی می‌تواند انتخاب را تحمیل کند که هزینهٔ عدم انتخاب برای دولت منطقه‌ای بسیار بالا باشد و جایگزین دیگری وجود نداشته باشد. در مواردی که دولت منطقه‌ای جایگزین داشت (روسیه برای ترکیه، چین برای عربستان)، فشار آمریکا کارآمدی کمتری داشت.

۳-۱۹. روسیه: بازیگری که خود دوگانه بود

الف) سوریه به‌عنوان آزمایشگاه

روسیه پس از ورود نظامی به سوریه در ۲۰۱۵، شاید ماهرانه‌ترین بازیگر سیاست دوگانه در منطقه بود. مسکو هم‌زمان:

- متحد نظامی اسد و همکار میدانی جمهوری اسلامی بود؛
- با اسرائیل سازوکار پیشگیری از برخورد داشت و حملات اسرائیل به اهداف ایرانی را تحمل می‌کرد؛

- با ترکیه، که از مخالفان اسد حمایت می‌کرد، در روند آستانه شریک بود؛
- با عربستان در «اوپک پلاس» تولید نفت را هماهنگ می‌کرد؛
- با کردها در شمال شرق سوریه کانال ارتباطی داشت.

این شبکهٔ روابط متقاطع، روسیه را به «داور» بسیاری از تحولات سوریه تبدیل کرد، بی‌آنکه هزینه‌های یک قدرت مسلط را بپردازد.

ب) مدل روسی برای دولت‌های منطقه

رفتار روسیه، الگویی برای دولت‌های منطقه نیز شد. ترکیه، امارات و عربستان آموختند که می‌توان با یک قدرت بزرگ در یک جبهه رقابت و در جبههٔ دیگر همکاری کرد. روسیه نه تنها سیاست دوگانهٔ دولت‌های منطقه را تحمل کرد، بلکه از آن استقبال کرد؛ زیرا هر دولتی که از وابستگی کامل به آمریکا فاصله می‌گرفت، فرصتی برای نفوذ روسیه بود.

ج) فرسایش پس از اوکراین

پس از تهاجم به اوکراین در ۲۰۲۲، توان روسیه برای ایفای این نقش کاهش یافت. منابع نظامی از سوریه به اوکراین منتقل شد، حافظان صلح روس از قره‌باغ زودتر از موعد خارج شدند و سرانجام اسد در دسامبر ۲۰۲۴ سقوط کرد. اما حتی در این دوره، روسیه از رابطه با دولت‌های منطقه بهره گرفت: پهپادهای ایرانی را برای جنگ اوکراین خرید، از امارات به‌عنوان مرکز مالی و تجاری برای دور زدن تحریم‌ها استفاده کرد و با ترکیه رابطهٔ انرژی و تجاری را حفظ کرد. دولت‌های منطقه نیز از ضعف روسیه بهره بردند: آذربایجان برای تثبیت پیروزی در قره‌باغ، ترکیه برای گسترش نفوذ در سوریه.

۱۹-۴. چین: قدرت اقتصادی بدون مسئولیت امنیتی

الف) راهبرد «دوستی با همه»

سیاست چین در خاورمیانه بر «دوستی با همه» استوار بوده است. چین هم‌زمان بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران (عمدتاً از راه‌های غیررسمی پس از تحریم‌ها) و یکی از بزرگ‌ترین شرکای تجاری عربستان و امارات است؛ با اسرائیل روابط فناوری داشته و از فلسطینیان حمایت دیپلماتیک کرده است. چین در ۲۰۱۶ و ۲۰۲۲ اسناد «شراکت راهبردی جامع» را با چند کشور منطقه امضا کرد.

ب) چین به‌عنوان تسهیل‌گر دوگانگی

وجود چین به‌عنوان قدرت اقتصادی بزرگی که بی‌طرف به نظر می‌رسد، گزینهٔ تازه‌ای برای دولت‌های منطقه فراهم کرد. عربستان می‌توانست هم‌زمان با چین برای سرمایه و فناوری و با آمریکا برای امنیت همکاری کند. ایران می‌توانست «نگاه به شرق» را به‌عنوان اهرمی در مذاکره با غرب به کار گیرد. توافق پکن در ۲۰۲۳ نیز نشان داد که چین می‌تواند در تنش‌زدایی نقش ایفا کند.

ج) محدودیت‌های چین

اما جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ محدودیت نقش چین را آشکار کرد. چین در این جنگ‌ها نقش امنیتی فعالی نداشت و به دعوت به گفت‌وگو بسنده کرد. حملات ایران به عربستان، با وجود میانجی‌گری چین در توافق پکن، نشان داد که تضمین‌های دیپلماتیک چین پشتوانهٔ امنیتی ندارند. دولت‌های منطقه از این تجربه آموختند که چین می‌تواند شریک اقتصادی و تسهیل‌گر دیپلماتیک باشد، اما جایگزین چتر امنیتی آمریکا نیست. این آموزه احتمالاً سیاست دوگانهٔ آینده را شکل خواهد داد: اقتصاد با چین و امنیت با آمریکا، و تنش‌زدایی با رقبا با کمک هر دو.

۱۹-۵. ساختار سه‌قطبی و فضای مانور قدرت‌های میانی

از کنار هم گذاشتن تجربهٔ سه قدرت بزرگ، نتیجه‌ای نظری به دست می‌آید. در دورهٔ پس از ۲۰۱۱، خاورمیانه در معرض حضور هم‌زمان سه قدرت بزرگ بود که هیچ‌یک به‌تنهایی توان یا اراده‌ی تحمیل نظم منطقه‌ای را نداشت. این وضعیت را می‌توان «نفوذپذیری چندگانه» نامید.

در نفوذپذیری چندگانه، دولت‌های منطقه از رقابت قدرت‌های بزرگ فضای مانور به دست می‌آورند. هر بار که یک قدرت بزرگ فشار می‌آورد، دولت منطقه‌ای می‌تواند به قدرت دیگر روی آورد. این فضای مانور، شرط ساختاری سیاست دوگانه است. اگر تنها یک قدرت بزرگ در منطقه حاضر بود، احتمالاً می‌توانست دولت‌ها را به انتخاب وادارد. اگر هیچ قدرت بزرگی حاضر نبود، دولت‌های منطقه احتمالاً به منطق تهاجمی صرف (برای پرکردن خلأ) یا تدافعی صرف (برای بقا در محیطی بدون حامی) روی می‌آوردند.

۱۹-۶. پیامد برای نظریه

این فصل نشان می‌دهد که سیاست دوگانهٔ دولت‌های منطقه، تا حد زیادی محصول ساختار «نفوذپذیری چندگانه» است. این یافته از یک سو، ادعای ساختارگرایان را تأیید می‌کند که ساختار رفتار را شکل

می‌دهد؛ اما از سوی دیگر، نشان می‌دهد که ساختار مورد نظر نه «آنارشی» والتز است و نه «چندقطبی نامتوازن» مرشایمر، بلکه ساختاری دولایه که در آن یک نظام منطقه‌ای در درون رقابت چند قدرت بزرگ قرار گرفته است.

والتز و مرشایمر هر دو بر یک لایه، یعنی رقابت قدرت‌های بزرگ، تمرکز کرده‌اند. نظریه‌ای که بتواند رفتار قدرت‌های میانی را توضیح دهد، باید تعامل دو لایه را تبیین کند. «رئالیسم دوگانه» که در فصل بیستم صورت‌بندی می‌شود، کوششی در همین جهت است.

۱۹-۷. جدول جمع‌بندی

قدرت بزرگ	کارکرد در سهم تنش‌زدا	کارکرد در سهم قدرت‌افزا	موارد تحمیل انتخاب
آمریکا	میانجی و تضمین‌کننده (ابراهیم، غزه، لبنان، قفقاز)	تأمین تسلیحات و چتر امنیتی؛ مشارکت مستقیم در جنگ‌ها	ایران (برجام)؛ ترکیه (اف-۳۵)؛ عربستان (شرط عادی‌سازی)
روسیه	شریک روند آستانه؛ میانجی قره‌باغ ۲۰۲۰	حمایت نظامی از اسد؛ خرید پهپاد ایرانی	تقریباً هیچ؛ روسیه از دوگانگی دیگران بهره می‌برد
چین	میانجی توافق پکن	منبع سرمایه و فناوری؛ خریدار نفت ایران	هیچ؛ چین از نقش امنیتی پرهیز کرد

فصل بیستم

سنتز؛ ناخوانایی دو نظریه و پیشنهاد «رئالیسم دوگانه»

۲۰-۱. بازگشت به فرضیه

فرضیهٔ کتاب این بود که دولت‌های خاورمیانه طی پانزده سال گذشته منطق تدافعی و تهاجمی را هم‌زمان و آگاهانه دنبال کرده‌اند و بنابراین هیچ‌یک از دو نظریهٔ والتز و مرشایمر به‌تنهایی رفتار آنها را توضیح نمی‌دهد. اکنون می‌توان شواهد را در برابر سه فرضیهٔ فرعی و سه پیش‌بینی رقیب سنجید.

۲۰-۲. ارزیابی فرضیه‌های فرعی

فرضیهٔ فرعی نخست: هم‌زمانی

در هر هفت مورد، سیاست‌های تنش‌زدا و قدرت‌افزا در بازه‌های زمانی هم‌پوشان رخ داده‌اند. برجسته‌ترین نمونه‌ها: سال ۲۰۲۰ (توافق‌های ابراهیم و جنگ قره‌باغ و ترور فخری‌زاده)، سال ۲۰۲۳ (توافق پکن و حملهٔ ۷ اکتبر و عملیات قره‌باغ)، پاییز ۲۰۲۵ (آتش‌بس غزه و حمله به دوحه و پیمان سعودی-پاکستانی). حتی در مورد عربستان، که دو مرحلهٔ متمایز به نظر می‌رسد، مرحلهٔ تنش‌زدا با خرید گستردهٔ تسلیحات، پیمان دفاعی با پاکستان و حمایت پشت‌پرده از فشار نظامی بر ایران هم‌پوشان بوده است. **فرضیه تأیید می‌شود.**

فرضیهٔ فرعی دوم: تقویت متقابل

در بیشتر موارد، دو منطق یکدیگر را تقویت کرده‌اند: عادی‌سازی اسرائیل شبکهٔ پدافندی را ساخت؛ برجام و توافق پکن به ایران فرصت تنفس داد؛ قدرت نظامی ترکیه و میزبانی‌های قطر شرط میانجی‌گری آنها بود؛ پیروزی نظامی آذربایجان شرط توافق واشنگتن بود. اما در برخی موارد، به‌ویژه پس از ۲۰۲۳، قدرت‌افزایی بیش از حد تنش‌زدایی را تخریب کرد (جنگ غزه و توقف عادی‌سازی سعودی؛ حملات ایران

به خلیج فارس و فروپاشی سیاست همسایگی). **فرضیه با یک قید تأیید می‌شود: تقویت متقابل تا یک «آستانه» برقرار است و پس از آن، دو منطق یکدیگر را تخریب می‌کنند.**

فرضیهٔ فرعی سوم: تقسیم کار نهادی

در ایران، ترکیه، قطر و امارات شواهد روشنی از تقسیم کار نهادی وجود دارد. در اسرائیل و آذربایجان، دو منطق بیشتر از یک مرکز تصمیم (نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهور) هدایت می‌شود. **فرضیه به‌طور جزئی تأیید می‌شود: تقسیم کار نهادی یکی از سازوکارهای دوگانگی است، اما شرط لازم آن نیست.**

۲۰-۳. ارزیابی پیش‌بینی‌های رقیب

- **نظریهٔ مشروط (توالی):** اگر دولت‌ها منطق‌ها را به ترتیب و نه هم‌زمان به کار می‌بردند، نظریهٔ مشروط کافی بود. شواهد هم‌زمانی این را رد می‌کند، هرچند در مورد آذربایجان و عربستان عنصری از توالی وجود دارد.
- **تنش‌زدایی تبلیغاتی:** اگر تنش‌زدایی صرفاً پوشش بود، پیامد واقعی نداشت. اما توافق‌های ابراهیم، برجام، توافق پکن، پایان محاصرهٔ قطر و توافق واشنگتن پیامدهای واقعی و ماندگار (سفارت، تجارت، بازرسی، تغییر مرز) داشتند.
- **قدرت‌افزایی واکنشی:** اگر قدرت‌افزایی صرفاً دفاعی بود، تنها در پاسخ به تهدید فوری رخ می‌داد. اما تصرف حرمون، عملیات ۲۰۲۳ قره‌باغ، حضور ترکیه در لیبی و سومالی و گسترش شبکهٔ نیابتی ایران پیش از ۲۰۲۳ پیشدستانه بودند، نه واکنشی.

۲۰-۴. کجا والتز ناخوانا می‌شود؟

ادعای والتز	شواهد خاورمیانه
دولت‌ها به امنیت کافی بسنده می‌کنند	اسرائیل، آذربایجان و ترکیه پس از دستیابی به امنیت کافی به گسترش ادامه دادند
دولت‌ها علیه قدرت برتر موازنه می‌کنند	کشورهای عربی با اسرائیل، قوی‌ترین قدرت نظامی منطقه، عادی‌سازی کردند
رفتار تهاجمی انحراف است	رفتار تهاجمی در همهٔ موارد حضور دارد؛ انحراف به قاعده تبدیل شده است
دولت‌های انقلابی جامعه‌پذیر می‌شوند	جامعه‌پذیری جمهوری اسلامی تنها در یک نهاد رخ داد

ادعای والتز	شواهد خاورمیانه
بازدارندگی هسته‌ای ثبات می‌آورد	آستانهٔ هسته‌ای ایران نه ثبات آورد و نه از حمله جلوگیری کرد
دولت یکپارچه است	دولت‌های منطقه دوپاره یا شخصی‌اند

۲۰-۵. کجا مرشایمر ناخوانا می‌شود؟

ادعای مرشایمر	شواهد خاورمیانه
تنش‌زدایی و دلجویی نامعقول است	همهٔ قدرت‌های منطقه به‌طور گسترده و پایدار تنش‌زدایی کرده‌اند
قدرت زمینی شکل غالب قدرت است	جنگ‌های منطقه با موشک، پهپاد، نیابتی و ترور پیش رفته‌اند (جز قره‌باغ)
همکاری با رقیب ناممکن است	ترکیه با روسیه و ایران در آستانه؛ عربستان با ایران در پکن؛ قطر با همه
دولت‌های کوچک فرعی‌اند	قطر و امارات از بازیگران اصلی منطقه شدند
هژمون به‌دنبال سلطه بر منطقه است	هیچ مدعی هژمونی به‌دنبال تصرف یا سلطهٔ کامل نبود؛ نفوذ شبکه‌ای جایگزین سلطه شد
نهادها اثری ندارند	توافق‌ها و چارچوب‌های چندجانبه (برجام، ابراهیم، آستانه) رفتار را واقعاً تغییر دادند

۲۰-۶. پیشنهاد نظری: «رئالیسم دوگانه»

بر اساس یافته‌های کتاب، نگارنده چارچوبی را با عنوان «رئالیسم دوگانه» یا «رئالیسم ترکیبی هم‌زمان» برای تبیین رفتار قدرت‌های منطقه‌ای در نظام‌های نفوذپذیر پیشنهاد می‌کند. اصول این چارچوب چنین است:

اصل نخست: امنیت و قدرت مکمل‌اند، نه جایگزین

در نظام‌های منطقه‌ای که تهدیدها چندلایه‌اند، دولت‌ها امنیت را نه با انتخاب میان «کافی» و «بیشینه»، بلکه با ترکیب «تنش‌زدایی گزینشی» و «قدرت‌افزایی گزینشی» تأمین می‌کنند. پرسش کلیدی این نیست که «دولت چقدر قدرت می‌خواهد؟» بلکه این است که «دولت با چه کسی، در کجا و از چه مجرایی تنش‌زدایی می‌کند و با چه کسی، در کجا و از چه مجرایی قدرت می‌افزاید؟»

اصل دوم: ابهام راهبردی دارایی است

دولت‌ها عمداً علامت‌های متناقض می‌فرستند تا رقبا را در عدم قطعیت نگه دارند. این ابهام هزینهٔ موازنه‌سازی علیه آنها را افزایش و امکان مذاکره را حفظ می‌کند.

اصل سوم: خلأهای قدرت میدان منطق تهاجمی‌اند

در دولت‌های شکننده، منطق تهاجمی غالب است؛ در روابط میان دولت‌های مستقر، منطق تدافعی و تنش‌زدا امکان بیشتری دارد. بنابراین متغیر کلیدی نه «توزیع قدرت» در سطح نظام، بلکه «توزیع شکنندگی» در سطح منطقه است.

اصل چهارم: قدرت فرامنطقه‌ای شرط تنش‌زدایی است

تنش‌زدایی‌های بزرگ با میانجی‌گری یک قدرت فرامنطقه‌ای ممکن می‌شوند. بنابراین ساختار منطقه‌ای آنارشی ناب نیست، بلکه «آنارشی با حامی» است.

اصل پنجم: آستانهٔ دوگانگی

دوگانگی تا یک آستانه پایدار و سودمند است. فراتر از آن آستانه، یعنی زمانی که قدرت‌افزایی چنان گسترده شود که رقبا آن را تهدید وجودی بدانند، علامت‌های تنش‌زدا اعتبار خود را از دست می‌دهند و دولت با «مجازات» والتزی روبه‌رو می‌شود. فروپاشی محور مقاومت جمهوری اسلامی پس از ۲۰۲۳ نمونهٔ عبور از این آستانه است.

اصل ششم: امنیت رژیم بر امنیت دولت مقدم است

با الهام از استیون دیوید و محمد ایوب، چارچوب رئالیسم دوگانه می‌پذیرد که در بسیاری از دولت‌های منطقه، بقای رژیم یا رهبر، و نه بقای دولت انتزاعی، هدف اصلی است. دوگانگی اغلب پاسخی به دو نیاز متفاوت رژیم است: مشروعیت اقتصادی (که تنش‌زدایی می‌طلبد) و مشروعیت هویتی (که نمایش قدرت می‌طلبد).

۲۰-۷. ماتریس دوگانگی: ابزاری برای تحلیل

برای تبدیل «رئالیسم دوگانه» به ابزاری کاربردی برای تحلیلگران و سیاست‌گذاران، نگارنده یک «ماتریس دوگانگی» پیشنهاد می‌کند. این ماتریس رفتار یک دولت را در دو بُعد طبقه‌بندی می‌کند: نوع طرف مقابل

(دولت مستقر، دولت شکننده، بازیگر غیردولتی، قدرت فرامنطقه‌ای) و نوع حوزه (امنیتی، اقتصادی، دیپلماتیک، ایدئولوژیک). در هر خانه، تحلیلگر مشخص می‌کند که منطق غالب تنش‌زداست یا قدرت‌افزا.

طرف مقابل	حوزهٔ امنیتی	حوزهٔ اقتصادی	حوزهٔ دیپلماتیک	حوزهٔ ایدئولوژیک
دولت مستقر رقیب	معمولاً قدرت‌افزا (بازدارندگی)	اغلب تنش‌زدا (تجارت)	متغیر (آشتی یا قطع رابطه)	معمولاً قدرت‌افزا (رقابت روایت‌ها)
دولت شکننده	قدرت‌افزا (نفوذ نیابتی یا مستقیم)	قدرت‌افزا (سرمایه‌گذاری نفوذی)	تنش‌زدا در ظاهر (حمایت از دولت مرکزی)	قدرت‌افزا (حمایت از گروه همسو)
بازیگر غیردولتی	دوگانه (حمایت یا سرکوب)	محدود	تنش‌زدا (میزبانی و میانجی‌گری)	قدرت‌افزا (پیوند هویتی)
قدرت فرامنطقه‌ای	تنش‌زدا (اتحاد یا پوشش ریسک)	تنش‌زدا (سرمایه و بازار)	تنش‌زدا (هم‌سویی گزینشی)	متغیر

این ماتریس الگوی کلی را که از شش مطالعهٔ موردی به دست آمده، خلاصه می‌کند. نکتهٔ اصلی آن است که هیچ دولتی در همهٔ خانه‌ها یک منطق را به کار نمی‌برد. «دوگانگی» در واقع توزیع گزینشی دو منطق در خانه‌های مختلف این ماتریس است.

۸-۲۰. گزاره‌های آزمون‌پذیر برای پژوهش‌های آینده

از چارچوب رئالیسم دوگانه، می‌توان گزاره‌های آزمون‌پذیر زیر را استخراج کرد:

- **گزارهٔ نخست:** هرچه توان مادی و بلندپروازی منطقه‌ای یک دولت بیشتر باشد، احتمال اینکه سیاست دوگانهٔ راهبردی را دنبال کند، بیشتر است. (مورد آزمون: مقایسهٔ عمان و قطر، یا مصر و ترکیه.)
- **گزارهٔ دوم:** هرچه شمار دولت‌های شکننده در پیرامون یک قدرت منطقه‌ای بیشتر باشد، سهم قدرت‌افزای سیاست آن دولت بیشتر است.
- **گزارهٔ سوم:** تنش‌زدایی‌های بزرگ میان قدرت‌های منطقه‌ای تقریباً همیشه با میانجی‌گری یا تضمین یک قدرت فرامنطقه‌ای رخ می‌دهند.
- **گزارهٔ چهارم:** هرچه وزن نهادهای نظامی و امنیتی در ساختار تصمیم‌گیری یک دولت بیشتر باشد، احتمال عبور آن دولت از «آستانهٔ دوگانگی» بیشتر است.

- **گزارهٔ پنجم:** دولت‌هایی که از آستانهٔ دوگانگی عبور می‌کنند، در بازهٔ دو تا پنج ساله با ائتلافی از رقبا یا مداخلهٔ قدرت فرامنطقه‌ای روبه‌رو می‌شوند.
- **گزارهٔ ششم:** در دولت‌هایی که دو منطق از یک مرکز تصمیم هدایت می‌شود، دوگانگی پایدارتر و کم‌هزینه‌تر از دولت‌هایی است که دو منطق در دو نهاد رقیب جای دارد.

آزمون این گزاره‌ها با داده‌های رویدادمحور (مانند پایگاه‌های دادهٔ منازعه و همکاری) و مطالعات تطبیقی در دیگر مناطق، می‌تواند رئالیسم دوگانه را از یک فرضیهٔ منطقه‌ای به یک نظریهٔ عمومی‌تر ارتقا دهد.

۲۰-۹. مقایسه با مناطق دیگر

اگرچه این کتاب بر خاورمیانه متمرکز است، نشانه‌هایی از سیاست دوگانه در مناطق دیگر نیز دیده می‌شود:

- **هند:** آموزهٔ «چندهم‌سویی» هند، که بر اساس آن دهلی هم‌زمان با آمریکا در گروه «کواد»، با روسیه در حوزهٔ تسلیحات و انرژی و با چین در گروه بریکس و سازمان همکاری شانگهای همکاری می‌کند، در حالی که در مرز هیمالیا با چین درگیر است، شباهت زیادی به سیاست دوگانه دارد.
- **ویتنام:** دیپلماسی موسوم به «بامبو»، یعنی ریشه‌های محکم و ساقه‌های انعطاف‌پذیر، که در آن ویتنام هم‌زمان با چین روابط حزبی و اقتصادی نزدیک دارد و با آمریکا همکاری امنیتی را گسترش می‌دهد، نمونهٔ دیگری است.
- **ترکیه در گسترهٔ اوراسیا:** چنان‌که در فصل چهاردهم دیدیم، ترکیه سیاست دوگانه را نه فقط در خاورمیانه، بلکه میان ناتو و روسیه نیز دنبال می‌کند.

این شباهت‌ها نشان می‌دهند که رئالیسم دوگانه ممکن است نه ویژگی منحصر به خاورمیانه، بلکه منطق عمومی رفتار «قدرت‌های میانی» در نظام بین‌الملل چندقطبی در حال ظهور باشد. در جهانی که دیگر یک ابرقدرت بی‌رقیب بر آن مسلط نیست، قدرت‌های میانی بیش از پیش امکان و انگیزهٔ ترکیب منطق‌های متفاوت را دارند.

۲۰-۱۰. آیا رئالیسم مرده است؟

نقد این کتاب بر والتز و مرشایمر نباید به این معنا فهمیده شود که رئالیسم بی‌اعتبار شده است. برعکس، شواهد خاورمیانه نشان می‌دهند که بسیاری از بصیرت‌های اصلی رئالیسم، یعنی اهمیت قدرت، نقش ترس،

ناپایداری اتحادها، اهمیت بقا و منطق خودیاری، همچنان معتبرند. آنچه نادرست است، فرض «یک‌منطقی» بودن رفتار دولت‌هاست؛ یعنی این فرض که دولت‌ها باید یا امنیت‌جو باشند یا قدرت‌جو.

رئالیسم دوگانه را می‌توان «بازگشت به رئالیسم کلاسیک با ابزارهای رئالیسم ساختاری» دانست: بازگشت به بصیرت توسیدید، ماکیاولی، کوتیلیه و مورگنتا که ترس و جاه‌طلبی، دیپلماسی و زور، را اجزای یک کل می‌دانستند؛ و هم‌زمان حفظ تأکید والتز و مرشایمر بر اهمیت ساختار، توزیع قدرت و محدودیت‌های محیطی. نتیجه، نظریه‌ای است که هم دقت ساختاری دارد و هم پیچیدگی تاریخی.

۲۰-۱۱. پیامدها برای سیاست‌گذاری

این یافته‌ها برای سیاست‌گذاران، به‌ویژه در ایالات متحده و در آیندهٔ ایران، پیامدهای مهمی دارد:

- **نخست:** نباید علامت‌های تنش‌زدای دولت‌های منطقه را با تغییر راهبرد یکی دانست. توافق با یک دولت ممکن است بخشی از راهبرد قدرت‌افزایی آن باشد.
- **دوم:** برای ارزیابی نیت یک دولت باید هم‌زمان به هر دو دسته رفتار و به نهادهای اجراکنندهٔ آنها نگریست؛ نه تنها به دیپلماسی رسمی.
- **سوم:** مهار خلأهای قدرت در دولت‌های شکننده (سوریه، لبنان، یمن، عراق، لیبی، سودان) مهم‌ترین شرط کاهش منطق تهاجمی در منطقه است.
- **چهارم:** برای ایران پس از گذار، درس اصلی این است که یک سیاست خارجی ملی و عقلانی باید از دوگانگی نهادی (وزارت خارجه و سپاه) رهایی یابد. دوگانگی‌ای که از یک مرکز تصمیم و با هدف منافع ملی هدایت شود، می‌تواند راهبردی هوشمند باشد؛ اما دوگانگی‌ای که از دو مرکز رقیب با دو ایدئولوژی متفاوت هدایت شود، به فرسایش منابع ملی و انزوای کشور می‌انجامد.

۲۰-۱۲. محدودیت‌های پژوهش و افق‌های آینده

- رویدادهای ۲۰۲۶ هنوز در جریان‌اند و داوری نهایی دربارهٔ پیامدهای جنگ و سرنوشت نظام جمهوری اسلامی زود است.
- انتخاب موارد بر اساس اهمیت راهبردی بوده است؛ مطالعهٔ موارد دیگر (مصر، عمان، اردن، پاکستان) می‌تواند قدرت تعمیم را بیازماید.

- سنجش کمّی دوگانگی، مثلاً با ساختن یک «شاخص دوگانگی» بر اساس رویدادهای ثبت‌شده در پایگاه‌های دادهٔ منازعه و همکاری، می‌تواند فرضیه را دقیق‌تر کند.
- مقایسهٔ خاورمیانه با دیگر نظام‌های منطقه‌ای نفوذپذیر (جنوب آسیا، شاخ آفریقا، بالکان) می‌تواند نشان دهد که آیا «رئالیسم دوگانه» ویژگی خاورمیانه است یا قاعدهٔ عمومی‌تری دربارهٔ نظام‌های منطقه‌ای.

فصل بیست‌ویکم

سیاست خارجی ایران پس از گذار؛ از دوگانگی نهادی به دوگانگی هوشمند

۲۱-۱. چرا این فصل؟

فصل‌های پیشین کتاب، تحلیلی بودند: پرسیدند دولت‌های خاورمیانه چگونه رفتار کرده‌اند و چرا نظریه‌های والتز و مرشایمر این رفتار را توضیح نمی‌دهند. این فصل پایانی، تجویزی است: می‌پرسد اگر ایران پس از گذار از جمهوری اسلامی بخواهد سیاست خارجی‌ای عقلانی، ملی و کارآمد بسازد، از تجربهٔ پانزده سال گذشتهٔ منطقه و از چارچوب «رئالیسم دوگانه» چه می‌تواند بیاموزد.

نقطهٔ عزیمت این فصل، تشخیصی است که در فصل دوازدهم مطرح شد: مشکل سیاست خارجی جمهوری اسلامی «دوگانگی» به‌خودی‌خود نبود؛ زیرا چنان‌که دیدیم، تقریباً همهٔ قدرت‌های منطقه‌ای دوگانه عمل کرده‌اند. مشکل، شکل خاص دوگانگی در جمهوری اسلامی بود: دوگانگی «نهادی» میان دو مرکز قدرت رقیب، با دو ایدئولوژی متفاوت، که سهم قدرت‌افزای آن نه در خدمت منافع ملی ایران، بلکه در خدمت پروژه‌ای فراملی و ایدئولوژیک بود. نتیجه، چنان‌که جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نشان داد، فرسایش منابع ملی، انزوای بین‌المللی و سرانجام عبور از «آستانهٔ دوگانگی» بود.

پرسش این فصل آن است که چگونه می‌توان از این «دوگانگی نهادی ویرانگر» به «دوگانگی هوشمند» رسید: سیاستی که مانند دولت‌های موفق منطقه، هم ابزار تنش‌زدایی و هم ابزار بازدارندگی را در اختیار داشته باشد، اما هر دو را از یک مرکز پاسخ‌گو و در خدمت منافع ملی به کار گیرد.

۲۱-۲. درس‌هایی از هفت مورد

هر یک از هفت مورد مطالعه‌شده درسی برای ایران آینده دارد:

- **از اسرائیل:** صلح با کشورهای دوردست می‌تواند عمق راهبردی بسازد؛ اما قدرت‌افزایی بیش از حد در همسایگی نزدیک، حتی برای قوی‌ترین قدرت نظامی منطقه، هزینهٔ مشروعیت سنگینی دارد.

- **از جمهوری اسلامی (درس منفی):** دوگانگی‌ای که از دو مرکز رقیب هدایت شود، علامت‌های تنش‌زدا را بی‌اعتبار می‌کند و دیر یا زود از آستانه عبور می‌کند.
- **از عربستان:** پروژهٔ نوسازی اقتصادی داخلی، قوی‌ترین انگیزه برای تنش‌زدایی خارجی است. هنگامی که مشروعیت حکومت به رفاه گره بخورد، ثبات منطقه‌ای به منفعت ملی تبدیل می‌شود.
- **از ترکیه:** قدرت نظامی و صنعت دفاعی بومی می‌تواند ورودی به میز مذاکره باشد؛ اما تنها زمانی که در خدمت دیپلماسی فعال به کار رود.
- **از قطر:** دولتی که برای همه «ضروری» باشد، امن‌تر از دولتی است که تنها به نیروی نظامی خود تکیه کند. ایران با موقعیت جغرافیایی میان خلیج فارس، دریای خزر، قفقاز، آسیای مرکزی و جنوب آسیا، ظرفیت طبیعی برای «ضروری شدن» دارد.
- **از آذربایجان:** کریدورهای ترانزیتی هم ابزار اقتصادی‌اند و هم ابزار ژئوپلیتیک. کشوری که در مرکز شبکهٔ کریدورها قرار گیرد، نفوذ پایدار به دست می‌آورد.
- **از امارات:** «دولت شبکه‌ای» که قدرت خود را از جایگاهش در شبکه‌های مالی، تجاری و لجستیکی می‌گیرد، می‌تواند بسیار فراتر از اندازه‌اش نفوذ داشته باشد.
- **از عمان (مورد کنترل):** بی‌طرفی فعال و نقش میانجی می‌تواند امنیت پایدار بیاورد، به شرط آنکه دولت از بلندپروازی‌های ایدئولوژیک پرهیز کند.

۳-۲۱. اصول پیشنهادی: دکترین «دوگانگی هوشمند»

بر پایهٔ این درس‌ها، نگارنده پنج اصل را برای سیاست خارجی ایران پس از گذار پیشنهاد می‌کند:

اصل نخست: وحدت فرماندهی سیاست خارجی

سیاست خارجی و امنیتی باید از یک مرکز تصمیم‌گیری واحد، تحت نظارت نهادهای منتخب و پاسخ‌گو، هدایت شود. هیچ نهاد نظامی یا امنیتی نباید سیاست خارجی موازی داشته باشد. نیروهای مسلح باید تحت فرماندهی غیرنظامی و منتخب قرار گیرند و هرگونه عملیات فرامرزی نیازمند مجوز روشن قانونی باشد. این اصل، مستقیم‌ترین پاسخ به «دوگانگی نهادی» جمهوری اسلامی است. دوگانگی‌ای که از یک مرکز هدایت شود، قابل محاسبه و قابل اعتماد است؛ دوگانگی‌ای که از دو مرکز رقیب هدایت شود، نه.

اصل دوم: منافع ملی به‌عنوان معیار واحد

هر دو سهم سیاست خارجی، یعنی تنش‌زدایی و بازدارندگی، باید با یک معیار سنجیده شوند: منافع ملی ایران، شامل امنیت سرزمینی، رفاه شهروندان و جایگاه بین‌المللی کشور. هیچ پروژهٔ فراملی، ایدئولوژیک یا فرقه‌ای نباید بر این معیار مقدم شود. این اصل به معنای کنار گذاشتن پیوندهای فرهنگی و تاریخی با جهان ایرانی و همسایگان نیست، بلکه به معنای تعریف این پیوندها در چارچوب منافع ملی و احترام به حاکمیت دیگران است.

اصل سوم: بازدارندگی شفاف و تدافعی

ایران، مانند هر قدرت منطقه‌ای، به بازدارندگی معتبر نیاز دارد. اما بازدارندگی باید سه ویژگی داشته باشد:

- **شفاف:** آموزهٔ دفاعی کشور باید علنی و روشن باشد تا رقبا بتوانند آن را درست تفسیر کنند. ابهام راهبردی، که در فصل‌های پیشین آن را دارایی دولت‌ها دانستیم، تنها تا حدی سودمند است؛ ابهام بیش از حد به معمای امنیت دامن می‌زند.
- **تدافعی:** توان نظامی باید برای دفاع از سرزمین ایران طراحی شود، نه برای فرافکنی قدرت از راه گروه‌های نیابتی. این به معنای تکیه بر نیروهای متعارف، پدافند هوایی، دفاع دریایی و فناوری‌های دفاعی بومی است.
- **در چارچوب حقوق بین‌الملل:** برنامهٔ هسته‌ای کشور باید کاملاً غیرنظامی، شفاف و زیر نظارت کامل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باشد. پیشنهادهایی چون مشارکت در یک کنسرسیوم منطقه‌ای سوخت هسته‌ای، که در سال‌های گذشته مطرح شده است، می‌تواند هم نیاز انرژی را برآورد و هم اعتمادسازی کند.

اصل چهارم: ایران به‌عنوان «گرهٔ ضروری»

ایران باید به‌جای «عمق راهبردی نظامی»، «عمق راهبردی شبکه‌ای» بسازد: جایگاهی در شبکه‌های ترانزیتی، انرژی، تجاری و فرهنگی منطقه که آن را برای همه ضروری کند. نمونه‌هایی از این ظرفیت عبارت‌اند از:

- کریدور شمال-جنوب که هند و جنوب آسیا را از راه ایران به روسیه و اروپا پیوند می‌دهد.
- بندر چابهار و دسترسی افغانستان و آسیای مرکزی به آب‌های آزاد.

- مسیرهای ترانزیتی شرق-غرب میان چین و ترکیه و اروپا.
- نقش ایران در شبکه‌های انرژی منطقه، از گاز تا برق.
- پیوندهای فرهنگی و زبانی با جهان فارسی‌زبان و حوزهٔ تمدنی ایران.

کشوری که در مرکز این شبکه‌ها قرار گیرد، همان منطقی را دنبال می‌کند که قطر و امارات با موفقیت دنبال کرده‌اند، اما با وزن جمعیتی، جغرافیایی و تمدنی بسیار بیشتر.

اصل پنجم: ایران به‌عنوان میانجی

ایران آینده، که با همهٔ همسایگانش روابط عادی داشته باشد، می‌تواند در منازعات منطقه نقش میانجی ایفا کند؛ در قفقاز میان آذربایجان و ارمنستان، در افغانستان، در عراق و در خلیج فارس. این نقش، که در گذشته به دلیل درگیری جمهوری اسلامی در منازعات ناممکن بود، می‌تواند جایگاه بین‌المللی ایران را به‌شدت ارتقا دهد.

۲۱-۴. نمودار دوگانگی برای ایران آینده

با استفاده از «نمودار دوگانگی» فصل بیستم، می‌توان سیاست پیشنهادی برای ایران آینده را در برابر هر دسته از بازیگران ترسیم کرد:

طرف مقابل	سهم تنش‌زدا	سهم بازدارنده	ملاحظات
کشورهای حوزهٔ خلیج فارس	عادی‌سازی کامل؛ سازوکار امنیت جمعی منطقه‌ای؛ همکاری انرژی و تجارت	حفظ توان دفاع دریایی و پدافند هوایی	حل اختلافات ارضی از راه گفت‌وگو و حقوق بین‌الملل
ترکیه	گسترش تجارت و ترانزیت؛ همکاری در کریدورها	رقابت سالم برای نفوذ اقتصادی در قفقاز و عراق	پرهیز از رقابت نیابتی
آذربایجان و ارمنستان	روابط متوازن با هر دو؛ مشارکت در کریدورها؛ نقش میانجی	حفظ مرز با ارمنستان و حق ترانزیت	پیوندهای فرهنگی با آذربایجان در چارچوب احترام به حاکمیت
عراق	حمایت از دولت مرکزی و حاکمیت عراق؛ همکاری اقتصادی و زیارتی	بدون گروه‌های مسلح نیابتی	کمک به ادغام یا انحلال گروه‌های مسلح وابسته
افغانستان و آسیای مرکزی	ترانزیت، آب، تجارت و نقش میانجی	امنیت مرزی	حمایت از حقوق اقلیت‌ها و پناهندگان در چارچوب قانونی

طرف مقابل	سهم تنش‌زدا	سهم بازدارنده	ملاحظات
اسرائیل	موضوعی که نیازمند تصمیم دموکراتیک و ملی است؛ گزینه‌ها از عادی‌سازی تا روابط محدود	پایان خصومت نظامی و عملیات نیابتی	نیازمند گفت‌وگوی ملی دربارهٔ مسئلهٔ فلسطین و منافع ایران
آمریکا و اروپا	عادی‌سازی روابط؛ رفع تحریم‌ها؛ جذب سرمایه و فناوری	حفظ استقلال تصمیم‌گیری	پرهیز از وابستگی امنیتی یک‌جانبه
روسیه و چین	همکاری اقتصادی و انرژی متوازن	پرهیز از پیوستن به بلوک‌های نظامی	تجدید نظر در قراردادهای نامتوازن

۲۱-۵. چالش‌های گذار

تحقق این دکترین با چالش‌های جدی روبه‌روست:

الف) میراث شبکهٔ نیابتی

گروه‌های مسلحی که جمهوری اسلامی در منطقه ساخت، با پایان نظام از بین نمی‌روند. برخی از آنها منافع مستقل، پایگاه اجتماعی و منابع مالی خود را دارند. دولت ایران پس از گذار باید با دولت‌های عراق، لبنان و یمن و جامعهٔ بین‌المللی برای مدیریت این میراث همکاری کند: قطع کامل حمایت مالی و تسلیحاتی، همکاری در برنامه‌های خلع سلاح و ادغام، و پرهیز از ایجاد خلأ امنیتی ناگهانی.

ب) ساختارهای امنیتی موروثی

بخش‌هایی از نهادهای نظامی و امنیتی پیشین ممکن است در برابر تغییر مقاومت کنند. اصلاح ساختار نیروهای مسلح، ادغام یا انحلال نهادهای موازی و ایجاد کنترل غیرنظامی، از دشوارترین وظایف دورهٔ گذار است. تجربهٔ کشورهایی که از نظام‌های اقتدارگرا به نظام‌های دموکراتیک گذار کرده‌اند، نشان می‌دهد که این فرایند باید تدریجی، قانونی و با تضمین‌های روشن برای نیروهای حرفه‌ای انجام شود.

ج) بی‌اعتمادی منطقه‌ای

همسایگان ایران پس از چهار دهه تجربهٔ سیاست جمهوری اسلامی، به هر دولت ایرانی با احتیاط خواهند نگریست. اعتمادسازی نیازمند «علامت‌دهی هزینه‌بر» است، به معنایی که گلیزر و کید توضیح داده‌اند (فصل چهارم): اقداماتی که برای دولتی با نیات تهاجمی پرهزینه باشد و بنابراین نیت تدافعی را باورپذیر

کند. نمونه‌ها عبارت‌اند از: شفافیت کامل هسته‌ای، قطع آشکار و قابل راستی‌آزمایی پیوند با گروه‌های مسلح، و پذیرش سازوکارهای نظارت منطقه‌ای.

د) رقابت قدرت‌های بزرگ

ایران پس از گذار در میانهٔ رقابت آمریکا، چین و روسیه قرار خواهد داشت. هر سه قدرت خواهند کوشید ایران را به سوی خود بکشند. دکترین «دوگانگی هوشمند» پیشنهاد می‌کند که ایران، مانند ترکیه، هند یا امارات، از وابستگی امنیتی کامل به هیچ قدرت بزرگی پرهیز کند و با هر یک در حوزه‌هایی که منافع مشترک دارد همکاری کند.

۶-۲۱. ایران و نظریه: بازگشت به کوتیلیه و نظام‌الملک

این فصل را با بازگشت به آغاز کتاب به پایان می‌بریم. در فصل یکم دیدیم که کوتیلیه «سیاست دوگانه» را یکی از شش سیاست بنیادین فرمانروا می‌دانست و نظام‌الملک ترکیب «مدارا» و «هیبت» را شرط حکمرانی موفق. این بصیرت‌ها، که در سنت سیاسی ایران و آسیا ریشه دارند، با تجربهٔ معاصر خاورمیانه تأیید شده‌اند.

درس اصلی برای ایران آینده این است که «دوگانگی» به‌خودی‌خود نه خوب است و نه بد. آنچه آن را سازنده یا ویرانگر می‌کند، سه عامل است: اینکه از کدام مرکز هدایت شود (یک مرکز پاسخ‌گو یا چند مرکز رقیب)، در خدمت چه هدفی باشد (منافع ملی یا پروژه‌ای ایدئولوژیک) و آیا مرز آستانه را رعایت کند یا نه. ایرانی که بتواند این سه شرط را برآورد، می‌تواند از کشوری منزوی و آسیب‌دیده، به یکی از گره‌های ضروری نظم منطقه‌ای خاورمیانه تبدیل شود.

نتیجه‌گیری

والتز به ما آموخت که ساختار نظام بین‌الملل دولت‌ها را به احتیاط و موازنه وامی‌دارد. مرشایمر به ما آموخت که همان ساختار دولت‌ها را به جاه‌طلبی و قدرت‌جویی سوق می‌دهد. هر دو حق داشتند، و درست به همین دلیل هر دو در خاورمیانه ناکافی‌اند. زیرا دولت‌های این منطقه، در محیطی از تهدیدهای چندلایه، دولت‌های شکننده، هویت‌های فراملی و حامیان فرامنطقه‌ای، آموخته‌اند که شیر و روباه را هم‌زمان در خود داشته باشند.

پاسخ به پرسش اصلی

پرسش اصلی کتاب این بود که آیا نظریه‌های رئالیسم تدافعی والتز و رئالیسم تهاجمی مرشایمر قادر به تبیین رفتار سیاست خارجی و امنیتی دولت‌های اصلی خاورمیانه در دورهٔ ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶ هستند. پاسخ کتاب، «نه به‌تنهایی» است. هر یک از دو نظریه بخشی از رفتار دولت‌های منطقه را به‌درستی توضیح می‌دهد: رئالیسم تدافعی، عادی‌سازی‌ها، آشتی‌ها، میانجی‌گری‌ها و جست‌وجوی چترهای امنیتی را؛ و رئالیسم تهاجمی، تصرف سرزمین، گسترش شبکه‌های نیابتی، مداخله‌های نظامی فرامرزی و رقابت تسلیحاتی را. اما هیچ‌یک نمی‌تواند توضیح دهد که چرا یک دولت واحد، در یک بازهٔ زمانی واحد، هر دو دسته رفتار را آگاهانه و هماهنگ دنبال می‌کند. این «ناخوانایی» نه خطایی جزئی در پیش‌بینی، بلکه پیامد فرضی بنیادین است: فرض یک‌منطقی بودن رفتار دولت.

اسرائیل صلح ابراهیمی را با برتری نظامی ترکیب کرد. جمهوری اسلامی گفت‌وگو را با عمق راهبردی نیابتی. عربستان آشتی پکن را با پیمان دفاعی پاکستان. ترکیه میانجی‌گری را با حضور نظامی در پنج جبهه. قطر میانجی‌گری را با میزبانی اسلام سیاسی رادیکال. آذربایجان کریدور صلح را با فتح سرزمین. و امارات عادی‌سازی را با شبکه‌ای از پایگاه‌ها و نیروهای همسو در دریای سرخ و شاخ آفریقا. این دوگانگی نه نشانهٔ سردرگمی، بلکه نشانهٔ یک عقلانیت ویژه است که رئالیسم ساختاری، با جداکردن امنیت از قدرت، ابزار فهم آن را از دست داده است.

پاسخ به پرسش‌های فرعی

نخست، بازخوانی دقیق متون والتز و مرشایمر در بخش نخست نشان داد که اختلاف دو نظریه، با همهٔ اهمیتش، اختلافی درون یک خانواده است. هر دو دولت را بازیگری یکپارچه و عقلانی می‌بینند، هر دو ساختار نظام را تعیین‌کنندهٔ اصلی رفتار می‌دانند و هر دو، به‌رغم اختلاف دربارهٔ اینکه «چه مقدار قدرت کافی است»، رفتار دولت را در یک طیف واحد میان امنیت‌جویی و قدرت‌جویی قرار می‌دهند. نقدهای وارد بر رئالیسم ساختاری، به‌ویژه از سوی رئالیسم نئوکلاسیک و مطالعات امنیت جهان غیرغربی، نشان داد که این فرض‌ها در نظام‌های منطقه‌ای نفوذپذیر، با دولت‌های شکننده و رژیم‌هایی که امنیت خود را بر امنیت دولت مقدم می‌دارند، سست می‌شوند.

دوم، هفت مطالعهٔ موردی بخش دوم نشان داد که سیاست‌های دولت‌های اصلی منطقه نه با منطق تدافعی صرف سازگار است و نه با منطق تهاجمی صرف، بلکه ترکیبی هم‌زمان از هر دو است. فرضیهٔ فرعی هم‌زمانی در هر هفت مورد تأیید شد؛ فرضیهٔ تقویت متقابل با یک قید مهم، یعنی وجود «آستانهٔ دوگانگی»، تأیید شد؛ و فرضیهٔ تقسیم کار نهادی به‌طور جزئی تأیید شد. موارد کنترل، یعنی عمان، مصر و پاکستان، نیز نشان دادند که دوگانگی در شدت و شکل متفاوت است و دولت‌هایی که توان یا انگیزهٔ قدرت‌افزایی منطقه‌ای ندارند، به سوی «بی‌طرفی فعال» یا «میانجی‌گری مرزی» گرایش می‌یابند.

سوم، کتاب پنج سازوکار را شناسایی کرد که دوگانگی را ممکن و عقلانی می‌سازند: ساختار تهدیدهای چندلایه، ابهام نیات به‌عنوان دارایی، ساختار نفوذپذیر منطقه و حضور حامیان فرامنطقه‌ای، نیازهای سیاست داخلی و مشروعیت، و اقتصاد سیاسی رانتی و صندوق‌های ثروت. همچنین روشن شد که دوگانگی در سه وضعیت فرو می‌پاشد: هنگامی که سهم قدرت‌افزا از آستانه عبور می‌کند و اعتماد لازم برای تنش‌زدایی را نابود می‌سازد؛ هنگامی که دو منطق از دو مرکز رقیب و بی‌هماهنگی هدایت می‌شوند؛ و هنگامی که حامی فرامنطقه‌ای، که شرط تنش‌زدایی است، از صحنه کنار می‌رود یا خود به طرف درگیری بدل می‌شود.

چهارم، کتاب چارچوب جایگزینی با عنوان «رئالیسم دوگانه» پیشنهاد کرد که بر شش اصل استوار است: امنیت و قدرت مکمل‌اند، نه جایگزین؛ ابهام راهبردی دارایی است؛ خلأهای قدرت میدان منطق تهاجمی‌اند؛ قدرت فرامنطقه‌ای شرط تنش‌زدایی است؛ دوگانگی آستانه‌ای دارد؛ و در بسیاری از دولت‌های منطقه، امنیت رژیم بر امنیت دولت مقدم است. پیامد سیاستی این چارچوب برای ایران آینده، دکترین «دوگانگی هوشمند» است.

دستاورد نظری: بازگشت به رئالیسم، نه وداع با آن

نقد این کتاب بر والتز و مرشایمر به معنای بی‌اعتباری رئالیسم نیست. شواهد خاورمیانه بسیاری از بصیرت‌های بنیادین رئالیسم را تأیید می‌کند: اهمیت قدرت، نقش ترس، ناپایداری اتحادها، اولویت بقا و منطق خودیاری. آنچه نادرست است، تقلیل رفتار دولت به یک منطق واحد است. بازگشت به بصیرت رئالیسم کلاسیک، از توسیدید و ماکیاولی تا مورگنتا، و ترکیب آن با ابزارهای رئالیسم نئوکلاسیک و مطالعات امنیت جهان سوم، راهی است برای ساختن نظریه‌ای که بتواند این عقلانیت دوگانه را توضیح دهد.

این بازگشت، بازگشت به سنت‌های غیرغربی کشورداری نیز هست. کوتیلیه در «ارتهشاستره» سیاست دوگانه را یکی از شش سیاست بنیادین فرمانروا می‌دانست؛ نظام‌الملک در «سیاست‌نامه» ترکیب مدارا و هیبت را شرط حکمرانی موفق می‌شمرد؛ و ابن‌خلدون نشان داد که قدرت و مشروعیت دو روی یک سکه‌اند. رئالیسم ساختاری، که در بستر دوقطبی جنگ سرد و با نگاه به قدرت‌های بزرگ غربی شکل گرفت، این بصیرت‌ها را به حاشیه راند. خاورمیانهٔ معاصر آنها را دوباره به متن بازگردانده است. افزون بر این، شباهت رفتار هند، ویتنام و ترکیه در گسترهٔ اوراسیا نشان می‌دهد که رئالیسم دوگانه ممکن است نه ویژگی منحصر به خاورمیانه، بلکه منطق عمومی رفتار «قدرت‌های میانی» در نظام بین‌الملل چندقطبی در حال ظهور باشد.

پیام برای سیاست‌گذاری

یافته‌های این کتاب برای سیاست‌گذاران چهار پیام روشن دارد. نخست، علامت‌های تنش‌زدا را نباید با تغییر راهبرد یکی دانست؛ توافق با یک دولت ممکن است بخشی از راهبرد قدرت‌افزایی آن باشد. دوم، ارزیابی نیت یک دولت مستلزم نگریستن هم‌زمان به هر دو دسته رفتار و به همهٔ نهادهای اجراکنندهٔ آنهاست، نه تنها به دیپلماسی رسمی. سوم، مهار خلأهای قدرت در دولت‌های شکننده مهم‌ترین شرط کاهش منطق تهاجمی در منطقه است. و چهارم، پایداری هر نظم منطقه‌ای در گرو آن است که قدرت‌های منطقه‌ای «آستانهٔ دوگانگی» را بشناسند؛ نظمی که بر نادیده‌گرفتن این آستانه بنا شود، چنان‌که تجربهٔ ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۶ نشان داد، دیر یا زود به جنگ می‌انجامد.

ایران فردا: از دوگانگی ویرانگر به دوگانگی هوشمند

درس اصلی این کتاب برای ایران آن است که «دوگانگی» به‌خودی‌خود نه خوب است و نه بد. آنچه آن را سازنده یا ویرانگر می‌کند، سه عامل است: اینکه از کدام مرکز هدایت شود، در خدمت چه هدفی باشد و آیا مرز آستانه را رعایت کند یا نه. جمهوری اسلامی در هر سه آزمون شکست خورد: سیاست خارجی‌اش از دو مرکز رقیب هدایت شد، سهم قدرت‌افزای آن در خدمت پروژه‌ای ایدئولوژیک و فراملی قرار گرفت، و سرانجام از آستانه گذشت و هزینهٔ آن را ملت ایران پرداخت.

ایران پس از گذار می‌تواند راه دیگری برگزیند. دکترین «دوگانگی هوشمند»، که در فصل بیست‌ویکم ترسیم شد، بر وحدت فرماندهی سیاست خارجی، منافع ملی به‌عنوان معیار واحد، بازدارندگی شفاف و تدافعی، تبدیل ایران به گرهٔ ضروری تجارت و انرژی و ترانزیت منطقه، و ایفای نقش میانجی استوار است. چنین ایرانی نه تهدیدی برای همسایگان خواهد بود و نه طعمه‌ای برای رقیبان؛ بلکه بازیگری خواهد بود که هم توان گفت‌وگو دارد و هم توان دفاع، و هر دو را با یک زبان و از یک مرکز پاسخ‌گو به کار می‌گیرد. تحقق این دکترین البته آسان نیست: میراث شبکهٔ نیابتی، ساختارهای امنیتی موروثی، بی‌اعتمادی منطقه‌ای و رقابت قدرت‌های بزرگ، چالش‌هایی‌اند که باید از هم‌اکنون برای آنها چاره اندیشید.

سخن پایانی

خاورمیانه گورستان نظریه‌های بزرگ است، اما آزمایشگاه نظریه‌های تازه نیز هست. این کتاب کوشید نشان دهد که اگر دو روایت مسلط رئالیسم ساختاری در این آزمایشگاه ناکام مانده‌اند، علت آن نه پیچیدگی بی‌قاعدهٔ منطقه، بلکه قاعده‌ای است که این نظریه‌ها از دیدنش بازمانده‌اند: قاعدهٔ دوگانگی. کتاب در عین حال، چنان‌که در یادداشت دربارهٔ منابع و محدودیت‌ها آمد، با رویدادهایی روبه‌رو بود که هنوز در جریان‌اند؛ سنجش کمّی شاخص دوگانگی، گسترش مطالعه به موارد و مناطق دیگر، و ارزیابی پیامدهای جنگ ۲۰۲۶، افق‌هایی‌اند که پژوهش‌های آینده باید بگشایند.

بازگشت به بصیرت رئالیسم کلاسیک و ترکیب آن با ابزارهای تحلیلی امروز، راهی است برای ساختن نظریه‌ای که بتواند عقلانیت دوگانهٔ خاورمیانه را توضیح دهد؛ و ساختن سیاست خارجی‌ای ملی، عقلانی و کارآمد برای ایران فردا، راهی است برای آنکه این دانش از کتابخانه به میدان برسد. این کتاب گامی نخست در هر دو مسیر است.

پیوست یکم

واژه‌نامهٔ اصطلاحات کلیدی

این واژه‌نامه اصطلاحات کلیدی به کار رفته در کتاب را با معادل انگلیسی و تعریفی کوتاه گرد آورده است. اصطلاحاتی که نگارنده در این کتاب پیشنهاد کرده، با نشانهٔ (ن) مشخص شده‌اند.

الف) مفاهیم بنیادین رئالیسم

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی	تعریف کوتاه
آنارشی	Anarchy	فقدان حکومت مرکزی فراتر از دولت‌ها در نظام بین‌الملل؛ نه به معنای هرج‌ومرج.
خودیاری	Self-help	اصلی که بر اساس آن هر دولت ناچار است برای امنیت خود به توان خود متکی باشد.
ساختار	Structure	در نظریهٔ والتز، ترکیب اصل سازمان‌دهنده، تمایز کارکردی واحدها و توزیع توانمندی‌ها.
اصل سازمان‌دهنده	Ordering principle	اصلی که رابطهٔ واحدهای یک نظام را تعیین می‌کند: سلسله‌مراتب یا آنارشی.
توزیع توانمندی‌ها	Distribution of capabilities	چگونگی پخش قدرت میان واحدهای نظام؛ تعیین‌کنندهٔ قطبیت.
قطبیت	Polarity	شمار قدرت‌های بزرگ در نظام: تک‌قطبی، دوقطبی، چندقطبی.
واحدهای همانند	Like units	فرض والتز که دولت‌ها در نظام آنارشیک کارکردهای مشابه دارند.
دستاوردهای نسبی	Relative gains	نگرانی دولت از اینکه دیگری بیش از او از همکاری سود ببرد.
دستاوردهای مطلق	Absolute gains	توجه دولت به سود خود صرف‌نظر از سود دیگران.

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی	تعریف کوتاه
موازنهٔ قوا	Balance of power	الگوی تکرارشوندهٔ جلوگیری از برتری یک دولت از راه واکنش دیگران.
موازنه‌سازی	Balancing	پیوستن به طرف ضعیف‌تر یا افزایش توان خود در برابر قدرت یا تهدید برتر.
موازنهٔ درونی	Internal balancing	افزایش توان نظامی و اقتصادی از راه منابع داخلی.
موازنهٔ بیرونی	External balancing	موازنه از راه اتحاد با دیگران.
همراهی با قدرت برتر	Bandwagoning	پیوستن به طرف قوی‌تر یا تهدیدکننده.
همراهی برای سود	Bandwagoning for profit	پیوستن به قدرت تجدیدنظرطلب برای سهیم شدن در غنایم (شولر).
موازنهٔ تهدید	Balance of threat	نظریهٔ والت که دولت‌ها در برابر تهدید، نه صرفاً قدرت، موازنه می‌کنند.
معمای امنیت	Security dilemma	وضعیتی که در آن اقدام یک دولت برای امنیت خود، امنیت دیگران را کاهش می‌دهد.
برتری تهاجم و تدافع	Offense-defense balance	اینکه فناوری و جغرافیا به نفع حمله‌کننده است یا مدافع.
جامعه‌پذیری	Socialization	فرایندی که در آن دولت‌ها رفتارهای پذیرفته‌شدهٔ نظام را می‌آموزند.
تقلیل‌گرایی	Reductionism	در نقد والتز، توضیح رفتار نظام از راه ویژگی‌های واحدها.

ب) مفاهیم رئالیسم تهاجمی

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی	تعریف کوتاه
بیشینه‌سازی قدرت	Power maximization	فرض مرشایمر که دولت‌ها تا رسیدن به هژمونی به‌دنبال قدرت بیشتراند.
هژمونی منطقه‌ای	Regional hegemony	سلطه بر منطقهٔ جغرافیایی خود؛ بالاترین هدف ممکن از نظر مرشایمر.
هژمون بالقوه	Potential hegemon	دولتی با توان کافی برای سلطه بر منطقه در صورت فرصت.
قدرت نهفته	Latent power	ثروت و جمعیت، به‌عنوان پایهٔ ساختن قدرت نظامی.

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی	تعریف کوتاه
قدرت بازدارندهٔ آب	Stopping power of water	ناتوانی نیروی زمینی در گذر از اقیانوس‌ها؛ مانع هژمونی جهانی.
موازنه از دور	Offshore balancing	راهبرد مداخله تنها هنگام ظهور هژمون بالقوه، بدون حضور دائمی.
انتقال مسئولیت	Buck-passing	واگذاری بار مهار متجاوز به دولتی دیگر.
باج‌گیری	Blackmail	تهدید به زور برای کسب امتیاز بدون جنگ.
طعمه و خون‌ریزی	Bait and bleed	تحریک دو رقیب به جنگ با یکدیگر.
خون‌گیری	Bloodletting	طولانی‌کردن جنگ رقیب برای فرسایش او.
دلجویی	Appeasement	واگذاری امتیاز به رقیب به امید تغییر رفتار او.
چندقطبی نامتوازن	Unbalanced multipolarity	نظامی چندقطبی با یک هژمون بالقوه؛ خطرناک‌ترین نظام از نظر مرشایمر.
هژمونی لیبرال	Liberal hegemony	راهبرد گسترش دموکراسی و نهادهای لیبرال با قدرت آمریکا (مورد نقد مرشایمر).

ج) مفاهیم نقدها و نظریه‌های رقیب

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی	تعریف کوتاه
رئالیسم نئوکلاسیک	Neoclassical realism	پیوند فشارهای ساختاری با متغیرهای داخلی در تبیین سیاست خارجی.
موازنهٔ همه‌جانبه	Omnibalancing	موازنهٔ رهبران جهان سوم در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی هم‌زمان (دیوید).
رئالیسم فرودستان	Subaltern realism	رئالیسم ناظر بر دولت‌های در حال دولت‌سازی (ایوب).
امنیت رژیم	Regime security	اولویت بقای حکومت و رهبران بر بقای دولت به معنای انتزاعی.
نظام منطقه‌ای نفوذپذیر	Penetrated regional system	منطقه‌ای که قدرت‌های بیرونی به‌طور دائم در آن حضور دارند (هینبوش).
مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای	Regional security complex	گروهی از دولت‌ها که امنیتشان به هم گره خورده است (بوزان و ویور).

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی	تعریف کوتاه
امنیتی‌سازی	Securitization	تبدیل یک مسئله به تهدید امنیتی از راه گفتار سیاسی.
جامعهٔ بین‌المللی	International society	دولت‌هایی که قواعد و نهادهای مشترک را پذیرفته‌اند (مکتب انگلیسی).
موازنهٔ نرم	Soft balancing	محدودکردن قدرت برتر با ابزارهای غیرنظامی.
پوشش ریسک	Hedging	پیوند هم‌زمان با دو قدرت رقیب برای کاهش خطر وابستگی.
پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی	Stability–instability paradox	افزایش درگیری‌های محدود در سایهٔ بازدارندگی هسته‌ای پایدار.
الگوی مارپیچ	Spiral model	تفسیر رفتار رقیب به‌عنوان ناشی از ناامنی (جرویس).
الگوی بازدارندگی	Deterrence model	تفسیر رفتار رقیب به‌عنوان ناشی از تجاوزطلبی (جرویس).
بازی دوسطحی	Two-level game	مذاکرهٔ هم‌زمان در سطح بین‌المللی و داخلی (پاتنام).
هزینه‌های مخاطب	Audience costs	هزینهٔ داخلی عقب‌نشینی از تعهد علنی (فیرون).
التقاط تحلیلی	Analytic eclecticism	ترکیب سازوکارهای پارادایم‌های مختلف (سیل و کاتزنستاین).
ردیابی فرایند	Process tracing	دنبال‌کردن گام‌به‌گام زنجیرهٔ علّی در مطالعهٔ موردی.
سیاست دوگانه (کوتیلیه)	Dvaidhibhava	صلح با یک طرف و جنگ با طرف دیگر به‌طور هم‌زمان.
نظریهٔ مندله	Mandala theory	تصویر کوتیلیه از دایره‌های متحدالمرکز دشمنان و دوستان.

د) مفاهیم پیشنهادی این کتاب

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی پیشنهادی	تعریف کوتاه
سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان (ن)	Simultaneous dual policymaking	ترکیب هم‌زمان و آگاهانهٔ منطق تنش‌زدا و قدرت‌افزا در سیاست یک دولت.
رئالیسم دوگانه (ن)	Dual realism	چارچوب نظری پیشنهادی برای تبیین رفتار قدرت‌های منطقه‌ای در نظام‌های نفوذپذیر.

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی پیشنهادی	تعریف کوتاه
منطق تنش‌زدا (ن)	De-escalatory logic	سیاست‌هایی چون عادی‌سازی، آشتی، میانجی‌گری و همکاری اقتصادی.
منطق قدرت‌افزا (ن)	Power-accumulating logic	سیاست‌هایی چون تصرف سرزمین، نیابت، مداخله و گسترش تسلیحات.
دوگانگی جغرافیایی (ن)	Geographic duality	تنش‌زدایی با گروهی از دولت‌ها و قدرت‌افزایی علیه گروهی دیگر.
دوگانگی ابزاری (ن)	Instrumental duality	استفاده از ابزار تنش‌زدا برای هدف قدرت‌افزا.
دوگانگی نهادی (ن)	Institutional duality	اجرای دو منطق به دست دو نهاد متفاوت در یک دولت.
دوگانگی گفتمانی (ن)	Discursive duality	گفتمان رسمی صلح در کنار رفتار عملی قدرت‌طلبانه.
دوگانگی هم‌ریشه (ن)	Co-rooted duality	وضعیتی که در آن سهم قدرت‌افزا پیش‌شرط سهم تنش‌زداست (مانند قطر).
آستانهٔ دوگانگی (ن)	Duality threshold	نقطه‌ای که در آن سهم قدرت‌افزا اعتبار سهم تنش‌زدا را نابود می‌کند.
شاخص دوگانگی (ن)	Duality index	سنجهٔ چهارمؤلفه‌ای (هم‌زمانی، شدت، هم‌موضوعی، پیوند) میان صفر تا دوازده.
ماتریس دوگانگی (ن)	Duality matrix	جدول توزیع دو منطق بر حسب طرف مقابل و حوزهٔ سیاست.
آنارشی با حامی (ن)	Patron-anarchy	آنارشی منطقه‌ای که در آن قدرت فرامنطقه‌ای نقش شبه‌سلسله‌مراتبی دارد.
نفوذپذیری چندگانه (ن)	Multiple penetration	حضور هم‌زمان چند قدرت بزرگ رقیب در یک منطقه.
میانجی مسلح (ن)	Armed mediator	دولتی که قدرت نظامی‌اش ورودی او به میز میانجی‌گری است (مانند ترکیه).
امنیت از راه ضرورت (ن)	Security through indispensability	امنیت دولت کوچک از راه ضروری‌بودن برای همه (مانند قطر).
دولت کوچک بیش‌نقش (ن)	Over-performing small state	دولت کوچکی با نقشی بسیار فراتر از وزن مادی خود.
دولت شبکه‌ای (ن)	Network state	دولتی که قدرتش را از جایگاه در شبکه‌های مالی، تجاری و لجستیکی می‌گیرد (مانند امارات).

اصطلاح فارسی	معادل انگلیسی پیشنهادی	تعریف کوتاه
چرخهٔ ضربه و تثبیت (ن)	Strike-and-consolidate cycle	قدرت‌افزایی حداکثری و سپس تنش‌زدایی برای تثبیت توازن جدید.
صلح پیروزمند	Victor's peace	صلحی که بر پیروزی نظامی قاطع یک طرف استوار است.
دوگانگی هوشمند (ن)	Smart duality	دوگانگی‌ای که از یک مرکز پاسخ‌گو و در خدمت منافع ملی هدایت شود.

پیوست دوم

گاه‌شمار جامع خاورمیانه (۲۰۱۱ تا ۲۰۲۶)

این گاه‌شمار رویدادهای اصلی مرتبط با هفت مورد اصلی کتاب و تحولات منطقه‌ای را در بر دارد. در ستون آخر، منطق غالب هر رویداد از منظر فرضیهٔ کتاب مشخص شده است: «ت» برای منطق تنش‌زدا، «ق» برای منطق قدرت‌افزا و «ز» برای رویدادهای زمینه‌ای. تاریخ‌های رویدادهای سال ۲۰۲۶ بر اساس گزارش‌های موجود تا تابستان آن سال است و پیش از چاپ باید با منابع روز تطبیق داده شود.

۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
ژانویهٔ ۲۰۱۱	سقوط زین‌العابدین بن‌علی در تونس	تونس	ز
فوریهٔ ۲۰۱۱	کناره‌گیری حسنی مبارک در مصر	مصر	ز
مارس ۲۰۱۱	ورود نیروهای سپر جزیره به بحرین	عربستان، امارات	ق
مارس ۲۰۱۱	آغاز مداخلهٔ ناتو در لیبی با مشارکت قطر و امارات	قطر، امارات	ق
مارس ۲۰۱۱	آغاز اعتراضات و سپس جنگ داخلی سوریه	سوریه	ز
۲۰۱۲	آغاز حضور گستردهٔ سپاه و حزب‌الله در سوریه	ایران	ق
۲۰۱۲	استقرار دفتر سیاسی حماس در دوحه	قطر	ق و ت
ژوئن ۲۰۱۲	ریاست‌جمهوری محمد مرسی در مصر	مصر	ز

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
۲۰۱۳	آغاز حملات هوایی اسرائیل در سوریه («جنگ میان جنگ‌ها»)	اسرائیل	ق
۲۰۱۳	آغاز مذاکرات محرمانهٔ آمریکا و ایران در عمان	ایران، عمان	ت
ژوئن ۲۰۱۳	گشایش دفتر طالبان در دوحه	قطر	ت
ژوئیهٔ ۲۰۱۳	برکناری مرسی با حمایت عربستان و امارات	عربستان، امارات	ق
سپتامبر ۲۰۱۳	طرح مفهوم «نرمش قهرمانانه»	ایران	ت
نوامبر ۲۰۱۳	توافق موقت ژنو دربارهٔ برنامهٔ هسته‌ای ایران	ایران	ت
ژوئن ۲۰۱۴	تصرف موصل به دست داعش؛ تشکیل حشد الشعبی	عراق، ایران	ق
ژوئیه و اوت ۲۰۱۴	جنگ غزه	اسرائیل	ق

۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
مارس ۲۰۱۵	آغاز عملیات ائتلاف به رهبری عربستان در یمن	عربستان، امارات	ق
آوریل ۲۰۱۵	اعلام چارچوب لوزان	ایران	ت
ژوئیهٔ ۲۰۱۵	امضای برجام در وین	ایران	ت
سپتامبر ۲۰۱۵	آغاز مداخلهٔ نظامی روسیه در سوریه	روسیه، ایران	ق
اکتبر ۲۰۱۵	آزمایش موشک «عماد»	ایران	ق
نوامبر ۲۰۱۵	سرنگونی جنگندهٔ روسی به دست ترکیه	ترکیه	ق
دسامبر ۲۰۱۵	اعلام ائتلاف نظامی اسلامی	عربستان	ق
ژانویهٔ ۲۰۱۶	حمله به سفارت عربستان در تهران؛ قطع روابط	ایران، عربستان	ق

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
ژانویهٔ ۲۰۱۶	روز اجرای برجام؛ بازداشت و آزادی ملوانان آمریکایی	ایران	ت و ق
ژوئیهٔ ۲۰۱۶	کودتای نافرجام ترکیه؛ آشتی ترکیه و روسیه	ترکیه	ز
اوت ۲۰۱۶	عملیات «سپر فرات» ترکیه در سوریه	ترکیه	ق
ژانویهٔ ۲۰۱۷	آغاز روند آستانه	ترکیه، روسیه، ایران	ت
ژوئن ۲۰۱۷	آغاز محاصرهٔ قطر	عربستان، امارات، بحرین، مصر	ق
ژوئن ۲۰۱۷	ولیعهدی محمد بن سلمان	عربستان	ز
سپتامبر ۲۰۱۷	همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان عراق	عراق	ز
نوامبر ۲۰۱۷	ماجرای استعفای سعد حریری در ریاض	عربستان	ق
ژانویهٔ ۲۰۱۸	عملیات «شاخهٔ زیتون» ترکیه در عفرین	ترکیه	ق
مه ۲۰۱۸	خروج آمریکا از برجام	آمریکا	ز
ژوئن ۲۰۱۸	خنثی‌سازی توطئهٔ بمب‌گذاری ویلپنت	ایران	ق
اکتبر ۲۰۱۸	قتل جمال خاشقجی در استانبول	عربستان	ز
دسامبر ۲۰۱۸	بازگشایی سفارت امارات در دمشق	امارات	ت
مه و ژوئن ۲۰۱۹	حملات به نفتکش‌ها؛ سرنگونی پهپاد آمریکایی	ایران	ق
ژوئیهٔ ۲۰۱۹	کاهش نیروهای امارات در یمن؛ نشست مرزبانی امارات و ایران	امارات	ت
اوت ۲۰۱۹	تسلط شورای انتقالی جنوب بر عدن	امارات	ق
سپتامبر ۲۰۱۹	حمله به ابقیق؛ طرح صلح هرمز	عربستان، ایران	ق و ت
اکتبر ۲۰۱۹	عملیات «چشمهٔ صلح» ترکیه	ترکیه	ق

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
نوامبر ۲۰۱۹	توافق دریایی ترکیه و لیبی؛ توافق ریاض	ترکیه، عربستان	ق و ت

۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
ژانویهٔ ۲۰۲۰	ترور قاسم سلیمانی؛ حمله به عین‌الاسد	آمریکا، ایران	ق
ژانویهٔ ۲۰۲۰	اعزام نیروی ترکیه به لیبی؛ کنفرانس برلین	ترکیه	ق و ت
فوریهٔ ۲۰۲۰	توافق دوحه میان آمریکا و طالبان	قطر	ت
مارس ۲۰۲۰	عملیات «سپر بهار» در ادلب و توافق مسکو	ترکیه	ق و ت
اوت ۲۰۲۰	اعلام توافق اسرائیل و امارات و «تعلیق» الحاق؛ بحران «اوروچ رئیس»	اسرائیل، امارات، ترکیه	ت و ق
سپتامبر ۲۰۲۰	امضای توافق‌های ابراهیم	اسرائیل، امارات، بحرین	ت
سپتامبر تا نوامبر ۲۰۲۰	جنگ ۴۴ روزهٔ قره‌باغ؛ بیانیهٔ ۱۰ نوامبر	آذربایجان	ق و ت
نوامبر ۲۰۲۰	ترور محسن فخری‌زاده	اسرائیل	ق
ژانویهٔ ۲۰۲۱	بیانیهٔ العلا و پایان محاصرهٔ قطر	قطر و همسایگان	ت
مارس ۲۰۲۱	برنامهٔ همکاری ۲۵ساله ایران و چین	ایران	ت
آوریل ۲۰۲۱	آغاز گفت‌وگوهای بغداد میان ایران و عربستان؛ غنی‌سازی ۶۰ درصد	ایران، عربستان	ت و ق
ژوئن ۲۰۲۱	بیانیهٔ شوشا میان ترکیه و آذربایجان	ترکیه، آذربایجان	ق
اوت ۲۰۲۱	خروج آمریکا از افغانستان با نقش قطر	قطر	ت
نوامبر ۲۰۲۱	سفر محمد بن زاید به آنکارا	امارات، ترکیه	ت
ژانویهٔ ۲۰۲۲	حملهٔ حوثی‌ها به ابوظبی	امارات	ز

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
فوریهٔ ۲۰۲۲	تهاجم روسیه به اوکراین؛ اعلامیهٔ اتحاد آذربایجان و روسیه	روسیه، آذربایجان	ز
مارس ۲۰۲۲	نشست نقب؛ سفر اسد به امارات؛ سفر رئیس‌جمهور اسرائیل به ترکیه	اسرائیل، امارات، ترکیه	ت
آوریل ۲۰۲۲	آتش‌بس یمن؛ سفر اردوغان به جده	عربستان، ترکیه	ت
مه ۲۰۲۲	توافق تجارت آزاد امارات و اسرائیل	امارات	ت
ژوئیهٔ ۲۰۲۲	گشایش حریم هوایی عربستان؛ ابتکار غلات دریای سیاه	عربستان، ترکیه	ت
اوت ۲۰۲۲	بازگشت سفیر امارات به تهران	امارات	ت
سپتامبر ۲۰۲۲	حملات آذربایجان به خاک ارمنستان	آذربایجان	ق
اکتبر ۲۰۲۲	توافق مرز دریایی اسرائیل و لبنان	اسرائیل	ت
دسامبر ۲۰۲۲	آغاز انسداد کریدور لاچین؛ سفر شی جین‌پینگ به ریاض	آذربایجان، عربستان	ق و ت

۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
ژانویهٔ ۲۰۲۳	حمله به سفارت آذربایجان در تهران	ایران، آذربایجان	ز
مارس ۲۰۲۳	توافق پکن میان ایران و عربستان	ایران، عربستان	ت
آوریل ۲۰۲۳	سفر هیئت سعودی به صنعا؛ آغاز جنگ داخلی سودان	عربستان	ت
مه ۲۰۲۳	بازگشت سوریه به اتحادیهٔ عرب	عربستان	ت

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
سپتامبر ۲۰۲۳	عملیات آذربایجان و پایان قره‌باغ؛ اعلام کریدور هند-خاورمیانه-اروپا	آذربایجان، اسرائیل	ق و ت
۷ اکتبر ۲۰۲۳	حملهٔ حماس به اسرائیل و آغاز جنگ غزه	حماس، اسرائیل	ق
نوامبر ۲۰۲۳	حضور رئیسی در نشست ریاض؛ آتش‌بس موقت غزه با میانجی‌گری قطر؛ آغاز حملات حوثی در دریای سرخ	ایران، قطر	ت و ق
دسامبر ۲۰۲۳	بیانیهٔ مشترک آذربایجان و ارمنستان؛ بیانیهٔ آتن میان ترکیه و یونان	آذربایجان، ترکیه	ت
ژانویهٔ ۲۰۲۴	حملهٔ ایران به خاک پاکستان و پاسخ پاکستان؛ حمله به «برج ۲۲»	ایران	ق
فوریهٔ ۲۰۲۴	سرمایه‌گذاری امارات در رأس الحکمه مصر	امارات	ت
آوریل ۲۰۲۴	حمله به کنسولگری ایران در دمشق؛ نخستین حملهٔ مستقیم ایران به اسرائیل	اسرائیل، ایران	ق
مه ۲۰۲۴	توقف تجارت ترکیه با اسرائیل	ترکیه	ق
ژوئیهٔ ۲۰۲۴	کشته‌شدن اسماعیل هنیه در تهران	اسرائیل	ق
سپتامبر ۲۰۲۴	عملیات پیجرها؛ کشته‌شدن حسن نصرالله؛ سخنرانی پزشکیان در سازمان ملل	اسرائیل، ایران	ق و ت
اکتبر ۲۰۲۴	حملهٔ دوم ایران و پاسخ اسرائیل	ایران، اسرائیل	ق
نوامبر ۲۰۲۴	آتش‌بس لبنان؛ کاپ ۲۹ در باکو	اسرائیل، آذربایجان	ت
دسامبر ۲۰۲۴	سقوط اسد؛ ورود اسرائیل به منطقهٔ حائل؛ گسترش نفوذ ترکیه در دمشق	ترکیه، اسرائیل	ق

۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
ژانویهٔ ۲۰۲۵	آتش‌بس غزه؛ انتخاب ژوزف عون در لبنان	قطر، مصر، آمریکا	ت
فوریه تا مه ۲۰۲۵	فراخوان اوجالان و اعلام انحلال پ.ک.ک	ترکیه	ت
مارس ۲۰۲۵	فروپاشی آتش‌بس غزه؛ توافق دمشق و نیروهای کرد	اسرائیل، سوریه	ق و ت
آوریل و مه ۲۰۲۵	مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا در عمان؛ آتش‌بس آمریکا و حوثی‌ها	ایران، عمان	ت
ژوئن ۲۰۲۵	جنگ دوازده‌روزه؛ حملهٔ آمریکا به فردو؛ حمله به العدید؛ آتش‌بس	اسرائیل، ایران، آمریکا	ق و ت
ژوئیهٔ ۲۰۲۵	حملات اسرائیل در سویدا و دمشق	اسرائیل	ق
اوت ۲۰۲۵	توافق واشنگتن میان آذربایجان و ارمنستان	آذربایجان	ت
سپتامبر ۲۰۲۵	حمله به دوحه؛ پیمان دفاعی عربستان و پاکستان؛ شناسایی دولت فلسطین از سوی چند کشور غربی	اسرائیل، عربستان، قطر	ق و ت
اکتبر ۲۰۲۵	آتش‌بس غزه و نشست شرم‌الشیخ	آمریکا، مصر، قطر، ترکیه	ت
نوامبر ۲۰۲۵	پیوستن قزاقستان به توافق‌های ابراهیم	اسرائیل	ت
فوریهٔ ۲۰۲۶	گفت‌وگوهای مسقط؛ آغاز جنگ آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی (۲۸ فوریه)	ایران، آمریکا، اسرائیل	ت و ق
مارس ۲۰۲۶	اعلام مرگ علی خامنه‌ای و جانشینی مجتبی خامنه‌ای؛ حملات ایران به کشورهای حوزهٔ خلیج فارس؛ نشست وزیران خارجه در ریاض؛ اخراج دیپلمات‌های ایرانی از عربستان	ایران، عربستان	ق و ت

تاریخ	رویداد	بازیگر	منطق
آوریل و مه ۲۰۲۶	آتش‌بس‌های ناپایدار و میانجی‌گری پاکستان؛ درخواست عربستان، قطر و امارات از آمریکا برای فرصت دادن به مذاکرات	پاکستان، کشورهای خلیج فارس	ت
ژوئیهٔ ۲۰۲۶	فروپاشی آتش‌بس و ازسرگیری درگیری‌ها میان آمریکا و ایران	ایران، آمریکا	ق

کتاب‌شناسی

آثار کنت والتز

Waltz, Kenneth N. Man, the State, and War: A Theoretical Analysis. New York: Columbia University Press, 1959.

Waltz, Kenneth N. "The Stability of a Bipolar World." Daedalus 93, no. 3 (1964).

Waltz, Kenneth N. Foreign Policy and Democratic Politics: The American and British Experience. Boston: Little, Brown, 1967.

Waltz, Kenneth N. Theory of International Politics. Reading, MA: Addison-Wesley, 1979.

Waltz, Kenneth N. The Spread of Nuclear Weapons: More May Be Better. Adelphi Papers 171. London: IISS, 1981.

Sagan, Scott D., and Kenneth N. Waltz. The Spread of Nuclear Weapons: A Debate. New York: W. W. Norton, 1995.

Waltz, Kenneth N. "Structural Realism after the Cold War." International Security 25, no. 1 (2000).

Waltz, Kenneth N. "Why Iran Should Get the Bomb." Foreign Affairs 91, no. 4 (2012).

آثار جان مرشایمر

Mearsheimer, John J. Conventional Deterrence. Ithaca: Cornell University Press, 1983.

Mearsheimer, John J. "Back to the Future: Instability in Europe after the Cold War." International Security 15, no. 1 (1990).

Mearsheimer, John J. "The False Promise of International Institutions." International Security 19, no. 3 (1994/95).

Mearsheimer, John J. The Tragedy of Great Power Politics. New York: W. W. Norton, 2001; updated ed. 2014.

Mearsheimer, John J., and Stephen M. Walt. "An Unnecessary War." Foreign Policy, no. 134 (2003).

Mearsheimer, John J., and Stephen M. Walt. The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy. New York: Farrar, Straus and Giroux, 2007.

Mearsheimer, John J. Why Leaders Lie. Oxford: Oxford University Press, 2011.

Mearsheimer, John J. "Why the Ukraine Crisis Is the West's Fault." Foreign Affairs 93, no. 5 (2014).

Mearsheimer, John J. The Great Delusion: Liberal Dreams and International Realities. New Haven: Yale University Press, 2018.

Mearsheimer, John J., and Sebastian Rosato. How States Think: The Rationality of Foreign Policy. New Haven: Yale University Press, 2023.

رئالیسم کلاسیک و تدافعی

Thucydides. History of the Peloponnesian War.

Carr, E. H. The Twenty Years' Crisis, 1919–1939. London: Macmillan, 1939.

Morgenthau, Hans J. Politics Among Nations. New York: Knopf, 1948.

Jervis, Robert. Perception and Misperception in International Politics. Princeton: Princeton University Press, 1976.

Jervis, Robert. "Cooperation under the Security Dilemma." World Politics 30, no. 2 (1978).

Walt, Stephen M. The Origins of Alliances. Ithaca: Cornell University Press, 1987.

Snyder, Jack. Myths of Empire. Ithaca: Cornell University Press, 1991.

Van Evera, Stephen. Causes of War. Ithaca: Cornell University Press, 1999.

Glaser, Charles L. Rational Theory of International Politics. Princeton: Princeton University Press, 2010.

Kautilya. The Arthashastra. Trans. L. N. Rangarajan. New Delhi: Penguin, 1992.

Nizam al-Mulk. The Book of Government or Rules for Kings (Siyar al-Muluk). Trans. Hubert Darke. London: Routledge, 1960.

Ibn Khaldun. The Muqaddimah. Trans. Franz Rosenthal. Princeton: Princeton University Press, 1958.

Clausewitz, Carl von. On War. Ed. and trans. Michael Howard and Peter Paret. Princeton: Princeton University Press, 1976.

Kissinger, Henry. A World Restored. Boston: Houghton Mifflin, 1957.

Kissinger, Henry. World Order. New York: Penguin, 2014.

Niebuhr, Reinhold. Moral Man and Immoral Society. New York: Scribner, 1932.

Snyder, Glenn H. "The Balance of Power and the Balance of Terror." In The Balance of Power, ed. Paul Seabury. San Francisco: Chandler, 1965.

Walt, Stephen M. Revolution and War. Ithaca: Cornell University Press, 1996.

Kydd, Andrew. "Sheep in Sheep's Clothing: Why Security Seekers Do Not Fight Each Other." Security Studies 7, no. 1 (1997).

Taliaferro, Jeffrey W. "Security Seeking under Anarchy: Defensive Realism Revisited." International Security 25, no. 3 (2000/01).

Brooks, Stephen G. "Dueling Realisms." International Organization 51, no. 3 (1997).

Tang, Shiping. The Social Evolution of International Politics. Oxford: Oxford University Press, 2013.

Mearsheimer, John J., and Stephen M. Walt. "The Case for Offshore Balancing." Foreign Affairs 95, no. 4 (2016).

Labs, Eric J. "Beyond Victory: Offensive Realism and the Expansion of War Aims." Security Studies 6, no. 4 (1997).

Snyder, Glenn H. "Mearsheimer's World: Offensive Realism and the Struggle for Security." International Security 27, no. 1 (2002).

Waltz, Kenneth N. "International Politics Is Not Foreign Policy." Security Studies 6, no. 1 (1996).

Elman, Colin. "Horses for Courses: Why Not Neorealist Theories of Foreign Policy?" Security Studies 6, no. 1 (1996).

نقدها و رئالیسم نئوکلاسیک

Keohane, Robert O., and Joseph S. Nye. Power and Interdependence. Boston: Little, Brown, 1977.

Keohane, Robert O. After Hegemony. Princeton: Princeton University Press, 1984.

Wendt, Alexander. "Anarchy Is What States Make of It." International Organization 46, no. 2 (1992).

Wendt, Alexander. Social Theory of International Politics. Cambridge: Cambridge University Press, 1999.

David, Steven R. "Explaining Third World Alignment." World Politics 43, no. 2 (1991).

Ayoob, Mohammed. The Third World Security Predicament. Boulder: Lynne Rienner, 1995.

Vasquez, John A. "The Realist Paradigm and Degenerative versus Progressive Research Programs." American Political Science Review 91, no. 4 (1997).

Rose, Gideon. "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy." World Politics 51, no. 1 (1998).

Zakaria, Fareed. From Wealth to Power. Princeton: Princeton University Press, 1998.

Legro, Jeffrey W., and Andrew Moravcsik. "Is Anybody Still a Realist?" International Security 24, no. 2 (1999).

Buzan, Barry, and Ole Wæver. Regions and Powers. Cambridge: Cambridge University Press, 2003.

Schweller, Randall L. Unanswered Threats. Princeton: Princeton University Press, 2006.

Ripsman, Norrin M., Jeffrey W. Taliaferro, and Steven E. Lobell. Neoclassical Realist Theory of International Politics. Oxford: Oxford University Press, 2016.

Keohane, Robert O., ed. Neorealism and Its Critics. New York: Columbia University Press, 1986.

Bull, Hedley. The Anarchical Society. London: Macmillan, 1977.

Buzan, Barry, Charles Jones, and Richard Little. The Logic of Anarchy. New York: Columbia University Press, 1993.

Schroeder, Paul. "Historical Reality vs. Neo-realist Theory." International Security 19, no. 1 (1994).

Schweller, Randall L. "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In." International Security 19, no. 1 (1994).

Schweller, Randall L. Deadly Imbalances. New York: Columbia University Press, 1998.

Lake, David A. Hierarchy in International Relations. Ithaca: Cornell University Press, 2009.

Putnam, Robert D. "Diplomacy and Domestic Politics: The Logic of Two-Level Games." International Organization 42, no. 3 (1988).

Fearon, James D. "Domestic Political Audiences and the Escalation of International Disputes." American Political Science Review 88, no. 3 (1994).

Kuik, Cheng-Chwee. "The Essence of Hedging: Malaysia and Singapore's Response to a Rising China." Contemporary Southeast Asia 30, no. 2 (2008).

Tilly, Charles. Coercion, Capital, and European States, AD 990–1990. Oxford: Blackwell, 1990.

خاورمیانه

Barnett, Michael N. Dialogues in Arab Politics. New York: Columbia University Press, 1998.

Hinnebusch, Raymond. The International Politics of the Middle East. Manchester: Manchester University Press, 2003; 2nd ed. 2015.

Gause, F. Gregory, III. The International Relations of the Persian Gulf. Cambridge: Cambridge University Press, 2010.

Gause, F. Gregory, III. "Beyond Sectarianism: The New Middle East Cold War." Brookings Doha Center, 2014.

Lynch, Marc. The New Arab Wars. New York: PublicAffairs, 2016.

Davutoğlu, Ahmet. Stratejik Derinlik. Istanbul: Küre Yayınları, 2001.

Lustick, Ian S. "The Absence of Middle Eastern Great Powers: Political 'Backwardness' in Historical Perspective." International Organization 51, no. 4 (1997).

Halliday, Fred. The Middle East in International Relations. Cambridge: Cambridge University Press, 2005.

Ramazani, R. K. Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1986.

Ehteshami, Anoushiravan, and Raymond Hinnebusch. Syria and Iran: Middle Powers in a Penetrated Regional System. London: Routledge, 1997.

Ryan, Curtis R. Inter-Arab Alliances: Regime Security and Jordanian Foreign Policy. Gainesville: University Press of Florida, 2009.

Valbjørn, Morten, and André Bank. "The New Arab Cold War." Review of International Studies 38, no. 1 (2012).

Kerr, Malcolm H. The Arab Cold War. London: Oxford University Press, 1971.

یادداشت دربارهٔ منابع رویدادهای ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶

رویدادهای سال‌های اخیر از گزارش‌های خبرگزاری‌ها (رویترز، آسوشیتدپرس، فرانس‌پرس)، بیانیه‌های رسمی دولت‌ها و تحلیل‌های مراکز پژوهشی (از جمله مرکز عربی پژوهش و مطالعات سیاستی دوحه و مجلهٔ فارین پالیسی) استخراج شده‌اند. از آنجا که برخی از این رویدادها هنوز در جریان‌اند، داده‌های مربوط به ۲۰۲۶ بازتاب‌دهندهٔ اطلاعات در دسترس تا زمان نگارش (پاییز ۱۴۰۵) است.

عصارهٔ نظریه

خاورمیانه گورستان نظریه‌های بزرگ است. نیم قرن است که رئالیسم ساختاری، در دو روایت مسلط خود، جهان را چنین به ما معرفی کرده است: دولت‌ها یا به امنیتی کافی قناعت می‌کنند، چنان‌که کنت والتز می‌گفت، یا تا مرز هژمونی از پای نمی‌نشینند، چنان‌که جان مرشایمر می‌گوید. این کتاب نشان می‌دهد که در خاورمیانهٔ پانزده سال اخیر، هیچ‌یک از این دو حکم در آزمون واقعیت دوام نیاورد. اسرائیل در همان حال که با یک دست صلح ابراهیمی را امضا می‌کرد، با دست دیگر مرزهای قدرت خود را تا عمق منطقه می‌گستراند؛ آذربایجان سرزمین را با شمشیر پس گرفت و صلح را با کریدور تثبیت کرد؛ قطر هم میانجی جهان بود و هم میزبان رادیکال‌ترین چهره‌های اسلام سیاسی؛ عربستان، ترکیه و امارات نیز صلح و نفوذ را در یک کفه نهادند؛ و جمهوری اسلامی دیپلماسی را در ویترین و «عمق راهبردی» را در میدان نشاند، تا آنجا که این دوگانگی سرانجام دامن خود او را گرفت. نویسنده این الگو را «سیاست‌گذاری دوگانهٔ هم‌زمان» می‌نامد و استدلال می‌کند که این نه ناهنجاری است و نه ریاکاری، بلکه عقلانیت ویژهٔ قدرت‌های منطقه‌ای در نظامی نفوذپذیر است؛ عقلانیتی که والتز آن را «انحراف» و مرشایمر آن را «تاکتیک» می‌خواند و هر دو از دیدن جوهر آن بازماندند. حاصل این پژوهش نه انکار رئالیسم، که فراخوانی است به بازگشت به خرد کهن کشورداری، از کوتیلیه تا نظام‌الملک، که شیر و روباه را دو چهرهٔ یک سیاست می‌دانست؛ و پیشنهادی برای ایران فردا: گذار از دوگانگی ویرانگر به دوگانگی هوشمند.

ابراهیم روشندل، دیپلمات پیشین و تحلیلگر مسائل سیاسی، کارشناس امور ترکیه در وزارت امور خارجه و معاون ادارهٔ «بولتن سیاسی» بوده است. پژوهش‌های او بر امنیت خاورمیانه، شبکه‌های سپاه پاسداران، اسلام سیاسی و آیندهٔ سیاست خارجی ایران متمرکز است.